# ایدئولوژی
# و
# قدرت

نوام چومسکی

برگردان : بهروز شیدا

# ایدئولوژی و قدرت

نوام چومسکی



برگردان : بهروز شیدا

On Power And Ideology
NOAM CHOMSKY
South End Press ; 1987

*ایدئولوژی و قدرت : نوام چومسکی
*برگردان : بهروز شیدا
*چاپ اول : تابستان ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) ـ سوئد
*ناشر : عصر جدید
*چاپ وصحافی : انتشارات نوید (آلمان غربی)

*تیراژ : ۷۵۰ نسخه

فهرست مطالب :

**سخنی کوتاه :**

کتابی که پیش رو دارید ، حاوی پنج سخنرانی از نوام چومسکی است که در سال ۱۹۸۶ در نیکاراگوئه ایراد شده است ۰جوهراصلی سخنرانیها ، سیاستهای ایالات‌متحده در آمریکای لاتین به ویژه نیکاراگوئه است ، اما در این میان به جنگ سرد ، جنگ ویتنام ، ساختار سیاسی ایالات‌متحده و عملکرد حکومت شوروی نیز پرداخته شده است ۰

از زمان سخنرانیها تا امروز خیلی چیزها تغییر کرده است : ساندینیستها حکومت را از دست داده‌اند ، "سوسیالیسم" در کشورهای اروپای شرقی فروریخته است و جنگ سرد در حال پایان پذیرفتن است ۰ بنابراین شاید از زوایایی مطالب این کتاب کهنه به نظر بیاید ، اما از زاویه‌ای عمده هنوز کهنه نیست : نگاه به ماهیت ایالات متحده و سرمایه‌داری جهانی وکوشش آنها برای بلع جهان ۰ کوششی که بر بستر شیوه‌های گوناگون صورت می‌پذیرد ، اما بر مبنای هدفی غیر قابل‌تغییر : محافظت از آزادی پنجم ، یعنی آزادی غارت و استثمار ۰

امروز در بحبوحهٔ شکست و بی‌آبرویی "سوسیالیسم موجود" ، در زمانی که تنها نابینایان نمی‌توانند ببینند که زیر پرچم سوسیالیسم بر بشر چه رفته است ، در زمانی که به کوردل‌ترین ویا "خوش‌بین‌ترین" افراد و گروه‌ها هم باید ثابت شده باشد که در جوامع "اردوگاهی" ویا "سوسیالیسم" های غیر اردوگاهی جز سرکوب ، بیعدالتی ، اختناق و مسخ انسان چیزی حاکم نبوده است ، این سخنرانیها اهمیت ویژه‌ای‌نیز پیدا می‌کند : نگاه عریان چومسکی به روی دیگر سکه ، یعنی" جوامع آزاد" ۰ در سنفونی گوشخراشی که غرب برای ایده‌آل جلوه دادن خویش ساز کرده است ، چومسکی یکبار دیگر پشت ویترینهای رنگارنگ رامی‌کاود و جز شتکهای خون بر دیواره‌های جهان چیزی نمی‌یابد ۰

اینك جستجوی راهی تا جلوهٔ جهانی دیگر را فرا راه بشربگسترد و آدمی را از قید همهٔ خدایان زمینی و آسمانی برهاندوانسانی متحقق و آزاد را فریاد کند، جستجویی طولانی و حقانی است : رهایی از همهٔ

پیشداوریها و الگوهای موجود و پلك گشودن تا خورشیدی که سخت دور و ناپیداست • جستجو تا روز خوب و باور که جهانی چنین ، شایسته ء انسان نیست • گیرم که این باورجان رابساید و پرده ء توهم مانوس را بدرد و آن جستجو هزار سال به طول انجامد •

فارغ از مسائلی که چومسکی در سخنرانیهایش بدانها اشاره می‌کند، خواندن سخنرانیهای او شاید ما را در آن جستجو جری‌تر کند و بر این باور استوارتر • باشد که چنین باشد •

تابستان ۶۹ ـ بهروز شیدا

**مقدمه**

درهفته اول مارس ۱۹۸۶ توفیق یافتم از ماناگوا دیدار و چند سخنرانی در دانشگاه آمریکای مرکزی ( CIDCA )ایراد کنم . این سخنرانیها به دعوت رئیس دانشگاه سزارجرز* وباکمك مرکزتحقیقات که به وسیله گالیوگاردین* اداره می شود،انجام شد . سخنرانیهای صبح به مسئله زبان ومعرفت و سخنرانیهای عصر به مسائل سیاسی معاصر اختصاص داشت . شرکت کنندگان طیف گسترده ای راتشکیل می دادند :تعدادزیادی از اعضای جامعه آکادمیك ،افرادی از دیگرگروههای اجتماعی،تعداد زیادی از دانشگاهیان کستاریکا ونیزافرادخارجی ای که درنیکاراگوئه کارویاازاین کشور دیدن می کردند،دراین سخنرانیها شرکت داشتند . سخنرانیهای من که به زبان انگلیسی ایراد شد، به وسیله دانیلو سالامانکا* وماریااسترزامورا* به شکلی ماهرانه به زبان اسپانیایی ترجمه شد . این سخنرانیهاازرادیوپخش شدوصدای من ازطریق امواج کوتاه درایالات متحده نیز شنیده شد . سخنرانیها و بحثهای بعدازآنها ،برمبنای نوارهای تهیه شده نوشته شده وازآنجاکه بسیاری ازتوضیحات آموزنده ومفیدشنوندگان ضبط نشده است ،درکتاب جایی نخواهد داشت .

بخشهایی که دراین کتاب خواهیدخواند،متن گسترش یافته سخنرانیهای بعدازظهرودرموردمباحث سیاسی معاصراست . سخنرانیهاومباحث صبح در یك جلدجداگانه وتحت عنوان **زبان و معرفت** توسط انتشارات میت کمبریج منتشرخواهدشد . درباز نویسی بحثهاازروی متن پیاده شده ازنوار،درچند مورد نکاتی راکه ضبط نشده بود ، اضافه کردم . در پاره ای موارد نیز بحثی را از جایی به جایی دیگر - طبیعتا هنگامی که

---

*Cesar Jeres

*Galio Guardian

*Danilo Salamanca

*Maria-Ester Zamora

باجایگاه جدیدش خوانایی بیشتری داشت ـ منتقل کردم ۰درباز نویسی بحثهای بعدازظهر ،به ویژه‌مقدارقابل توجهی از نکاتی راکه اساسادرپاسخ به سئوالها ودخالتهای شنوندگان عنوان‌شده‌بود،حذف کردم ۰به دلیل ویژگی‌این چاپ ،به سبب مشکلات تکنیکی ضبط‌سخنان حضاردر یك بحث دوزبانی ـ که‌بربسترتلاش‌مترجمان وحسن نیت‌حضاربه‌خوبی‌پیش‌رفت ـ و به خاطر کثرت حضار ،تنها گوشه‌ای از این دخالتها در این کتاب مطرح خواهد شد۰از این رو متنی که پیش رو داریدفقط بخش محدودی‌از سرشت تهییجی‌سئوالهاواظهارنظرهایی‌راکه‌درخلال‌مباحثی‌زنده‌وبازعنوان‌شد ، به‌دست‌می‌دهد ۰مباحثی‌که‌به‌دلیل‌محدودیت‌زمان‌بسیارمختصر بود ۰

در اینجا مایلم سپاس ویژهٔ خودرااز دانیلو سالامانکا و ماریا استرزامورا ابرازکنم ۰نه‌تنها‌به‌خاطرتلاش ارزشمندشان درانجام وظیفهٔ مشکل ترجمهٔ‌مباحث صبح و عصر ،بلکه‌همچنین به خاطرکمکشان در تهیه سخنرانیها ۰به‌ویژه‌بسیار خوشحالم که کلاریبل الگریا*موافقت کردکه هر دوجلد ـ متن انگلیسی اولیه وبحثهای باز نویسی شده ـ رابرای چاپ در نیکاراگوئه به زبان اسپانیایی ترجمه کند ۰ لازم به یادآوری‌است‌که‌نسخهٔ انگلیسی این کتاب که چند ماه پس از سخنرانیها برای چاپ آماده شد، با اسناد جدید و بخش کتاب‌شناسی تکمیل شده است ۰

همچنین دلم می‌خواهداز همسرم کارول*که مرا در این سفر همراهی کرد وسزار جرز، گالیو گاردین، دانیلو سالامانکا ،ماریااسترزامورا ،کلاریبل الگریا وبسیاری دیگرکه باصرف‌وقت بسیار کوشش کردندکه این سفر برای ماتبدیل به یك موقعیت قابل توجه شود، تشکر کنم ۰در ماناگوا، مااز مهمان نوازی‌های گرم و توجه‌دوستان‌زیادی‌بهره‌مندشدیم‌و فرصت پیدا کردیم‌که درملاقاتهای‌خصوصی‌خانوادگی‌ویادرسفرهای‌گوناگون بحثهای مفیدی با آنها داشته باشیم ۰ بحثهائی که‌بدون برنامه‌و پراکنده اما

---

*Claribel Alegria

*Carol

روحبخش سخنرانیها و ملاقاتهابود. دراینجا می‌خواهم از بسیاری‌دیگر که نامشان را فراموش کرده‌ام،تشکر کنم. همچنین باید از خواهران آسونسیون* سپاسگزاری کنم که ما را به مجتمع کشاورزی‌ای که‌در یك مجموعه. روستایی فقیر نزدیك‌لئون* ترتیب داده‌بودند،پذیرفتند و نیز از شرکت کنندگان‌در ملاقاتهای‌عمومی‌وبحثهای‌گوناگون‌وازبسیاری دیگر. به‌ویژه‌بایدبه ملاقات با تعدادی از اعضای یك کمون شگفت‌انگیز که جلای‌وطن کردگان‌از مناطق وحشتِ دست‌نشاندگان‌آمریکا در منطقه را در بر می‌گرفت، اشاره کنم.آنها به کشوری گریخته‌اند که در آن‌می‌توانند از ترور دولتی در امان باشند وبا بزرگی و آرزو زندگی کنند، هرچند که ارباب منطقه تلاش می‌کند که این تهدید عظیم برای "نظم" و "ثبات" را از میان بردارد.

من انتظار آن راداشتم که نیکاراگوئه با تصویری که‌رسانه‌های‌عمومی ایالات‌متحده به دست‌می‌دهند تفاوت بسیار داشته باشد، اما خوشحالم که‌این تفاوت‌را تا این‌اندازه عظیم یافتم .بسیاری‌دیگرازبازدیدکنندگان وازجمله کسانی‌که مدتی طولانی در نقاط مختلف نیکاراگوئه‌زندگی کرده بودندنیز در این مورد با من‌همصدابودند. برای بازدیدکنندگان صادق آمریکایی غیر ممکن است که بدون درد و ندامت عمیق در مورد نیکاراگوئه صحبت کنند.برای ما غیرممکن است که‌بدون شرم از اینکه نتوانسته‌ایم معنای‌واقعی سخن سیمون بولیوار را به سایر شهروندان آمریکایی تفهیم کنیم،در موردنیکاراگوئه سخن بگوییم.اونزدیك به‌صد وپنجاه‌سال پیش گفت : "به‌نظرمی‌رسد ایالات‌متحده شکنجه و طاعون را تحت‌عنوان آزادی برای قاره انتخاب کرده است ". برای‌ما ممکن نیست که بدون شرم‌از ناتوانیمان در پایان بخشیدن به رنج نیکاراگوئه- و نه تنها نیکاراگوئه- که به مثابه هدیه‌ای تاریخی بیش از یك قرن است‌در اختیار کشور ماست و بر مبنای حس مالکیتی احیاءشده هنوز هم رهایش نمی‌کنیم ، سخن بگوییم.

---

*Asuncion

*Leon

## سخنرانی اول

### چهارچوب سراسری نظم

من دراین سخنرانیها به سیاست ایالات‌متحده در آمریکای مرکزی‌در دوران معاصر خواهم پرداخت،اما به این مسئله از دریچه‌ء وسیعتری نگاه خواهم کرد. کاری که ایالات متحده در آمریکای مرکزی انجام می‌دهد، نه جدید است و نه مختص آمریکای مرکزی. اگر ما بخواهیم همچون روزنامه‌نگاران و محققان آمریکایی به این موضوع از دریچه‌ای تنگ نگاه کنیم،تنها خود را گمراه کرده‌ایم.

با مطالعهء اسناد تاریخی، نوعی بی‌ثباتی در سیاست ایالات متحده مشاهده می‌کنیم.اما به هررو عنصر ثبات بسیار بارزتر از بی‌ثباتی -که قضاوتهای تاکتیکی و برآوردهای عملی را منعکس می‌کند- است. ثبات و مداومت شدید سیاست خارجی ایالات‌متحده عمیقادر نوع نهادها و چگونگی توزیع قدرت دراین جامعه ریشه دارد. این عوامل صورت‌بندی سیاسی محدودی را می‌سازد که تنها به انتخابهای اندکی امکان می‌دهد.

برنامه و عمل ایالات‌متحده در اصول وتحلیلهای ژئوپلتیکی ریشه‌دارد که اغلب به روشنی در اسناد داخلی بیان می‌شود. این اصول به‌روشنی دراسنادتاریخی نیز مندرج است. اگر این اصول فهمیده شود ،آنگاه ما به

خوبی‌می‌توانیم بفهمیم‌که ایالات‌متحده در دنیا چه می‌کند. با فهم این اصول ما بخش قابل توجهی از تاریخ معاصر و نیز چگونگی قدرت و نفوذ ایالات متحده‌را درك خواهیم کرد. سیاستهای جاری ایالات‌متحده‌درآمریکای مرکزی در چهارچوب همین‌اصول حرکت می‌کند و با الگوهای تاریخی‌ای که به دلیل رابطهٔ ثابت نسبی میان منافع و قدرت چندان تغییر نمی‌کند، تناسب دارد.

مایلم در دو سخنرانی اول‌به این مسائل در بعدی عمومی بپردازم. در سخنرانی سوم به ویژه به آمریکای مرکزی باز می‌گردم. در سخنرانی چهارم بحث را روی سیاست امنیت ملی ایالات متحده و مسابقهٔ تسلیحاتی متمرکز خواهم کرد: روی عوامل بین‌المللی‌ای که ممکن است تاریخ را خاتمه دهد، پیش از آنکه مسائلی که ما را نگران می‌کند، مورد ارزیابی قرار گیرد. در سخنرانی پایانی می‌خواهم به جامعهٔ آمریکا بازگردم و بپرسم که‌سیاست خارجی و سیاستهای امنیت ملی چگونه شکل می‌گیرد و چه امکاناتی برای تغییر آنها ـ که به راستی موضوع مهمی است ـ وجود دارد. سرنوشت‌آمریکای مرکزی و درحقیقت ادامهٔ موجودیت جامعهٔ انسانی در سیارهٔ ما به شدت به پاسخ این سئوالها بستگی دارد.

حالا اجازه دهید به بعضی از الگوهای سیستماتیك سیاست خارجی بپردازم. با چند اصل عمومی شروع می‌کنم و آنگاه این اصول را با چند مثال ویژه روشنتر خواهم کرد.

اولین اصل این است که سیاست خارجی ایالات‌متحده بر مبنای خلق‌و و حفاظت یك نظم بین‌المللی پایه‌گذاری می‌شود. نظمی که در آن تجارت متکی به ایالات متحده بتواند کامیاب شود؛ نظمی با نام "جهان جوامع باز". یعنی جوامعی که به روی سرمایه‌گذاریهای سودبخش، گسترش بازارهای صادراتی، انتقال سرمایه و استثمار منابع مادی و انسانی توسط شرکتهای آمریکایی و وابستگان محلی آنها باز باشد. "جوامع باز" در حقیقت جوامعی است که به روی نفوذ اقتصادی وکنترل سیاسی آمریکا بازاست.

بهتر آن است که "جوامع باز" شکل پارلمانی داشته باشد،

اما روشن است که این تنها یك مسئلهء فرعی است . چنانچه خواهیم دید، شکل پارلمانی تنها به شرطی قابل قبول است که نهادهای اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیك و نیروهای قهر دولتی در اختیار گروه‌هایی باشدکه در هماهنگی با نیازهای صاحبان و اداره‌کنندگان جامعهء ایالات‌متحده عمل می‌کنند. اگر این شرایط وجود داشته‌باشد،شکل‌پارلمانی برای پاره‌ای از دولتهای دست‌نشانده شکلی مفید است که می‌تواند تسلط اقلیت مطلوب نخبگان ایالات‌متحده را تضمین کند، ضمن اینکه رهبری سیاسی ایالات متحده را قادر می‌کندکه مردمش را جهت حمایت از ماجراجوییهای خارجی‌بسیج کند. ماجراجوییهایی که تحت عنوان کلمات ایده‌آلیزه‌شدهء "دفاع از دموکراسی" صورت می‌گیرد،اما اهدافی کاملا متفاوت دارد.ترم دموکراسی در معنای واقعی آمریکایی‌اش، سیستمی از حکومت است که در آن‌نخبگان تجاری بر مبنای تسلطشان بر تجارت خصوصی، دولت‌راتحت کنترل دارند،درحالیکه مردم تماشاچی‌اند.بنابراین از نظرایالات‌متحده، دموکراسی سیستم تصمیم‌گیری نخبگان و پذیرش عمومی است .یعنی همان سیستمی‌که‌درایالات‌متحده‌حاکم‌است .دخالت مردمی‌درسیاست عمومی یك تهدیدجدی‌است‌که‌نه‌تنهاگامی به سوی دموکراسی نیست ،بلکه‌موجب‌بروز یك "بحران دموکراسی" می‌شودکه باید بر آن‌فائق‌شد.چنین بحرانی هم درایالات‌متحده‌وهم‌درکشورهای‌وابسته‌به‌آن به وجودمی‌آیدوشیوه‌های‌مبارزه باآن‌باتوجه‌به‌کشورموردنظر،ازیورش‌رسانه‌های‌عمومی تاجوخه‌های مرگ‌رادر برمی‌گیرد. کمی بعد به چندین نمونه اشاره خواهم کرد.

معنای همهء این نکات ـ به عبارتی خام اما دقیق ـ برای اکثرکشورهای جهان سوم این است که مسئلهء اول سیاست خارجی ایالات متحده، تضمین آزادی غارت و استثمار است .

در جایی دیگر، من این را "آزادی پنجم" خوانده‌ام. آزادی‌ای که در میان چهار آزادی معروفی که پرزیدنت فرانکلین روزولت اعلام کرد ، جایی نداشت . چهار آزادی‌ای که به عنوان اهداف جنگی متفقین در طول

جنگ جهانی دوم اعلام شد و عبارت بود از :آزادی بیان،آزادی‌مذهب‌وآزادی از نیاز و ترس • تاریخ آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب ـ و نه تنها این مناطق ـ نشان می‌دهد که معنای این سخنان زیبا چیست :ابزاری‌برای‌کسب حمایت‌مردمی‌جهت‌جنگهای صلیبی‌ای که در دفاع از آزادی پنجم ـ تنها آزادی‌ای که واقعا اهمیت دارد ـ رخ می‌دهد •

بر مبنای بینش برنامه‌ریزان ایالات متحده ـ که کاملا دقیق است ـ جهان مملو از مردمی است که دشمن آزادی پنجم هستند و تلاش می‌کنند در مقابل حق بنیادی ما برای غارت و استثمار بایستند • در تاریخ ایالات متحده خطرناکترین و تهدید کننده ترین این دشمنان، بریتانیا ، فرانسه، آلمان ، ژاپن و دیگر قدرتهای صنعتی بوده‌اند که اکنون متعلق به چیزی هستند که جهان اول خوانده می‌شود • دخالت و توسعه طلبی ایالات‌متحده در نیمکرهٔ غربی ، بر مبنای باور به تعدد دشمنان ازهمان نخست بروز کرده است • به عنوان مثال ، پیروزی بر فیلیپین در ابتدای قرن جاری را می‌توان نام برد که موجب کشته شدن چند صدهزارفیلیپینی شد و سبب شد بسیاری از فرماندهان ارتش ایالات متحده به خاطر بیرحمیهای وحشیانه در مقابل دادگاه نظامی قرار بگیرند ( البته این دادگاه با چند توبیخ کوچك پایان یافت ) • این درگیری به این خاطر برپا شد که موقعیت برتر ایالات‌متحده‌در رقابت‌برسر کنترل ثروت وبازار- های‌آسیا راتضمین کند •سخنان معروف پرزیدنت وودرو ویلسون* در طول جنگ جهانی اول بر شیوه‌هایی سرپوش می‌گذاشت‌که ایالات‌متحده جهت بیرون‌راندن بریتانیا از آمریکای مرکزی و تثبیت کنترل خود بر منابع نفتی گواتمالا به‌کارگرفت •درطول‌جنگ جهانی‌دوم،ایالات‌متحده‌اززحمات بریتانیا سوء استفاده‌می‌کرد تا به خرج این کشور، نفوذ و کنترل خودرابر آمریکای لاتین، آسیا و خاورمیانه گسترش دهد •

ایالات‌متحده به شکلی ثابت " ضد امپریالیست " بوده است • به این معنا که با سیستمهای سودبری امپریالیستی بریتانیا و دیگر

*Woodrow Wilson

قدرتهای کوچکتر مخالف بوده و قصد از بین بردن آنها را داشته‌است،اما معنای این "ضدامپریالیست "بودن برای قربانیان جهان سومی این کشور و یا قدرتهای امپریالیستی رقیب که به دلیل روشهای‌ایالات‌متحده موقعیت خود را از دست می‌دادند، به شدت نامفهوم و مبهم بود.

هنگامی که در طول جنگ جهانی دوم ، میان متحدین غربی بر سر این مسئله جدال در گرفت ، اداره، استعماری بریتانیا مطرح کرد که : "آمریکاییها کاملا آماده هستند که‌به وابستگانشان استقلال سیاسی بدهند ،در حالیکه از زاویه، اقتصادی وابستگی حفظ می‌شود. آنها در این تناقضی نمی‌بینند" . " امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند مارااز‌بسیاری ازقسمتهای دنیاباتکیه‌بر قدرت‌نظامی‌واقتصادی برترخود که با شیوه‌های تراستی‌ودیگرابزاری‌که‌برای‌تضمین کنترل‌خودبه‌کارمی‌برد، کامل می‌شود، با آرنج بیرون براند". چنین شیوه‌هایی مشروعیت پیدا کرده بود و برنامه‌ریزان آمریکا توضیح می‌دادند که : "اگرچه حرکات ما باعث‌ازمیان رفتن سایر سیستمهای امپریالیستی می‌شود،اما " حقی " که ما برای خود قائل هستیم،نه‌تنها امنیت ایالات متحده ، بلکه امنیت کل جهان را درنظر دارد ...آنچه برای ما خوب‌است ، برای کل جهان هم خوب‌است" . این عبارت را آبه فورتاس *در بحث درون حکومتی ایالات متحده بیان کرد. نیازی نیست که بگوییم چنین افکار ایده‌آلیستی‌ای به ندرت بر اروپاییها-یی که به وسیله، سیستم نو استعماری توسعه طلب ایالات‌متحده ازصحنه رانده شده بودند ، تاثیر داشت .به عنوان نمونه وینستون چرچیل* " شیوه‌های تراستی ایالات متحده را به مثابه پوششی برای برنامه، ضمیمه‌سازی ارزیابی می‌کرد" (یادداشتهای راجر.م. لوییز *در یک بررسی تحقیقی از این شیوه‌ها . او در اینجا منطقه، پاسیفیك را در نظر دارد) .در خلال جنگ و بعد از آن در خاورمیانه نیز ایالات متحده جایگزین رقبای فرانسوی

---

*Abe Fortas　　*W m.Roger Louis

*Winston Churchill

و انگلیسی شد ۰این جایگزینی به‌وسیله ٔترکیب شیوه‌های اقتصـــــادی و فریبکاریهای قانونی که در نهایت بر واقعیتهای قدرت استوار بود، صورت گرفت ۰ نظریات ایالات‌متحده در مورد آمریکای‌لاتین در مه ۱۹۵۴، توسط مشاورجنگی، هنری‌استیمسون *تصریح شد ۰کسی که برای نیکاراگوئه‌ایها به خاطر نقشش درتجاوز تفنگداران دریایی در اواخر دهه ٔ ۱۹۲۰ که موجب استقرار حکومت گاردملی و دیکتاتوری سوموزا شد، معروف است ۰ استیمسون در یك بحث خصوصی در مورد حذف سیستمهای منطقه‌ای که تحت تسلط دیگر قدرتها و به ویژه بریتانیا قرار داشت و نیز حفظ و گسترش سیستمهای منطقه‌ای تحت کنترل ما در آمریکای لاتین چنین گفت : "من فکر نمی کنم در مورد لزوم داشتن منطقه‌ای خودی در این منطقه ( آمریکای لاتین ) که هرگز مزاحم‌کسی نبوده است، سئوالهای زیادی وجود داشته باشد" ۰

در سال ۱۹۷۳ ، هنری کیسینجر* در خطابه ٔ خود که‌تحت عنوان "سال اروپا " ایرادشد، گوشزد کرد که پیمان آتلانتیك در خطر است، چراکه اروپا می‌خواهد یك بلوك تجاری با شرکت آفریقای شمالی و خاورمیانه به وجود بیاورد و این یعنی ایجاد مانع بر سر راه ایالات متحده ۰ ممکن است اروپا از درك این نکته عاجز شود که نقش دولتهای اروپایی این است که " منافع منطقه‌ای " خود را درون " چهارچوب سراسری نظم موجود "که توسط ایالات‌متحده طرح‌ریزی شده است جستجو کنند ۰ ایالات متحده ممکن است اینجا و آنجا مناطق کوچکی را تحت تسلط داشته باشد، اما رقبایش از این امتیاز بی‌بهره‌اند ۰ به طور کلی ایالات‌متحده به " دسترسی آزاد " برای همه اعتقاد دارد ، اما تا آنجا که قدرت اقتصادی ایالات متحده چنان غالب باشد که شرکتهای آمریکایی رقابت را ببرند ( و البته با در اختیار داشتن نیروهای نظامی برای نقطه ٔ نهایی، یعنی زمانی که مسائل به‌شکل دلخواه پیش نرود ) ۰ بریتانیادردوران هژمونی‌خودباهمین‌استدلال از "تجارت

*Henry Stimson

*Henry Kissinger

آزاد" دفاع می‌کرد.

درك ايالات متحده از "دسترسی‌آزاد" به شکل بسيار جالبی‌دريك يادداشت غيررسمی وزارت خارجه‌به تاريخ آپريل ۱۹۴۴، تحت عنوان "سياست نفتی ايالات متحده" بيان شده است. اين يادداشت به منابعی که در درجهٔ اول اهميت قرار دارد، می‌پردازد و توضيح می‌دهد که برای شرکتهای ايالات‌متحده - و البته نه برای ديگران- در همهٔ نقاط بايد امکان دسترسی برابروجود داشته باشد. ايالات‌متحده‌برتوليد نيمکرهٔ غربی تسلط داشت (آمريکای‌شمالی‌تا سال ۱۹۶۸ اولين صادر- کنندهٔ نفت بود) و اين موقعيت مسلط بايد تا زمانی که توسعه‌طلبی خود را در جايی ديگر گسترش می‌داد، تداوم می‌يافت. سياست ايالات متحده چنانکه اسناد می‌گويند: "بايد حفظ موقعيت مطلقی را که به دست آمده است، در نظر داشته باشد. بنابراين حفظ هوشيارانهٔ امتياز موجود بايد دست در دست تاکيد بر اصل درهای باز و موقعيت برابربرای شرکتهای ايالات‌متحده در مناطق جديد پيش برود". و اين مشخصهٔ اصل مشهور "درهای باز" است.

همانگونه که اشاره کردم، موقعيت مطلق کنونی" در آمريکای مرکزی و موقعيت به سرعت در حال گسترش در خاورميانه، نه تنها بر برتری قدرت نظامی و اقتصادی ايالات متحده، بلکه همچنين بر دخالت موثر دولت که به خرج رقبايی همچون بريتانيا صورت می‌گرفت، مبتنی بود. اما تا زمانی که" موقعيت مطلق کنونی" به دست بيايد،"رقابت آزاد" بايستی در "همه جا" حفظ شود.

در پاره‌ای موارد قدرتهای فاشيستی دشمن و در مواردی ديگر دوست قلمداد شده‌اند و اين بستگی به نقشی داشته است که آنها در آزادی‌پنجم بازی می‌کرده‌اند. بدين‌ترتيب در آسيا، ژاپن فاشيست دههٔ ۱۹۳۰ دشمن تلقی شد، چراکه به کنارگذاشته‌شدن جدی خود از سيستمهای‌امپرياليستی (بريتانيا، هلند، ايالات‌متحده) به‌وسيلهٔ ايجاد يك قلمرو کاميابی

متقابل " در آسیای شرقی که موجب محدودیت دسترسی ایالات متحده می‌شد، واکنش نشان داد ۰ در نقطهٔ مقابل دیکتاتوری نیمه فاشیستی مارکوس در فیلیپین که در سال ۱۹۷۲ و با حمایت ایالات متحده به قدرت رسید، دوست محسوب می‌شد و تا زمانی که دیگر نمی‌توانست در جای خود باقی بماند، حفظ شد ۰ مارکوس باید می‌رفت، چراکه در دفاع قاطع از آزادی پنجم، شیوه‌هایی به کار می‌برد که می‌توانست به کنترل فیلیپینیها بر سرزمین و منابع خود، تحت یک دموکراسی سرمایه‌داری منجر شود ۰

اما به هر تقدیر، دشمنان اصلی همیشه مردم بومی هستند که به پذیرش نظریات عجیب و غیرقابل قبولی همچون لزوم استفاده از منابعشان در جهت اهداف داخلی گرایش تاسف‌انگیزی دارند ۰ بنابراین مردم باید برای مطیع بودن و نیز خنثی کردن نقشه‌های چنین دشمنانی آموزشهای منظمی ببینند ۰ در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، در آسیای جنوب شرقی، جنبشهای ملی‌ای به وجود آمدند که نمی‌توانستند بینشهایی را که توسط برنامه‌ریزان وزارت خارجه ارائه می‌شد، بفهمند ۰ برنامه‌ریزانی که در اسناد داخلی مطرح می‌کنند که این منطقه باید " وظیفهٔ اصلی خود به مثابه منبع مواد خام و بازار برای ژاپن و اروپای غربی را به انجام برساند " ۰ برنامهٔ کلی‌تر این بود که آسیای شرقی و اروپای غربی به عنوان گروه‌بندیهای منطقه‌ای و تحت تسلط ژاپن و آلمان بازسازی شود؛ یعنی تحت تسلط رهبران طبیعی خود و درون سیستم سلطهٔ ایالات متحده بر نظم جهان ۰ بدین ترتیب تلاش برای رام کردن دشمنان "ثبات" و "نظم" در هندوچین که وظیفهٔ تعیین شدهٔ خود را نفی می‌کردند، به موضوع اصلی تاریخ بعد از جنگ تبدیل شد ۰

دیگرانی نیز که از فهم وظیفهٔ خود در سیستم جهانی عاجز بودند، می‌باید به شکل شایسته‌ای منضبط می‌شدند ۰ در ترمینولوژی دینی- سیاسی ایالات متحده آنها " کمونیستها " بودند ۰ مفهومی گسترده که با دکترینهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارتباط کمی دارد و بیشتر به درک بایسته از وظایف و کارکرد یک فرد در سیستم جهانی

اشاره دارد . یک بررسی گروهی معتبر که در سال ۱۹۵۵ توسط بنیاد ـ وودرو ویلسون و انجمن برنامه‌ریزی ملی* انجام شد ، مفهوم ترم کمونیسم را به شکلی دقیق و منصفانه چنین توضیح داد :

"مهمترین تهدید کمونیسم تحول اقتصادی قدرتهای کمونیستی به شیوه‌ای است که رغبت و توان آنها را برای کمک به رشد اقتصاد صنعتی غرب کاهش دهد " . و این غرب سرمایه‌داری ژاپن را هم در بر می گرفت . همانگونه که کیسینجر عنوان کرد ، روشن است که سرمایه‌داریهای صنعتی باید به شکلی بی چون و چرا درون " چهارچوب سراسری نظم " که توسط ایالات متحده طرح ریزی شده‌است ، عمل می‌کردند . تعریفی که مباحث سیاسی ایالات متحده از ترم کمونیسم به دست می دهند ، تعریف خوبی است . به طور خلاصه " کمونیستها " کسانی هستند که تلاش می کنند ، منابعشان را در جهت اهداف خود به کار ببرند و به همین دلیل به حق غارت و استثمار یعنی دکترین مرکزی سیاست خارجی ایالات متحده ضربه می زنند . پس طبیعی است که ایالات متحده همیشه ضد کمونیست است ، در حالیکه گاهگاهی ضد فاشیست می شود .

بنابراین اصل اولیه ٔ سیاست خارجی ایالات متحده ، تلاش درجهت ایجاد یک محیط جهانی مناسب برای صنایع متکی به ایالات متحده ، تجارت ، کشاورزی تجاری وسرمایه‌مالی است . مسئله ٔ اصلی ایالات متحده درجهان سوم ، دفاع از "آزادی پنجم " در مقابل دشمنان گوناگون و در درجه ٔ اول دشمنان بومی است . آنچه که سیاست امنیت ملی خوانده می شود نیز همین نکته را در نظر دارد . در سخنرانی چهارم من به اینکه سیاست امنیت ملی دقیقا چیست ، خواهم پرداخت . اما اکنون تنها بگذارید بگویم که چه چیز نیست . مسئله محوری این سیاست ، امنیت ایالات متحده و یا متحدان آن نیست ، بلکه تنها تضمین امنیت " آزادی پنجم " است .

اصل دوم و نسبتا مرکزی سیاست خارجی ایالات متحده ایجاد سیستم ایدئولوژیکی است که بر مبنای آن از یکسو بی‌خبری ، بی‌تفاوتی و انفعال مردم

*National Planning Association

تضمین شود و ازسوی دیگر ازفهم این اصول توسط تحصیلکردگان، روشنفکران و طبقات فعال سیاسی ایالات متحده و دیگر نقاط جهان جلوگیری شود. باتوجه به مفهوم عملی ترم دموکراسی، این عناصر اقلیت هستند که باید روند دموکراتیك، یعنی سیستم سیاسی، رسانه‌ها و سیستم آموزشی را تحت تسلط داشته باشند و به واقع هم تحت تسلط دارند و به منافع صاحبان و اداره‌کنندگان جامعه، ایالات متحده، یعنی به طور کلی به منافع گروه‌های ممتاز خدمت می‌کنند. هر تهدیدی که متوجه سیستم تسلط نخبگان شود، تهدیدی برای دموکراسی است و در صورت لزوم باید بر آن با زور فائق شد. این دو اصل پایه‌ای به روشنی در یادداشتهای مستند برنامه ریزی - که باتوجه به اینکه ایالات متحده بر مبنای استانداردهای جهانی، جامعه‌ای به شدت باز است، به شکل قابل توجهی در دسترس ماست - مورد دفاع قرار گرفته است و مهمتر اینکه اسناد تاریخی نیز به حمایت از این اصول برخاسته‌اند.

قبل از اینکه وارد بحث شویم، باید این حقیقت را روشن کنیم که هیچ چیز در این اسناد منحصر به ایالات متحده نیست. بریتانیای کبیر را در نظر بگیرید که در زمان رهبری انقلاب صنعتی، کلبه‌های صنعتی هند را به شکل وسیعی نابود کرد و از دزدی دریایی نیز فراتر رفت (سرمایه‌گذاری عمده استثمارگران بریتانیایی در آمریکا را نیز می‌توان ذکر کرد). بریتانیا در این راه تا آنجا پیش رفت که بتواند از منابع هند، جزایر هند غربی و سایر مناطق در راستای منافعش بهره‌برداری کند. در قرن نوزدهم و پس از آنکه این کشور تبدیل به یك قدرت مسلط جهانی شد، فوائد تجارت آزاد را کشف کرد و تا هنگامی که این نوع تجارت در رقابت با دیگر کشورها سودمند بود، در جهت گسترش آن کوشش کرد. در دهه ۱۹۲۰، بهره برداری از تجارت آزاد بیش از این ممکن نبود و بنابراین بریتانیا اندك اندك نفوذ دیگران به امپراطوریش را محدود نکرد. به ویژه ژاپن بر مبنای قانون تعرفه‌های گمرکی که در کنفرانس ۱۹۳۲ اتاوا* وضع شد، از ارتباط تجاری آزاد با سیستم

*Ottawa

امپراطوری بریتانیا محروم شد. این یکی از گامهایی بود که به سوی جنگ جهانی دوم برداشته شد. در این میان انگلیسیها "طفل مردان سپید" را موقرانه به دنیا می‌آوردند؛همانگونه که فرانسویها "رسالت‌متمدن کردن" خود ،یعنی غارت، بندگی، تخریب، زندگی پست و گرسنگی را پیش می‌بردند. ایالات متحده در طول تاریخش به سیاست حمایت ازمصنوعات داخلی و نیز مداخله، دولت در اقتصاد داخلی و بین‌المللی متوسل شده است، اما دو اصل تجارت‌آزاد ودرهای باز را تا آنجا که منافع کنترل- کنندگان دولتی ایجاب می‌کرده ، ستوده است. پشتیبانی ایالات متحده از آزادی و دموکراسی برای کسانی که‌آمریکای مرکزی وجاهای دیگر را می‌بینند،آشکار است. به این موضوع باز خواهم گشت.

دومین ابر قدرت معاصر ، سیستم کنترل داخلی کاملا متفاوتی داردو متناسب با آن نقش متفاوتی نیز در امور جهان بازی می‌کند. این‌ابرقدرت در استثمار و غارت جهان سوم نقش عمده‌ای ندارد، اما نخبگان نظامی- بوروکراتیکش امپراطوری داخلی وکشورهای قمر را با استفاده‌ازخشونت و یا تهدید به آن کنترل می‌کنند. این ابرقدرت در صورت لزوم ارتش را برای غارت کشورهای همسایه گسیل می‌کند و با خرسندی با بدترین عفریتهای صحنه، بین‌المللی‌همنشین می‌شود. برای مثال این ابرقدرت به مشابه یکی از شرکای اصلی تجاری ، به آرژانتین تحت تسلط ژنرالهای نازی‌خدمت‌می‌کرد.

به طور کلی در طول تاریخ ، بعضی از قدرتهای دولتی خشونت خارجی و ریاکاری سیستم دکترینی شان به گونه‌ای بوده است که توانسته‌اند اعمال قدرت دولتی را تحت عنوان نجابت بکر و یا ایثار الهام‌بخش در راه والاترین ارزشهای اخلاقی توجیه کنند. در سیستم ایدئولوژیک، ثبت "اشتباهات" و "کوتاهیها" درراستای اهداف نجیبانه ،مجاز وحتی شایسته است. اما افشای الگوهای سیستم ، ریشه یابی‌اشتباهات

در طرحی آگاهانه و یا کنکاش دلایل آنهاباتوجه‌به الگوی امتیازات و سیستم سلطه ٔداخلی مجاز نیست •

با توجه به نگاه‌عمومی‌ای که پشت سرگذاشتیم ، اجازه بدهید که به بحث خودمان بازگردیم و نخست به بررسی سیاست خارجی آمریکا،به‌ویژه در جهان سوم و آنگاه سیاست امنیت ملی‌و صحنه ٔ داخلی بپردازیم •

ایالات متحده از نخستین روزهایش‌آرزوهای بزرگ امپریالیستی درسرداشته است •درسال ۱۷۵۴ ،بنجامین‌فرانکلین*،سخنگوی‌ارزشهای‌روشنگری ، پدر ملتش‌را به‌عنوان‌مردی معرفی‌کردکه "بومیان‌رابیرون‌راندتابه‌مردم خودش جایی برای زندگی بدهد " و به راستی از آغاز بر پایی مستعمره‌ها در قرن نوزدهم ، مردم بومی از طریق‌کشتار، نابودی محصولات ، غارت ، فریب و اخراج ـ و همیشه با ارجمندترین انگیزها و در دفاع از خود ـ بیرون رانده و یا منهدم شدند • در سال ۱۸۳۱ ، آلکسی‌دوتوکوویل* رژه ٔ پیروزمندانه ٔتمدن "رامشاهده کرد؛ در"نیمه‌های زمستان " ،وقتی‌که "هوا به شکل غیرمعمولی سرد بود "،سه یا چهار هزار سرباز، قبایل بومی سرگردانی را پیش می راندند که مجروحین ، زخمیها ، اطفال تازه‌متولد شده و پیران در آستان مرگ را به همراه داشتند • یك " نمایش رسمی" که هرگز ازیادا‌و‌نرفت •او به‌ویژه تحت تاثیر روشی قرار داشت که پیشگامانش به‌وسیله ٔ آن توانستند سرخپوستان را " باآرامش ، به شکلی قانونی و بشردوستانه و بدون خونریزی وذره‌ای تجاوز به‌اصول اخلاقی مورد قبول دنیا " از حقوقشان محروم و منهدم کنند • او بر این نظر بود که غیرممکن است‌مردمی را " انسانی تر ومحترمانه تر از این منهدم کرد " •

نیم‌قرن پیش از این ،پدران بنیانگذاردر اعلام جرمشان در بیانیه استقلال

---

*Benjamin Franklin

*Alexis de Tocqueville

پادشاه‌انگلیس را به تحریك علیه مستعمره‌های ستمدیده محکوم کرده‌و او را چنین خوانده بودند : "وحشی بیرحم سرخپوست منشی که قانون جنگی‌اش برکشتار زنان ،مردان وکودکان در هر موقعیت و سنی استوار است " . در اعطای لقب سرخپوست وحشی به پادشاه انگلیس ، پدران بنیانگذار به‌واکنش مردم بومی در مقابل کشتار بیرحمانه‌ای که پیوریتنهای* مقدس و سایراروپاییهای‌وحشی و بیرحم برپاکردند ، اشاره داشتند .اروپاییهایی‌که‌خودبه‌سرخپوستان آموختند که جنگ به شیوه اروپایی یعنی انهدام زنان وکودکان . جرج واشنگتن خیلی زود ، همین درس رابه " ایروکوها* " داد .اونیروهایش‌راکه بر مبنای استانداردهای منطقه در سال ۱۷۷۹ کاملا تجهیز شده بودند ، برای نابودی تمدن و جامعه آنها گسیل داشت . دورویی وجبن‌اخلاقی‌به‌ندرت چنین عریان بوده و به ندرت چنین محترمانه قرنها مورد ستایش قرار گرفته است . در حقیقت این تحسین محترمانه در دهه ۶۰، خاتمه یافت ؛ یعنی هنگامی که جنبشهای مردمی ایالات متحده‌سطح‌اخلاقی و روشنفکرانه‌ای‌بوجود آورد که امکان داد تاریخ تا حدی صادقانه بیان شود . و این پاسخی است برای این سئوال که چرا طبقات تحصیلکرده این جنبشها را مورد ناسزا و تحقیر قرار می دهند .

در سال ۱۷۸۶ توماس جفرسون* " ایالات ما " را به عنوان "آشیانه‌ای که باید از همه آمریکا- شمال و جنوب -پراز جمعیت شود " . توصیف کرد . کوییااو احساس کرده بودکه قاره آمریکا "تازمانی که مردم ما به شایستگی بتوانند آن را قطعه ، قطعه پس بگیرند" ،تحت‌تسلط‌سلطنت‌اسپانیا

---

*Puritan:

عضوفرقه‌ای‌ازپروتستانهای انگلستان‌که‌دردوره ملکه‌الیزابت وبعدازآن بر علیه‌آداب‌ورسوم مذهبی‌قیام‌نموده ،درعبادت وایمان‌طرفدار سادگی بودند .

*Iroquois

*Thomas Jefferson

باقی خواهد ماند • جان کوینسی* آدامز در حالیکه تفکری را که منجر به دکترین مونرو* شد ، فورموله می کرد ، توضیح داد "سلطنت بایستهٔ ما "به مثابه قارهٔ آمریکای شمالی " قانون طبیعت است • قانون طبیعت کاربرد گسترده‌ای داشت • آدامز بار دیگر آن را در مورد کوشش بیهودهٔ چین در جهت ممنوعیت واردات تریاك از هند که باعث جنگ تریاك شد، به‌کاربرد •جنگی که بریتانیا برای غلبه‌برجنبش‌مقاومت چین‌وبا توسل‌به‌نجیبانه‌ترین اصول آزادی تجارت برپاکرد • اصولی که با محروم شدن بریتانیاازچین وایجاد مانع درمقابل‌صادراتی‌که‌بریتانیا می توانست به چین داشته باشد خدشه‌دار شده بود • آدامز توضیح می دهد که کوشش چین‌جهت ایجادمانع درمقابل واردات‌تریاك‌برخلاف‌قانون‌طبیعت‌است : "ممانعت‌چین‌یك‌بیعدالتی عظیم‌نسبت به‌قانون‌طبیعت انسانی ونخستین اصول‌مربوط به‌حق‌ملتهاست" • "این غیراخلاقی‌است‌چراکه‌به‌اصول‌مسیحیت‌که‌می‌گویدهمسایگانت رادوست داشته‌باش تجاوز می کند " • این مداخله‌ای در تجارت است • دفترمبلغین مذهبی آمریکا توضیح داد که جنگ تریاك "به‌خاطرتریاك ویاانگلیس درنگرفته است ،بلکه‌مشیتی‌الهی‌است که بااستفاده‌ازتبهکاری‌انسانی،چین‌را مورد رحمت قرار می‌دهد و حصارهای اطرافش را در هم می‌شکند تا این کشور در معرض تماس بی واسطهٔ بیشتری با غرب و ملتهای مسیحی قرارگیرد" • خوشبختانه خداوند همیشه جانبدارامتیازات تجارتی بوده است • یك خوشبختی بزرگ و ارزشمند برای ملتی همچون‌ملت ایالات متحده که از ارزشهای مذهبی رنگ می پذیرد •

در دوران جدیدتر ، وودرو ویلسون عنوان کرد که "وظیفه‌ویژهٔ ما " این است که " نظم و خودگردانی " و همچنین"نظامی‌گری‌وعادت به‌قانون واطاعت " رابه‌مردم مستعمره‌ها تعلیم دهیم •ودرعمل‌یعنی‌اینکه‌اطاعت‌از حق ما برای تیره بخت کردن و استثماررا به آنها بیاموزیم • او دریك

---

*John Quincy Adams

*Monro Doctorian

نوشته،خصوصی نقش دولت در این مورد را توضیح داد :

از آنجائیکه تجارت از مرزهای ملی چشم پوشی می کند وتولیدکننده روی داشتن بازار جهانی تاکید دارد ، پرچم ملتش باید پشت سر او باشد و درهای بسته ، دیگر ملتها را درهم بشکند . امتیازاتی که به وسیله ، سرمایه گذاری به دست می آید ، باید توسط وزرای دولت محافظت شود ، حتی اگر در این روند حق حاکمیت ملیتهای مخالف مورد تخطی قرار گیرد . مستعمره ها باید تصرف شود ویا به وجود بیاید ، تا هیچ گوشه ، سودمندی از جهان نادیده گرفته نشود و یابی استفاده نماند " .

البته استفاده به وسیله ، ما و نه مردمی که استعمار می شوند . این کلمات محرمانه معنای واقعی ایده آلهای ویلسون در مورد آزادی و خود مختاری را که توسط روشنفکران غربی بسیار ستوده شده است ، نشان می دهد .

چند سال بعد که او رئیس جمهور شد ، در موقعیتی قرار گرفت که دکترین خود مختاری را عملی کند و به وسیله ، تجاوز به مکزیک و هیسپانیولا (هاییتی و جمهوری دومنیکن) ، چنین کرد . سپاهیانش کشتند ، نابود کردند ، بردگی را تجدید کردند ، سیستم سیاسی را از میان بردند و این کشورها را به شکلی قاطع دراختیار سرمایه داران ایالات متحده قرار دادند . سخنگوی دولت او رابرت لانسینگ * دریك یادداشت معنای دکترین مونرو را توضیح داد . توضیحی که ویلسون معتقد بود مصلحت نیست به صورت عمومی مطرح شود ، چرا که قابل دفاع نیست :

" ایالات متحده بر مبنای منافع خود از دکترین مونرو دفاع می کند . به کمال رسیدن سایر ملیتهای آمریکائی نه یك اصل ، که چیزی فرعی است .

---

*Robert Lansing

اگرچه به نظر می رسد که این یک خودخواهی محض است، اما باید گفت که نویسنده، دکترین هم انگیزه ای والاتر نداشته است. "

مسئله، عمده ای که لانسینگ به آن اشاره می کند، محدود کردن کنترل اروپاییان بر "قلمرو آمریکایی و نهادهایش به کمک ابزارهای مالی و دیگر روشهاست". عمل ویلسون با این اصل همخوانی داشت. برای نمونه می توان محروم کردن بریتانیا از امتیاز نفت آمریکای مرکزی - که من قبلا اشاره کردم - را نام برد. تغییر بزرگی که بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، این بود که ایالات متحده در موقعیتی قرار گرفت که می توانست این اصول را در محدوده، وسیعتری عملی کند. والبته امپراطوری شیطانی ای که ایالات متحده باید خود را در مقابل آن حفظ می کرد، تاتارها* (آنچنانکه دکترین رسمی در مورد هیسپانیولا* مطرح می کرد) و یا انگلیس نبود. دراین میان البته دشمنان واقعی تغییر نکردند؛ مردم بومی ای که هرگز نمی توانند به خوبی بفهمند که وظیفه شان خدمت به نیازهای صاحب امتیازهااست.

اسناد گنجینه، عظیم هم سرشتی را به دست می دهند، اما به جای بازنگری و بررسی این اسناد اجازه بدهید مستقیما به طرف عصر جاری حرکت کنیم؛ به طرف سیستم جهانی ای که توسط جنگ جهانی دوم ایجاد شد.

ایالات متحده با موقعیت مسلط جهانی از جنگ بیرون آمد. پس از جنگ قدرتهای کمی - و اگر نه هیچ - همسنگ ایالات متحده بودند. در حالیکه تولید صنعتی ایالات متحده در طول جنگ چهار برابر شده بود، رقبای صنعتی اش تضعیف و یا نابود شده بودند. ایالات متحده بسیار پیش از این هم با تفاوتی چشمگیر تبدیل به قدرت صنعتی رهبری کنندهٔ جهان شده بود. در پایان جنگ جهانی دوم این کشور در واقع نیمی از ثروت جهان را در اختیار داشت و از زاویه، نظامی در اوج

*Hun

*Hispaniola

قدرت بود؛ در نیمکره غربی با دشمنی روبرو نبود و بر اقیانوسها ومناطق ماورای آنها تسلط داشت . به ندرت تا کنون دولتی از چنین قدرت و امنیتی برخوردار بوده است .

گروه نخبگانی که دولت را تحت کنترل داشتند، موقعیت را خیلی خوب درك کردند و تصمیم گرفتند آنچه را که به دست آورده بودند به همان شکل حفظ کنند . البته دیدگاه‌های مختلفی وجودداشت . درخط سخت افراطی،اسنادی از قبیل یادداشت شماره ۶۸ امنیت ملی ( NSC / ۶۸ ) وجودداردکه به وسیله پاول نیتزه* نوشته شده بودو اندکی بعد به عنوان سیاست دولت در نظر گرفته شد . این یکی ازمهمترین سندهای تاریخ مدرن است که استراتژی بازگشت به عقب رامطرح می‌کرد . استراتژی‌ای که با به کار گیری مجموعه‌ای از روشها وتحت پوششهای مختلف ، "تسریع فسادسیستم شوروی از درون " و "پرورش بذرهای تباهی در این سیستم" را دنبال می‌کرد . با این هدف که "امکان مذاکره با شوروی و یا دولتهای جانشین آن ، برای ایالات متحده فراهم شود . دراین راستابرای ارتشهای دست پرورده هیتلر که در شوروی و اروپای غربی می‌جنگیدند، امکانات ومامور فرستاده شد،سرویس جاسوسی آلمان تحت رهبری رینهارد گهلن*-که قبلا رهبری سازمان جاسوسی ارتش نازی در جبهه شرق را به عهده داشت - قرار گرفت و جنایتکاران جنگی برای مساعدت به سیاستهای عمومی بعد از جنگ که برای نابودی مقاومت ضدفاشیستی و در جهت اهداف نازیها و همدستان ژاپنی‌شان طرح ریزی شده‌بود، به کار گرفته شدند .

در سمت دیگر ما کبوتر ها را می بینیم : کسانی همچون جرج کنان* که بخش برنامه - ریزی وزارت خارجه را تا سال ۱۹۵۰، یعنی

*Paul Nitze

*Reinhard Gehlen

*George Kennan

سالی که به دلیل عدم تناسب دیدگاهش بااین جهان خشن، با نیتزه تعویض شد، رهبری می‌کرد. دیدگاه‌های کنان به طور مختصر در بررسی برنامه ریزی سیاست ( PPS ) به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۸ ، مطرح شده است :

> ما ۵۰٪ ثروت جهان رادر اختیارداریم ،درحالیکه‌فقط ۶/۳٪ از جمعیت جهان را تشکیل می دهیم . با توجه به این موقعیت نباید اشتباهی کنیم که هدف حسادتها و خشمها قرار بگیریم ... وظیفه واقعی ما در دوره‌ای که پیش رز داریم این است که الگویی از ارتباطات تنظیم کنیم تا بتوانیم این موقعیت متناقض را بدون این که صدمه‌ای به امنیت ملی ما وارد شود ، حفظ کنیم . برای انجام‌این امر ما باید از برخوردهای احساساتی وعواطف روزانه دست برداریم و همه جا توجهمان را بر اهداف بی واسطه ملی متمرکز کنیم . ما نبایدخودمان را فریب دهیم که قادریم باربشردوستی‌تجمل‌آمیز و احسان جهانی‌رابردوش کشیم .ماباید‌ازسخن گفتن درباره‌ٔچیزهای مبهم در مورد خاوردور دست بر داریم و از اهداف غیر واقعی‌ای از قبیل حقوق بشر، بالابردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه‌کردن، چشم بپوشیم . امروز چندان از زمانی که مجبور شویم قدرت مستقیم اعمال کنیم ، فاصله‌نداریم،پس هرچه کمتر به وسیله‌ٔ شعارهای ایده‌آلیستی مختل شویم ، بهتر است .

این البته یك سند فوق سری‌است ،اما برای آرام کردن عوام وبه‌ویژه نخبگان روشنفکر به شدت ضروری‌است که هماهنگ با اصول سیستم ایدئولوژیك، در بوق " شعارهای ایده‌آلیستی " دمیده‌شود. اصولی‌که‌من

قبلا به آن اشاره کردم و به روشنی در رسانه‌ها، روزنامه‌های عقیدتی، دروس مدرسه ، یادداشتهای علمی و به طور کلی در تولیدات، فکری روشنفکران نمایان است ۰

باید اشاره شود که در نوشته‌های محققانه و خاطرات عموما به این نوع یادداشتها استناد نمی‌شود۰ به ویژه بینشهای کنان که در اسناد برنامه ریزی نشان داده شد ، نه تنها در خاطراتش بلکه در تحقیقات وسیعی که در مورد او و "سیاست خودکفایی" صورت می‌گیرد، به شدت نادیده گرفته می‌شود۰به جز چند استثنای نادر، این نوع ادبیات از ترسیم دیدگاه ژئوپلتیك این چهره‌ء موثر خودداری می‌کندو اصرار داردکه او بگذشته از چند اظهار نظرو تعدادی شعار ایده‌آلیستی،هیچگونه دید ژئوپلتیکی نداشته است ۰

این تجویزهای ویژه خاور دور را در نظر داشت، اما همانگونه‌که‌کنان و دیگران مطرح می‌کردند، ایالات‌متحده یك قدرت جهانی‌است ومی‌تواند همین‌اصول‌را در نقاط دیگر به‌کار گیرد۰کنان طی حکمی که‌برای‌سفارتهای ایالات‌متحده در آمریکای لاتین فرستاد، عنوان کرد که مسئله‌ء اصلی سیاست خارجی ایالات‌متحده باید "محافظت از مواد خام ما" ودر معنایی گسترده‌تر مواد ومنابع انسانی‌ای که اکنون "مال ما" ست، باشد۰ برای محافظت از منابعمان ما باید با ارتداد خطرناکی‌مبارزه‌کنیم که مامورین جاسوسی ایالات‌متحده در آمریکای لاتین متوجه‌رشدآن‌شده‌اند؛یعنی "پذیرش وسیع این عقیده که حکومت مسئول مستقیم رفاه مردم است" ۰ این چیزی است که در بینش‌سیاسی- دینی ایالات‌متحده، کمونیسم خوانده می‌شود۰فارغ از اینکه مدافعان این نظر به کدام دیدگاه سیاسی پایبندند۰

کنان به تشریح شیوه هایی پرداخت که باید بر علیه دشمنانی که به دام ارتداد افتاده‌اند و منابع ما در کشور ها یشان را تهدید می کنند، به کارگرفته شود :

" آخرین پاسخ ممکن است ناخوشایند باشد اما ... ما نباید در مورد سرکوب پلیسی به وسیله حکومت محلی تردیدکنیم ... از آنجاکه کمونیستها اساسا خائن هستند ، چنین چیزی شرم آورنیست .اگر قرار است که رژیم لیبرال ،بخشنده و سست باشد و تحت نفوذ کمونیستها قرار بگیرد ، همان بهتر که رژیمی قوی سرکار باشد " .

در اینجا ترم کمونیست باید در معنای معمول دینی ـ سیاسی ایالات متحده ـ که قبلا در مورد آن بحث کردم ـ درك شود . به گفته جان ـ لوفتوس* که از طرف اداره قضایی ایالات متحده در این مورد تحقیق کرده است ، عملیات پنهانی ای که در اتحاد شوروی و اروپای شرقی انجام می‌گرفت ،توسط دفترجرج‌کنان در وزارت خارجه هدایت می‌شد .

نکاتی که من پیش از این در مورد " وظیفه "آسیای جنوبی‌شرقی مطرح کردم نیز از مرکز برنامه‌ریزی سیاسی کنان صادر می شد . نکاتی که تاثیری قابل توجه در تعیین خط و مرز جهان بعدازجنگ جهانی دوم داشت . از جمله این نکات ، شیوه‌هایی بود که بعد از دهه ۱۹۴۰ـ برای ایجاد سیستم منطقه‌ای تحت نظر ایالات متحده در آسیا و اروپا و به رهبری " رهبران طبیعی اشان " یعنی ژاپن و آلمان ،به‌کار گرفته شد .درمورد ژاپن بایدگفت‌کنان ودستیارانش نقشی تعیین‌کننده دراختراع " سیرمعکوس " سال ۱۹۴۷ داشتند .سیری که به‌گامهایی‌که ژنرال دوگلاس‌مك‌آرتور* درراستای‌دموکراتیزه‌کردن‌ژاپن‌برداشته‌بود،خاتمه داد . "سیرمعکوس " کارگران ژاپنی را به‌شکل‌موثری‌محدود کردو " دموکراسی " را در معنایی که از این ترم فهمیده می شد ، بار دیگر تثبیت کرد .

---

*John Lloftus

*General Douglas Mc Arthur

واین یعنی کنترل شدید امور بر اساس منافع تجاری در یک ژاپن محافظه کار که قرار بود درون سیستم جهانی گسترده تر و تحت تسلط ایالات متحده، تبدیل به یک رهبر منطقه‌ای شود ·
امکان تبدیل ژاپن به یک رقیب جدی بعیدتر از آن بود که قابل محاسبه باشد · در اوایل دهه ۱۹۶۰، یعنی زمانی که حکومت کندی هنوز در جستجوی ابزاری برای تضمین حیات و تداوم ژاپن بود، این کشور به وسیله جنگ ویتنام تثبیت شد ؛ جنگی که همچون جنگ کره برای ایالات متحده بهای سنگینی داشت، اما برای اقتصاد ژاپن بسیار سودمند بود ·
برنامه‌ای که به موازات این برنامه در اروپا پیش می رفت، برنامه مارشال* بود که از یکسو صادرات فرآورده‌های صنعتی ایالات متحده و از سوی دیگر بهبود اقتصادی سیستم منطقه‌ای تحت تسلط منافع جهانی ایالات متحده را در نظر داشت · مسئله اصلی از بین بردن خطر تحولات سیاسی مستقلی بود که می توانست نوعی سرمایه‌داری ملی را رشد دهد و یا حتی بدتر از آن موجب پیشرفت جنبشهای سوسیالیستی توده‌ای شود · جنبشهایی که به دلیل نقش محوری شان در مقاومت ضد فاشیستی، از حیثیت قابل توجهی برخوردار بودند ·
نظریات نیتزه و کنان به شکل مناسبی حدود و طیف نظریات برنامه‌ریزان را مشخص می کند · اینجا، جای آن نیست که یادداشتهای مستند و رسمی را مورد بررسی قرار دهیم، اما بدون تردید آنها نیز در چهارچوب همین طیف قرار می گیرند، هرچندکه ممکن است استثناهایی نیز وجود داشته باشد · یک بررسی مهم به تاریخ آپریل ۱۹۴۷، نتیجه‌گیری می کند که کمکهای ایالات متحده باید به "کشورهایی محدود شود که برای ایالات متحده اهمیت استراتژیک دارد ··· به استثناء نمونه‌های معدودی که می تواند این موقعیت را در اختیار ایالات متحده قرار دهد که توسط یک حرکت انسانگرایانه مقبولیت جهانی کسب کند" ·

---

* Marshall Plan

(ستاد مشترك ـ ۱۷۶۹/۱ ) ۰ واین یعنی حرکتی که برای آسیاب کمیسرها جو فراهم کند ۰ استفان شالوم* در یك بررسی مهم درباره استعمارنو ، به شکلی مستند نمونه‌ای از این نوع کمکها را مطرح می کند : در سال ۱۹۵۰ مشاور دولت دین اشسون* و سناتورهای برجسته ، ایالات متحده موافقت کردند که باگسترش قحطی در سرزمین چین " ایالات متحده باید مقداری کمك غذایی در اختیار چین قرار دهد ، اما نه آنقدر که به قحطی زدگان کمك شود ، بلکه به میزانی که برای بهره برداری دریك جنگ روانی کفایت کند " ۰ چنانکه قبلا اشاره کردم ، چنین حالتی نه منحصر به ایالات متحده است ونه چیزی است که در دوران بعداز جنگ به وجود آمده باشد ، هرچندکه محدودهٔ کاربرد اصول سیاست خارجی د ر انطباق با توسعه ، گسترده ، قدرت ایالات متحده ، به شکلی جهانی گسترش یافته است ۰

اهداف سیاست خارجی ایالات متحده که به شکل روشنی توسط جرج کنان ارائه می شد ، از خلاء بیرون نیامده بود ، بلکه بازتاب تحلیل ژئوپلتیك گسترده‌ای بود که توسط گروههای نخبه و در طول جنگ گسترش یافته بود ۰ گروه‌های تحقیق شورای ارتباطات خارجی* (یك کانال اصلی برای تحت تاثیر قراردادن سیاست ازسوی بخش تجارت ) و حکومت بینشی را فورموله کردند که آن را " قلمروبزرگ " می خواندند ۰ یعنی قلمروی که تحت تسلط نیازهای اقتصاد آمریکایی قرار بگیرد و حداقل مناطق نیمکره ، غربی ، خاور دور و امپراطوری سابق بریتانیا را شامل شود ۰ این قلمرو باید تا آنجا که ممکن بود تا حد یك سیستم جهانی گسترش می یافت واروپای غربی و ذخائر انرژی بی همتای خاورمیانه را نیز در برمی گرفته این اسناد برنامه ریزی که در سطوح بالا انتشار یافته ، از تاریخ بهداشتی شده ، حذف شده است ۰ این بینشهای

---

*Stephen Shalom

*Dean Acheson

*Council on Foreign Relation

ژئوپلیتیك ، بخش قابل توجهی از آنچه‌را که در دنیا اتفاق افتاده است ، توضیح می دهد . اگر این بینشها درك نشود آنچه‌که‌رخ‌می‌دهد به‌مثابه‌مجموعه‌ای از خطاهای‌احتمالی ، سردرگمیها و تناقضها‌به‌نظر خواهد آمد ؛ مجموعه‌ای که می توان آنرا به عنوان شکست این یا آن رهبری سیاسی تعبیر کرد‌که درواقع در انجام‌وظایف‌مشخص‌خود‌علیرغم شکستهای مقطعی‌ای‌که در این جهان پیچیده غیر قابل اجتناب است ، به شکلی برجسته موفق بوده است .

در یك تحلیل تحقیقی عمده در مورد سیاست امنیتی ایالات متحده‌که بخشا بر اسنادی مبتنی است که به تازگی منتشر‌شده‌است ، ملوین* لفلر به این نتیجه می رسد که هنگامی که جنگ جهانی دوم پایان یافت ، "بینش آمریکایی درمورد‌امنیت ملی ،به‌معنای‌ایجاد یك حوزه ٔ نفوذ استراتژیك درنیمکره ٔ‌غربی (جایی‌که‌دیگران‌وپیش‌ازهمه اروپا باید از آن کنارگذاشته می‌شدند و جایی که در آن نفوذ استراتژیك "به‌مفهوم کنترل اقتصادی بود ) ، تسلط براقیانوس آتلانتیك و پاسیفیك ،ایجاد سیستم‌گسترده‌ای از پایگاه‌های‌دور از مرکز‌برای‌وسعت بخشیدن به‌جبهه ٔ استراتژیك وتحمیل قدرت آمریکایی، ایجادسیستم گسترده‌تری‌از حق عبور و مرور جهت تبدیل پایگاه‌های تجاری به پایگاه‌های نظامی ،دسترسی به‌منابع و بازارهای بخش‌بزرگی از اروپا وآسیا، جلوگیری از تسلط‌دشمن آتی‌براین‌منابع وحفظ برتری‌هسته‌ای‌بود ". لفلر ادامه می‌دهدکه این بینش استراتژیك بلاشناخت" نیروی‌محرکه جنگ سرد بعداز ۱۹۴۸ " کمك می‌کرد.این دیدگاهی‌توسعه‌طلبانه‌بودکه‌باقدرت هراس‌آور ایالات متحده درآن زمان تناقضی‌نداشت . درسالهای بعدنظریات برنامه‌ریزان بعدازجنگ‌باتوجه‌به‌ویژگیهای‌هرمنطقه ،مرتبا تکمیل شد . بعد از سرنگون کردن موفقیت‌آمیز دموکراسی‌گواتمالا در سال ۱۹۵۴ ،شورای‌امنیت ملی‌اهداف‌مرکزی‌ایالات‌متحده‌درمورد‌آمریکای‌لاتین‌را دریادداشت بسیار

---

*Melvyn Leffler

محرنامه NSC-۵۴۳۲ به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۵۴ وتحت عنوان " سیاست ایالات متحده در مورد آمریکای لاتین " توضیح داد ۰ این نامه محرمانه جایگزین نامه ای به شماره NSC-۵۴۱۹/۱۰ وباعنوان "سیاست ایالات متحده درحادثه تجاوز گواتمالا درآمریکای لاتین " شد ۰ اکنون که تجاوز ایالات متحده خطر دموکراسی سرمایه داری مستقل گواتمالا رااز بین برده بود، دیگر لزومی نداشت که برای واکنش در مقابل تهدید عمیق تجاوز گواتمالا که کل نیمکره را در وحشت فرو برده بود ، راهی جستجو شود ۰ دراینجا ما به شکلی روشن ابزارهای همیشگی ای را که برای متهم کردن هدف تجاوز ، به کار می رود، مشاهده می کنیم : متهم کردن به جنایتی برنامه ریزی شده که ما برای دفاع از خود ناگزیر از حمله به مرتکبین آن هستیم ۰ همانگونه که هیتلر چکسلواکی و لهستان را به همدستی با قدرتهای بزرگ و تجاوز برنامه ریزی شده علیه آلمان صلحدوست متهم کرد ۰

وقتی که تهدید تجاوز گواتمالا به شکل موفقیت آمیزی بر طرف شد، ایالات متحده توانست " ثبات فزاینده و توسعه اقتصادی را به شکلی قاطع تضمین کند و برای سرازیر شدن سرمایه های خصوصی فضا فراهم سازد " ۰ اسناد به شکلی صادقانه " حق حاکمیت کشورهای آمریکای لاتین راجهت پیش گرفتن شیوه های اقتصادی ای که با شرایطشان منطبق باشد، به رسمیت می شناسند " ، اما با این وجود ایالات متحده " آنها را تشویق می کند که اقتصاد خود را بر مبنای یك سیستم سرمایه گذاری خصوصی پایه ریزی کنند و منطبق با آن فضای سیاسی و اقتصادی ای به وجود آورند که راه را برای سرمایه گذاریهای داخلی و خارجی هموار کند " ۰ به عبارت دیگر شرایطی بسازند که در آن " فرصت کسب پول به وجود بیاید و بازگشت سود سرمایه خارجی به میهن اصلی ، در حد معقول تضمین شود " هدف این است که توسعهٔ اقتصادی متکی بر صادرات وتحت فرمان شرکتهای ایالات متحده انجام گیرد ۰ اضافی است که بگوییم اگر کشورهای " مقتدر " آمریکای لاتین مایل به پذیرش راهنمایی ایالات متحده نباشند ، سایر شیوه های " تشویق "

لزوم پیدا می‌کند، همانگونه که در مورد گواتمالا شاهد بودیم .

مسئله‌ٔ اصلی سیاست ایالات متحده به روشنی در سند بیان شده است :

" درآمریکای لاتین مردم به رژیمهای ناسیونالیستی مردمی گرایش دارند . همزمان یک خواست فزاینده‌ٔ عمومی برای بهبود فوری سطح زندگی توده‌ها به چشم می‌خورد که سبب می‌شود اکثریت حکومتهای آمریکای لاتین ، فشار سیاسی داخلی شدیدی را جهت افزایش تولید و دگرگونی اقتصاد خود تحمل کنند " .

مسلما این هرگز اتفاق نخواهد افتاد . بنابراین ایالات متحده درحالیکه "اهمیت شرایط بهتر" برای عامهٔ مردم را به رسمیت می‌شناسد، باید یک "روش محافظه‌کارانه‌ٔ واقعی "در پیش بگیرد . روشی که بایداز "به وجودآمدن روندی که منجر به رژیمهای ناسیونالیستی و رادیکال می‌شود، جلوگیری کند" . سندادامه می‌دهد که "رشد ناسیونالیسم به دلیل غرض‌ورزی تاریخی علیه ایالات متحده تسهیل می‌شود و کمونیستها از آن بهره‌برداری می‌کنند". کمک ایالات متحده جهت جلوگیری از "دخالت و خرابکاری کمونیستها" که از چنین "غرض‌ورزی "هایی بهره‌برداری می‌کنند، ضروری است . همانگونه که روزنامه‌ها و بسیاری از تحقیقات اعتقاد دارند، مسلم است که داشتن گرایشات انتقادی به برادر بزرگ، تنها می‌تواند غرض‌ورزی باشد و از آنجاییکه کسانی که از این قبیل "غرض‌ورزیها" بهره‌برداری می‌کنند، کمونیستها هستند (فارغ ازاینکه چه‌نوع تعهد سیاسی و اجتماعی داشته باشند )،لزومی ندارد که مدارک وشواهدی در مورد خطر "خرابکاری و دخالت کمونیستها" تهیه‌شود .

سند آنگاه بر این نکات تاکید می‌کند : "همبستگی نیمکره‌درحمایت از سیاستهای جهانی ما" ، "کاهش و از میان بردن تهدید کمونیسم داخلی ویا سایر خرابکاریهای ضد ایالات‌متحده" (توجه کنید که‌در اینجا پرتو کمرنگی از واقعیت وجود دارد ) ، "تولید کافی‌موادخام‌درآمریکای لاتین‌جهت تامین‌نیازهای‌امنیت‌ملی‌ایالات‌متحده‌وامکان دسترسی به‌آن "

(چنانکه سند نشان می دهد، مواد خام مقوله ای گسترده است )و "استاندارد یزه کردن آموزشها ، دکترینها و تجهیزات ارتش مطابق خط آمریکا " . نکته ء آخر بسیار مهم است . از آنجاکه جلوگیری از روند خطرناك حرکت به سوی ناسیونالیسم بانگرانی از مردم بومی آمیخته است ، ضروری است که از ارتش بومی استفاده شود . از این رو بعد از دخالت تفنگداران ایالات متحده در جمهوری دومنیکن ، در نیکاراگوئه و نقاط دیگر گاردهای ملی تشکیل شد . البته اگر ابزارهای داخلی "تشویق "کافی نباشد، آنگاه استفاده ء مستقیم از نیروهای ایالات متحده در دستور کار قرار میگیرد .

توجه کنید که پافشاری " روی عمل جمعی وانفرادی علیه خرابکاریها و مداخلات کمونیستی یا ضدایالات متحده در قلمرو دولتهای آمریکایی " از " دکترین برژنف " که در سال ۱۹۶۸ وباتوجه به مسئله ء اروپای شرقی ، توسط رهبر شوروی لئونید برژنف* اعلام شد، فراتر می رود . این دکترین به تلخی به عنوان تبلور یك امپراطوری شرور و به مثابه تهدیدی برای تمدن محکوم شد . در بولتن داخلی دستگاه دولتی به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ می- خوانیم که دقیقا پیش از مداخله ء سال ۱۹۵۴ در گواتمالا که از طریق نیکاراگوئه وهندوراس صورت گرفت وبمباران پایتخت را نیز شامل می شد، ایالات متحده به وزرای امور خارجه ء دولتهای آمریکای لاتین فشار آورده بود که "موافقت حداکثر جمهوریهای آمریکا را درمورد تعیین یك سیاست روشن و خطاناپذیر بر علیه دخالت کمونیسم بین الملل در نیمکره به دست آورند . سیاستی که بر مبنای آن این جمهوریها تایید کنند که کمونیسم بین المللی تهدیدی دائم برای صلح وامنیت آنهاست و از این رو قصد دارند با شیوه های موثر و به صورت انفرادی یاجمعی با آن مبارزه کنند " . بولتن آنگاه موافقتنامه ء کنفرانس ملتهای آمریکایی را ثبت می کند : "سلطه یا کنترل جنبش کمونیستی بین المللی بر نهادهای سیاسی، موجب گسترش سیستم سیاسی یك قدرت فراقاره ای در این نیمکره می شود که حق حاکمیت و استقلال سیاسی

*Leonid Brezhenev

دولتهای آمریکایی را تهدید می‌کنند وصلح آمریکا را به مخاطره می‌افکند".
لیبرالهای کندی وجانسون این دکترین را در ارتباط باکوبا وجمهوری دومینیکن بسط بیشتری دادند واین اصل موثر را به وجود آوردند که حق حاکمیت در نیمکره غربی به وسیله اصول ایدئولوژیکی محدود می‌شود که ابرقدرت این نیمکره تعیین می‌کند وحکومتهایی که از این اصول منحرف شوند، متجاوز محسوب می‌شوند و دولت ایالات متحده می‌تواند آنها را مورد حمله قرار دهد ودر "دفاع از خود" سرنگونشان کند. پرزیدنت جانسون هنگام اعزام تفنگداران دریایی به جمهوری دومینیکن چنین توضیح داد: "ملیتهای آمریکایی، نمی‌توانند، نباید ونمی‌خواهند تاسیس یك حکومت کمونیستی دیگر در نیمکره غربی را اجازه بدهند". دراینجا "حکومت کمونیستی" یك حکومت معتقد به قانون اساسی، به رهبری پرزیدنت خوان بوش بود. یك دموکرات نوع کندی که استقلالش خشم ایالات متحده را برانگیخته بود. در این میان وانمود می‌شد که "ایدئولوژیهای بیگانه" نیمکره غربی را تهدید می‌کنند وایالات متحده به عنوان "حافظ پاکدامنی" حق دارد که به وسیله خرابکاری یا ترور آشکار به دفاع از نیمکره برخیزد.

NSC/۵۴۳۲، آنگاه گامهای مورد نیاز جهت ادغام ارتش آمریکای لاتین درون سیستم "تشویق" نیمکره‌ای ایالات متحده را، روشن می‌کند: "افزایش سهمیه محدود افراد ارتش آمریکای لاتین جهت آموزش در مدارس نظامی مراکز آموزشی وآکادمیهای نظامی ایالات متحده، ایجاد ارتباطات نزدیکتر میان افراد نظامی آمریکای لاتین و ایالات متحده در راستای فهم و شناخت بیشتر وجهت گیری به سمت اهداف ایالات متحده از سوی ارتشهای آمریکای لاتین، به رسمیت شناختن نقش موثر بنیادهای نظامی آمریکای لاتین درحکومت، تلاش درجهت استاندارد یزه کردن ارتشهای آمریکای لاتین در زمینه‌های سازماندهی، آموزش، دکترین وتجهیزات مطابق باخط ایالات متحده، مقابله با گرایشاتی که قصد استقرار فرستادگان نظامی اروپایی درآمریکای لاتین را دارند وتضمین استفاده از تجهیزات نظامی ایالات متحده". باید توجه کرد که این حرکات که با هدف ادغام ارتش آمریکای

لاتین درساختار فرماندهی نظامی ایالات متحده آمریکاانجام شد،بر علیه هر دو دشمن تاریخی ما در آمریکای لاتین ،یعنی اروپا و مردم بومی صورت گرفت .

من در سخنرانی سوم به بعضی از روشهایی که به وسیله ٔ آنها این عقاید در آمریکای لاتین گسترش یافت و عملی شد و به ویژه به تصمیم مهم لیبرالهای کندی در مورد تغییر ماموریت ارتش آمریکای لاتین از " دفاع از نیمکره " به " امنیت داخلی " باز خواهم گشت . یك بررسی سری توسط وزارت دفاع رابرت مك نامارا* به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۶۵ ، بیانگر نکاتی است که بعد از این گامها مورد بحث قرار گرفت . این سند با عنوان " سیاستهای ایالات متحده در قبال ارتشهای آمریکای لاتین " مطرح می کند که : " سیاستهای ایالات متحده در قبال ارتشهای آمریکای لاتین به اهداف خود دست یافته و توانائیهای امنیت داخلی را افزایش داده است " . بررسی توضیح می دهد که : " نقش اولیه ٔ ارتشها این است که از حق حاکمیت ملتهایشان محافظت کنند " ، " اما این وظیفه در محیط فرهنگی آمریکای لاتین به این معنی است که ارتش همواره برای جابه جا کردن رهبران حکومت از دفترانشان - البته هنگامی که تشخیص دهد رفتار این رهبران برای رفاه عمومی مضر است - آماده باشد". با تثبیت کنترل قاطع ایالات متحده و ماهر شدن ارتش آمریکای لاتین در " جهت گیری به سمت اهداف آمریکا" می توانیم مطمئن باشیم که " داوری ارتش " در درجه ٔ اول برادر بزرگتر را ترجیح می دهد و " نقش اولیه اش " ، یعنی " تضمین محدودیت دمکراسی " ، درون چهارچوب تعیین شده به وسیله ٔ حاکم نیمکره را ایفا می کند .

این بررسی همچنین ریشه های منافع سیاسی ایالات متحده در آمریکای لاتین را به طور خلاصه و با استفاده از ترمهای مرسوم توضیح می دهد :

" قدیمی ترین این منافع ، منافع نظامی است که از نزدیکی جغرافیایی آمریکای لاتین به ایالات متحده ، اهمیت کانال پاناما به مثابه یك شریان عبور و مرور - به ویژه در خلال جنگ دوم جهانی - و مواد

---

*Robert Mc Namara

خام استراتژیکی که منطقه می تواند تولید کند، سرچشمه می گیرد.
منافع جدیدتر و احتمالا قویتر ریشه در اقتصادی دارد که تار و پود مرکزی آن نه بلیون دلار سرمایه گذاری خصوصی ایالات متحده در منطقه و نیز این حقیقت مربوط به آن است که تجارت ایالات متحده با آمریکای لاتین نزدیک به هفت بلیون دلار است".

پس تقدم اصلی، حفاظت و ارتقاء سرمایه گذاری و تجارت آمریکایی و "همراه آن" تقویت حرکت دیپلماتیک هماهنگ و حمایت از موضع ایالات متحده در "جنگ سرد" است، ضمن آنکه "کمک نظامی برای امنیت داخلی" نیز باید افزایش یابد. جزئیات وظیفه در این با آن کشور تغییر می کند.

این سند بر خطر "ناسیونالیسم و بیطرفی" تاکید می کند؛ خطری که ممکن است "انگیزهٔ تازه ای به ضد آمریکایی گری بومی بدهد، نظارت ایالات متحده را نپذیرد و به منافع اقتصادی ایالات متحده دست درازی کند". همچون مارکسیستهای متعهد، برنامه ریزان بر این باورند که "خروش معاصر در آمریکای لاتین موجب بروز یک ستیز انقلابی بر سر قدرت در میان گروه هایی خواهد شد که ساختار طبقاتی جامعهٔ کنونی را تشکیل می دهند". طبیعتا نخبگان ایالات متحده باید به شکلی خود را آرایش دهند که بتوانند نتیجهٔ این مبارزهٔ طبقاتی را تعیین کنند. این مسئله ای است که اهمیت کنترل داشتن بر نیروهای امنیتی داخلی را روشن می کند؛ نیروهایی که "به عنوان یک کل احتمالا کمتر از هر گروه سیاسی دیگری در آمریکای لاتین، ضد ایالات متحده هستند". و این نتیجهٔ موثر بودن سیاستهای ایالات متحده در جهت تضمین "نفوذ غالب" خود در این "گروه سیاسی" است. در هماهنگی با سیاستی که در سالهای ۶۲-۱۹۶۱ بنیان گذاشته شد، ایالات متحده همواره بر قوی کردن این نیروها برای "حفظ نظم" تاکید کرده است. و این کمک عمده، لیبرالیسم کندی به آمریکای لاتین بود. مسلما موانعی هم وجود دارد؛ موانعی مانند این حقیقت تاسف آور که سیستمهای قضایی کشورهای آمریکای لاتین "دادگاه هایی تشکیل می دهند که زندانیها و حتی

چریکهای تبهکاررا بدون توجه به چگونگی دستگیریشان آزادمی‌کنند مگر آنکه شاهدان بتوانندثابت کنندکه متهم را درحین ارتکاب جرم دیده‌اند" و یا "بی میلی حکومتها به ایجادنظمی دوجانبه ویاچندجانبه برای کنترل مسافرین "که درایالات متحده از طریق قانونی کردن ممنوعیت ورودوخروج خرابکار ایجاد شده است • اما این "نقایص" رامی توان به وسیله •روشهایی ازقبیل ناپدیدشدن ،شکنجه وکشتاروسیع زیرنظر ایالات متحده ،برطرف کردوبرطرف هم شد ،چنانکه دیدیم کبوتر دستگاه دولتی ،جرج - کنان بسیارپیش ازاین مطرح کرده بودکه "مانباید درسرکوب پلیسی به وسیله • حکومت محلی تردیدکنیم ، اگرقراراست که رژیم لیبرال بخشنده و سست باشدوتحت نفوذکمونیستهاقراربگیرد ،همان بهترکه رژیمی قوی سرکارباشد "؛

برنامه‌ریزان ایالات متحده علاوه برموقعیتهای موجود استثمار می‌بایست موقعیتهای بالقوه را نیز درنظر بگیرند • بنابراین آنها خودرا وقف این کرده‌اندکه منطقه به کاملترین و استوارترین شکل تحت تسلط ایالات متحده باقی بماندوذخیره ،بالقوه ،کارارزان برای انباشت وتولیدحفظ شود •اسنادمعتبروهم‌سرشتی نیز در مورد آسیای جنوب شرقی وجوددارد •

بینشهای اصلی به هیچ عنوان تعجب برانگیز نیست • این نیز شگفت‌آور نیست که این بینشها همیشه در سطح محرمانه و گاهی نیزدر در سطح عمومی کاملا فرموله‌شده و حتی در حرکات منظم و سیستماتیک به کار گرفته شده است •

حالا مایلم به این نکته بپردازم که پس از جنگ جهانی دوم معنای این نکات برای جهان چه بوده است • بگذارید به عناصری از سیستم جهانی پس از جنگ جهانی دوم بپردازم •

اجازه بدهیدباجهان سوم شروع کنم •جایی که قراربودبه شکلی درقلمرو بزرگ ادغام شودکه مناطق گوناگونش "بتوانندوظایفشان راانجام بدهند" •ازمیان مشکلات بسیاری که درجریان انجام وظایف به وجودآمد ،به چندمشکل اشاره می- کنم •تعدادزیادی ازاین مشکلات دربررسی سال ۱۹۸۳ روت سیوار* ددرمورددرگیری-

*Ruth Sivard

های نظامی ای که بعد از جنگ جهانی دوم و با حمایت انستیتو نظم جهانی، بنیاد راکفلر و سایر انستیتوهای معتبر برپا شد، مورد بررسی قرار گرفته است. بنا بر تخمین او صد و بیست و پنج درگیری وجود داشته است. ۹۵٪ این درگیریها در جهان سوم صورت گرفته است و در اکثر آنها نیروهای خارجی درگیر شده اند. ۷۹٪ مداخلات به وسیله قدرتهای غربی و ۶٪ آنها توسط قدرتهای کمونیستی انجام گرفته است. خسارت وارده عظیم بوده است. تنها در هندوچین در دوران جنگهای تجاوزکارانه آمریکا و فرانسه چهار میلیون کشته شدند و سه کشور ویران شد.* در افغانستان به دنبال تجاوز شوروی بین نیم تا یک میلیون کشته شده اند و خرابی عظیمی به جای مانده است. در اندونزی بعد از کودتایی که در سال ۱۹۶۵ با حمایت (واحتمالا تشویق) ایالات متحده صورت گرفت، در طول چهار ماه بین نیم تا یک میلیون کشته شدند که اکثرا از روستائیان بی زمین بودند. عملیاتی که توسط دیدگاه غربی بسیار مورد تحسین قرار گرفت و به توجیهی برای جنگ آمریکا در هندوچین بدل شد. جنگی که "حفاظی" فراهم کرده بود که در پناه آن ژنرالهای اندونزیایی توانستند با نابودی حزب کمونیستی که پایگاه توده ای داشت، وظیفه لازم پاکسازی جامعه شان از عناصر خطرناک و گشودن درهای کشور به روی غارت غرب را به انجام برسانند. در تیمور شرقی در دوران تجاوز اندونزی که بعد از سال ۱۹۷۵ و با حمایت نظامی و دیپلماتیک قاطع ایالات متحده و متحدینش انجام شد، دویست هزار نفر کشته شدند. کشتاری که با توجه به جمعیت تیمور، احتمالا در میان کشتار-های دوران بعد از جنگ، بالاترین رکورد است. از سال ۱۹۷۸ تاکنون حدود دویست هزار نفر کشته شده اند و علت مرگ بسیاری از آنها شکنجه های مخوف و قطع عضو توسط حکومتهای وابسته به ایالات متحده بوده است. این اعمال با حمایت شدید ایالات متحده و متحدینش مواجه شده است و اینها تنها چند نمونه است. درگیریهایی که در جهان سوم روی داده است، موجب رودررویی مکرر ابر-

* ابعاد حوادث در کشورهای جهان سوم معمولا به صورت تقریبی تخمین زده می شود. به علاوه رسم بر این است که در میزان جنایات دشمنان اغراق شود و در عوض جنایات ایالات متحده و وابستگانش از قلم بیفتد. بنابراین روزنامه ها و تحقیقات را باید با توجه به این مسائل از نظر گذراند. آمار این کتاب واقعی ترین آمار در دسترس است.

قدرتها وبیش ازهرجا در خاورمیانه شده‌است • رویارویی ابرقدرتها تهدیدی واقعی‌است که در سخنرانی چهارم به آن خواهم پرداخت •

این آمارهنوز نتایج مهلک دخالت ایالات‌متحده در جهان‌سوم‌رانشان نمی‌دهد •هنگامی که‌ما تلاش‌می‌کنیم جنایات رژیم پل‌پوت را بررسی‌کنیم، تنها کشتار واقعی را درنظر نمی‌گیریم‌بلکه سیاستهای وحشیانه‌و فجیعی را که باعث‌مرگ تعدادبسیاری از سوء تغذیه،شرایط زندگی‌وکارو فقدان تسهیلات بهداشتی شد نیز محاسبه می‌کنیم• در مورد تاثیر سیاستهای ایالات‌متحده‌درجهان سوم‌اما هرگز ارزیابی مشابهی صورت نگرفته‌است ومن نیز در اینجا تلاش نخواهم کردبه ابعاد این شقاوتهای بسیار فراوان بپردازم •درنقاطی‌همچون‌آمریکای‌لاتین‌که زیر نفوذغالب‌آمریکاقرارداشته‌است ،آمارهمواره‌بر "معجزه‌های "اقتصادی" شهادت‌می‌دهد •دراین‌مناطق‌درحالیکه‌بسیاری‌ازمردم‌گرسنه‌اند،محصولات داخلی‌درجهت‌منافع‌کشاورزی‌تجاری‌ایالات‌متحده‌ونخبگان‌محلی صرف صادرات می‌شود•ایالات‌متحده بزرگترین‌واردکننده •موادغذایی- بیش از هرجا ازجهان‌سوم- است ،درحالیکه‌صادرات عظیم موادغذاییش بیشترازهر جای دیگر به جوامع صنعتی پیشرفته فرستاده می‌شودویا درراستای نابود کردن کشاورزی معیشتی، بر طرحهایی از قبیل‌تولید گوشت گاو و صدورآن مبتنی است •پیمان کندی برای ترقی ،محرك این نوع توسعه‌های ویران کننده -واگر به‌راستی صادق باشیم،کشنده - بود• این موضوعی است که در سخنرانی سوم به همراه ارتباط میان این نوع مدلها و دولتهای شکنجه و تروری که مکمل طبیعی این مدلها است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت •

حالا به ما اجازه دهید که توجه خود را به اروپا و برنامه‌های دوران اولیه، بعداز جنگ برای یکی کردن قلمرو بزرگ، معطوف کنیم•

در اروپا، شوروی بعد ازجنگ کنترلش بر کشورهای قمررا تحکیم کرد، در حالیکه آمریکا، اروپای غربی و جنوبی را در قلمرو بزرگ یکی کرد• اروپابرای برنامه‌ریزان ایالات‌متحده‌مشکلاتی به‌وجود آورد، اما تجاوز

شوروی برخلاف تبلیغاتی که می شد و می شود ، به عنوان یك احتمال بعید در نظر گرفته می شد ٠در اواخر دهه ٔ ۱۹۴۰ ، سازمان جاسوسی ایالات متحده ، این احتمال را جدی نمی گرفت ٠آمریکایی ها تخمین می زدند که پانزده سال طول خواهد کشید تا شوروی خسارتهای زمان جنگ ـ در زمینه‌های نیروی انسانی و صنعت ـ را جبران کند و حتی با "تلاشهای هرکولی" بین پانزده تا بیست سال وقت لازم است که به سطح پیش از جنگ ایالات متحده برسد ٠ محقق آمریکایی ، مایکل اوان جلیستا* دربررسی ـ اش که دقیق‌ترین بررسی موجود از ارتش بعد از جنگ شوروی است اشاره می‌کند که نیروهای غربی در اروپا بگذشته از روحیه جنگجویی و همبستگی ـ و سطح بسیار پیشرفته تکنیکی و بنیادهای اقتصادی ، حتی در زمینه ٔ کمی نیز از نیروهای شوروی برتر بودند ٠به علاوه از آنجاکه نازی‌ها درنده‌خویی خویش را در اروپای شرقی متمرکز کرده بودند، شوروی در بازسازی مناطق وسیعی که توسط حمله ٔ نازی‌ها ویران شده بود ، درگیر شد ٠

برنامه‌ریزان غربی نگران از دست دادن اروپا بودند، اما نه در اثر پیروزی نظامی شوروی ، بلکه همانگونه که سیا در سال ۱۹۴۷ هشدار داد :
"بزرگترین خطر برای امنیت ایالات متحده ، احتمال متلاشی شدن اقتصادی اروپای غربی و نزدیك شدن عناصر کمونیست به قدرت " بود ٠در همین مورد ، دین آشسون در حالیکه جهت جلب حمایت کنگره برای دخالت در یونان ـ بر مبنای دکترین ترومن ـ تلاش می‌کرد ، هشدار دادکه :
"همانگونه که یك سیب فاسد همه سیبهای یك بشکه را فاسد می ـ کند ، فساد یونان ، ایران و تمامی شرق را فاسد خواهد کرد" و "آلودگی" را به آسیای صغیر ، مصر ، آفریقا و نیز ایتالیا و فرانسه که توسط احزاب بزرگ کمونیست تهدید می شوند ، سرایت خواهد داد "٠ ما به این تصور کاملا "تیپیك و جالب و معنای آن باز خواهیم گشت ٠ اما در اروپا تهدید اصلی ، سیاستهای دمکراتیك بود ؛

*Michael Evangelista

یك موضوع بسیار جدی و ویژه که ناشی از حیثیت مقاومت ضد نازی بود که بر مبنای یك دیدگاه دموکراسی رادیکال که ردپای تفکرات سوسیالیستی و کمونیستی را بر خود داشت، شکل گرفته بود.

نگرانی اصلی به وسیلهء نخست وزیر آفریقای جنوبی و یکی از مورد اعتمادترین مشاوران وینستون چرچیل، جان کریستین اسموتز* فورموله شده بود. او در مورد اروپای جنوبی در سال ۱۹۴۳ به چرچیل هشدار داده بود که: " با جاری شدن سیاست در میان مردم، ممکن است با یك موج بی‌نظمی و عمدتا کمونیستی در همهء بخشهای اروپا روبرو شویم". نه به اصطلاح کمونیسم، نه سوسیالیسم نه دموکراسی رادیکال و نه سرمایه‌داری ملی‌ای که یك دوران دموکراسی را به دنبال داشته باشد، قابل تحمل نبود. در واقع اینها تهدیداتی بود که غرب با آن روبرو بود و نه تجاوز شوروی.

در سخنرانی بعدی به اشکال بروز این تهدیدها و دیگر جنبه‌های نظم جهانی‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شد، خواهم پرداخت.

---

*Jan Christiaan Smuts

## سخنرانی دوم

### تجاوز داخلی جاری

در سخنرانی قبل پاره‌ای از اسناد مربوط به برنامه‌ریزی سطح عالی ایالات متحده را مورد بررسی قراردادم. طبق این اسناد مشاهده می‌کنیم که به واقع طیفی از نظریات ـ اگرچه محدود ـ وجود دارد. اختلافها عمدتا بر سر مسائل تاکتیکی است. مسائلی از این دست که چگونه می‌توان به اهدافی که پذیرفته شده است و تنها نیاز اندکی به بحث دارد، دست یافت. البته اهداف در میان اکثریت گروه‌های نخبه‌ای که نقشی فعال در سیستم سیاسی دارند و شاخه‌ء اجرایی حکومت را تغذیه‌می‌کنند، مشترك است. این گروه‌های نخبه چهارچوب فراحکومتی‌ای را تشکیل می‌دهند که بر مبنای شرایط مطرح شده توسط آن، سیاست دولتی فورموله و اجرا می‌شود.

مسئله‌ء اصلی در مورد جهان سوم، دفاع از حق غارت و استثمار و حفاظت از مواد خام "ما" است. به شکل کلیتر: حفظ قلمرو بزرگ، تحت تسلط نیازهای نخبگان ایالات‌متحده و تضمین این نکته که قدرتهای دیگر در محدوده‌ء منافع منطقه‌ایشان ودرون "چهارچوب سراسری

نظم " که توسط ایالات متحده محافظت و کنترل می شود ، باقی بمانند٠ بر مبنای نظریه جرج کنان کیوتر ، رهبر اصلی برنامه‌ریزان سالهای اولیه بعداز جنگ ، ما باید " چیز های مبهم و ٠٠٠ اهداف غیر واقعی‌ای از قبیل حقوق بشر ، بالابردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه‌کردن "را کنار بگذاریم و در صورت لزوم برای استفاده‌از قهر جهت اهدافمان آماده باشیم و اجازه‌ندهیم که " به وسیله٠شعارهای ایده‌آلیستی مختل‌شویم" ٠

دشمنان اصلی مردم بومی‌اند که‌تلاش می کنند منابع مارا که‌درکشور آنها قرار دارد بدزدند ؛ مردمی که درگیر اهداف ایده‌آلیستی و مبهمی از قبیل حقوق بشر ، بالا بردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه‌کردن هستند و به دلیل عقب ماندگی و حماقتشان به سختی می توانندبفهمند که " وظیفۀ" آنها ، " به کمال رساندن اقتصادهای صنعتی غرب " ( از جمله‌ژاپن ) و نیز خدمت به‌گروههای ممتازی‌است که بر این‌جوامع تسلط دارند ٠ خطر اصلی ای که این دشمنان بومی‌پیش‌پای ما قرار می دهند ، این است که از آنجا که در موقعیت زمانی مناسبی قرار-دارند ، می توانند ویروس استقلال ، آزادی و رفاه‌بشری را بپراکنند و مناطق بیشتری را آلوده کنند ٠ بنابراین باید مانع از این شدکه آنها جوامع خود را تبدیل به سیبهای فاسدی‌کنندکه‌کل بشکه‌راآلوده‌می‌کند و ثبات قلمرو بزرگ را به مخاطره می اندازد ٠ همانگونه‌که‌سایربرنامه‌ریزان نیز می گویند ، ایالات متحده باید " جلوی اشاعه‌فساد رابگیرد" ٠

ایالات متحده باید در مقابل چیزی سد ایجاد کند که گاهی به‌نام"تهدید یك‌نمونه٠ خوب " خوانده می شود٠ چیزی‌که‌بنابه‌برداشتهای‌دیگر٠خود حق و عدالت است ٠ تهدید فساد وآلودگی تهدیدی جدی‌است وازاین‌رو ابزاری جدی نیز مورد نیاز است ؛ مثلا "قهر٠ اگر لازم باشد ٠یعنی چیزی که همیشه در تعریف کلاسیکش به عنوان دفاع از ارزشهای عالی معرفی می شود ٠

خطوط اصلی تفکربه روشنی در اسناد محرمانه عالی ، مطالعات مربوط به برنامه‌ریزی ونیزگاهگاهی‌سخنان‌عمومی‌بیان شده‌است ، اما

در انطباق با اصل دوم سیاست یعنی وظیفهٔ سیستم ایدئولوژیك ، در - تحلیل های سیاسی ، روزنامه‌نگاری و اکثر تحقیقات دیده نمی‌شود . و این یعنی تضمین سطح مکفی‌ای از جهل و بی تفاوتی میان عامهٔ مردم و نخبگان فعال سیاسی ، البته به استثنا ٔ کسانی که نه تنها در کنترل ایدئولوژیك سهیمند ، بلکه در برنامه‌ریزی جدی و سیاست اجرایی نیز دخالت دارند .

من در طول این سخنرانیها در مورد سیستم جهانی‌ای که پس از جنگ دوم جهانی گسترش یافته و بر نقش مرکزی ایالات متحده استوار است ، سخن خواهم گفت و سخنرانی آخرم را با نکاتی دربارهٔ جهان سوم و مشکلاتی که جهت برنامه‌ریزی در قلمرو بزرگ به‌وجود آمده است ، به پایان خواهم برد . منظور من از مشکلات تهدید تجاوز شوروی نیست ، بلکه تهدید فروپاشی اقتصادی و نیز سیاستهای دموکراتیکی است که می‌تواند به برپایی اشکالی از توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی خارج از چهار چوب نظم جهانی تحت تسلط ایالات متحده منجر شود .

ایالات متحده جهت غلبه بر این تهدیدها طرح مارشال و سایر برنامه‌های مشابه را در پیش گرفت که همانگونه که قبلاً اشاره کردم ، به شکل بسیار با اهمیتی به صادر کنندگان آمریکایی مواد خام و کالاهای تولیدی خدمت کرد . درضمن با تهدید سیاست دموکراتیك به شکل طبیعی برخورد شد ؛ یعنی با در پیش گرفتن برنامه‌ای گسترده و جهانی جهت نابودی مقاومت ضدفاشیستی و سازمانهای مردمی وابسته به آن و اغلب در خدمت به فاشیستها و همدستهایشان . این در حقیقت ، یکی از نکات اصلی تاریخ سالهای اولیه بعد از جنگ است .

این طرح در اولین سرزمین آزاد شده یعنی آفریقای شمالی پیاده شد . در آنجا پرزیدنت روزولت ، آدمیرال جین دارلان* را که یکی از همدستان اصلی نازیها و تدوین کنندهٔ قوانین ضد سامی رژیم ویشی* بود،

---

*Admiral Jean Darlan *Vichi

به مسند قدرت نشاند • هنگامی‌که نیروهای ایالات متحده به ایتالیـــــا رسیدند،ساختاراصلی رژیم فاشیستی را تجـــدیـــد بناکردندومقاومتـی راکه‌علیه‌شش‌لشکرنازی‌به‌شکل‌شجاعانه‌ای‌مبارزه‌کرده‌بود،درهم‌شکستنـــد • دریونان‌نیروهای انگلیسی که پس ازتسلیم نازیهابه‌آنجا وارد شـــده بودند،رژیمی‌فاسدوخشن به‌وجودآوردندکه خیزش یك‌مقاومت‌نوین‌راسبب شد •خیزشی‌که‌انگلیـــس دردوران نزولی بعداز جنگ خودقادر به مهار آن نبود •آنگاه‌ایالات‌متحده‌به‌جای‌بریتانیاوپشت‌نقاب‌دکترین‌ترومن ،یعنـی دفاع از " مردم‌آزادی‌که‌جهت دفاع ازآزادیشان درحال‌مقاوت درمقابل‌اقلیتـی مسلح وبانیروهای‌خارجی‌هستند " ،وارد‌یونان شد •درهمان‌زمان‌مشاوررياست جمهوری ،کلارك‌کلیفورد* شادمانه‌وبه‌طورخصوصی‌اظهارکرد‌که‌این دکتریـــن باید به‌عنوان " اسلحه‌ای‌درحال‌شلیك‌جهت روبروکردن‌مردم‌بااین‌واقعیت که‌جنگ به هیچ‌عنوان‌پایان‌نیافته‌است " ،به‌کارگرفته‌شود • و به واقـع کـــه این دکترین بربستر رویارویی‌جنگ سرد، به برپایی دوران جدیــــدی‌از میلیتاریسم‌داخلی و مداخلهٔ خارجی کمك کرد •یونان تنها اولین هـدف بود •دریونان‌ایالات‌متحده‌جنگ ضدشورش وحشیانه‌ای‌را برپا کرد؛ جنگـی که با شکنجه ،تبعیدسیاسی ده‌هاهزارنفر ،اردوگاه‌های بازآموزی ،انهــدام اتحادیه‌ها و هرنوع سیاست مستقل واستفاده از روشها و تجهیزاتی همراه بودکه‌در تجارب مشابه در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفت وجامعه را در اختیارسرمایه‌گذاران‌ایالات‌متحده‌ونخبگان‌تجاری‌محلی‌قرارداد ، در حالیکه‌اکثریت‌مردم‌برای‌اینکه‌زنده‌بمانند ،مجبوربه‌مهاجرت بـــودنـــد • دراینجا نیز همدستان نازیها از برندگان بودند،در حالیکه اولیـــــن قربانیان ،کارگران و دهقانانی بودند که در مقاومت‌ضد نازی تحتِ رهبری کمونیستها شرکت داشتند •

عملیات ضدشورش موفق در یونان به مثابه مدلی جهت ارتقاء جنـگ ایـــالات متحـــده علیــــه ویتنـــام بـه کار گرفته شد • این نکتـــه‌را

---

*Clark Clifford

آدلای استیونسون* در سال ۱۹۶۴ در سازمان ملل اعلام کرد ؛ ضمن این که مدعی بود که ایالات متحده در ویتنام جنوبی به دفاع درمقابل "تجاوز داخلی " مردم ویتنام جنوبی برخاسته است ،واین نکته ، اساسی دکترین ترومن است، زمانی که حکومت ریگان آماده می شد که "دفاع" کارتر علیه "تجاوز داخلی " در السالوادور را ارتقاء بدهد، بار دیگرمدل یونان توسط مشاور ریگان* در امور آمریکای مرکزی راجر فونتین* به کار گرفته شد .

البته ممکن است بگویند که شهرت استیونسون به مثابه سخنگوی برجسته ، ارزشهای والای روشنگری و چهره ، رهبری کننده ، لیبرالیزم مدرن با چنین سخنانی لکه دار نمی شود . دکترین دفاع از این یا آن کشور علیه "تجاوز داخلی " ، به راحتی توسط طبقات تحصیلکرده ، ایالات متحده و اروپا پذیرفته شده است . واقعیتی که چشم اندازی روشن از سطح اخلاقی و فکری سخنانی به دست می دهد که به عنوان سخنان متمدنانه ارزیابی می شود .

من به دکترین ترومن بازخواهم گشت ، اما نخست باید تاکید کنم طرحی که توصیف شد به واقع یك طرح جهانی بود . در کره نیروهای ایالات متحده حکومت مردمی را از هم پاشیدند و با استفاده از پلیس ژاپن و همدستانش ، سرکوبی وحشیانه به راه انداختند .پیش از آن حدود صد هزار نفر در چیزی که در غرب به نام " جنگ کره " خوانده می شود ، کشته شده بودند . از این تعداد سی تا چهل هزار نفر درجریان سرکوب شورش دهقانی در جزیره ، چیو* از بین رفته بودند . همچنین در فیلیپین مقاومت دهقانان ضد ژاپنی در جریان یك جنگ ضد شورش

---

*Adlai Stevenson

*Reagan

*Roger Fontaine

*Cheju

طولانی و تلخ درهم شکسته شد و همدستان ژاپنی به قدرت بازگردانده شدند .

در تایلند ، ایالات متحده با قدرت و به طور کامل از مجموعه کودتاهای نظامی ای که سرانجام با به قدرت رسیدن فیبون* سونگ خرام، خاتمه یافت ، حمایت کرد . فرانک دارلینگ* متخصص پیشین تایلند درسیا در بررسی‌اش درمورد ایالات متحده و تایلند اشاره می کند که : "بعداز جنگ، خرام اولین دیکتاتور طرفدار ماست که به قدرت می‌رسد" . رهبر جنبش تایلند آزاد که در طول جنگ با ایالات متحده همکاری کرده و برجسته‌ترین چهره لیبرال ـ دموکرات آن کشور بود، توسط کودتای مورد حمایت ایالات متحده کنار گذاشته شد و سرانجام در چین کمونیست جان سپرد. در سال ۱۹۵۴ در یک برنامه ریزی محرمانه جهت بی اثر کردن قرارداد ژنو که برای صلح در هندوچین یک چهارچوب ترسیم کرده بود، شورای امنیت ملی پیشنهاد کرد که تایلند " به عنوان منطقه مرکزی حرکات پنهانی و عملیات روانی ایالات متحده در آسیای جنوب شرقی " تثبیت شود . این هدف کسب شد . بعدها تایلند به پایگاه حملات ایالات متحده در هندو چین تبدیل شد ؛ یک سنگر جهان آزاد که با بردگی کودکان ، استثمار وحشیانه زنان ، فساد گسترده، گرسنگی، تیره بختی و سودبری فراوان سرمایه‌گذاران غربی و وابستگان بومی شان معنا می یابد . هنگامیکه جنگ هند و چین به پایان رسید ، ایالات متحده به حمایت از " دفاع موفقیت آمیز " ارتش وحشی تایلند علیه عناصر دموکراتیک ادامه داد ؛ عملی که در همان هنگام در فیلیپین نیز انجام می داد .

ایالات متحده در هندوچین ، فرانسه را در کوشش جهت " دفاع " از مستعمره سابقش در مقابل " تجاوز داخلی " جنبش ناسیونالیستی

---

*Phibun Songkhram

*Frank Darling

ویتنام که در طول جنگ با ایالات متحده همکاری کرده بود، حمایت کرد .

در آمریکای لاتین کودتای فاشیستی در کلمبیا که توسط اسپانیلای فرانکو حمایت شد، بیش از کودتای نظامی ونزوئلا به قدرت رسیدن دوبارهٔ یکی از تحسین کنندگان فاشیسم در اروپا مورد توجه قرار نگرفت ، اما اولین حکومت دموکراتیک در تاریخ گواتمالا که از نیودیل* روزولت الگوبرداری می کرد ، با ضدیت تلخ ایالات متحده و کودتای سیا مواجه شد ؛ کودتایی که گواتمالا را به جهنمی واقعی تبدیل کرد و با مداخله و حمایت منظم ایالات متحده به ویژه در دوران کندی و جانسون پابرجا ماند . داستان در سالهای کارتر ادامه یافت و بر خلاف چیزی که وانمود می شود ، کمکهای رسمی نظامی ایالات متحده به هیملرهای* گواتمالایی هرگز متوقف نشد و هیچگاه از حد معمول کمتر نبود، ضمن آنکه مساعدت نظامی از کانالهای دیگر و از جمله رژیمهای تحت تسلط ایالات متحده نیز به آن کشور ارسال می شد . در زمان ریگان اما، حمایت از یک کشتار دسته جمعی جذابیت بیشتری پیدا کرد .

طرحی که پس از جنگ جهت به حاشیه راندن و در صورت لزوم نابودی مقاومت ضد فاشیستی و اغلب در حمایت از طرفداران و همکاران فاشیسم مطرح شد ، طرحی عمومی و فراگیر بود . اما تاریخ مستند بهداشتی حتی یک فصل را نیز به این مبارزهٔ جهانی اختصاص نداده است ، گرچه می توان جزییات این موضوع را در بررسیهای تخصصی ای که به این یا آن کشور می پردازد، پیدا کرد . ناگفته نماند که هرگاه حقایقی در مورد یک کشور مشخص فاش می شود، ایالات متحده سعی می کند این سیاست را به عنوان اشتباه و نتیجه جهل و بی تجربگی رهبری ایالات متحده و یا برخاسته از هرج و مرج دوران بعد از جنگ ، قلمداد کند .

یکی از جنبه های طرح پس از جنگ ، استخدام جنایتکاران جنگی

---

*New Deal

*Himmler

نازی بود . به عنوان نمونه رینهارد گهلن که سازمان جاسوسی ارتش نازی در جبهه ٔ شرق را سرپرستی کرده بود ، در دولت جدید آلمان غربی و تحت نظارت ایالات متحده ، وظایف قبلی اش را به عهده گرفت و کلاوس* باربی ، مسئول بسیاری از جنایاتی که در فرانسه رخ داده بود ، به عنوان مامور سازمان جاسوسی ایالات متحده در فرانسه مشغول کار شد . دلایل این مسئله به شکل متقاعد کننده ای به وسیله ٔ مافوق باربی ، ایوجین کولب* توضیح داده شده است . او نوشت : " مهارتهای او به شدت مورد احتیاج بود " . " بر مبنای اطلاعات ما ، او مستقیما بر علیه حزب کمونیستی زیرزمینی ومقاومت فرانسه ، فعالیت می کرده است ؛ دقیقا همانگونه که ما در دوران بعد از جنگ با حزب کمونیست آلمان و فعالیتهای خصمانه اش بر علیه سیاستهای آمریکا در آلمان درگیر بودیم". توضیح کولب درست است . ایالات متحده مشغول گرفتن جاهایی بود که نازیها ترک کرده بودند ، بنابراین کاملا طبیعی بود که متخصصین فعالیتهای ضد مقاومت را استخدام کنند .

بعدها ، هنگامی که حفظ جنایتکاران جنگی از مجازات در اروپا غیرممکن شد ، تعداد زیادی از این افراد مفید ، به کمک واتیکان و کشیشهای فاشیست روانه ٔ ایالات متحده و یا آمریکای لاتین شدند . بسیاری از آنها بعدها در تروریسم ، کودتا ها ، تجارت مواد مخدر ، آموزش دستگاههای امنیت ملی دولتهای طرفدار ایالات متحده وبرای اجرای روشهای شکنجه ای که به وسیله ٔ گشتاپو ابداع شده بود ، به کار گرفته شدند . بعضی از شاگردان آنها در آمریکای لاتین راهشان را پیدا کردند و در جریان اتحاد بعد از جنگ ایالات متحده و SS ، بین گروههای مرگ و جوخه های مرگ پیوندی مستقیم به وجود آوردند .

همانگونه که ذکر کردم ، منطق این فعالیتها اساسا چیزی بود که

---

*Klaus Barbie

*Eugene Kolb

دین آشسون ـ که بعدها مشاور دولت شد ـ در دفاع از دکترین ترومن در مقابل کنگره مطرح کرد. نقش او و دیگر بینشهای عمومی‌ای که در این مورد نقش داشتند، شایسته‌ء یک نگاه دقیقتر است، چراکه نقش آنها در سیاست برنامه‌ریزی ایالات متحده در پهنه‌ء جهان ـ که از اصل اولیه‌ء دفاع از آزادی پنجم برمی‌خیزد ـ کاملا محوری است. چنانکه در خاطرات آشسون توصیف شده است، مضمون اصلی، مشکل حکومت در غلبه بر بی‌میلی کنگره ـ که بازتابی بود از یک حالت عمومی نسبت به یک ماجراجویی جدید نظامی در سال ۱۹۴۷ بود. آشسون موفقیتهایش را در غلبه بر این بی‌میلی با کلماتی که شایسته‌است به طور کامل نقل شود، توصیف می‌کند:

"من گفتم، در هجده ماه گذشته فشار شوروی روی تنگه‌ها، ایران و یونان شمالی، بالکان را به‌نقطه‌ای رسانده‌است که‌امکان دارد پیشروی شوروی ـ که احتمال آن بسیار زیاد هم هست ـ راه نفوذش به‌این سه‌کشور را بازکند. همانگونه‌که یک سیب فاسد همه‌ء سیبهای یک بشکه‌را فاسدمی‌کند، فساد یونان به ایران و تمامی شرق سرایت خواهد کرد. این فساد همچنین به آفریقا از طریق آسیای صغیر و مصر و به اروپا از طریق ایتالیا و فرانسه ـ که قبلا به وسیله‌ء قویترین احزاب داخلی کمونیست در اروپای غربی تهدیدمی‌شدند ـ سرایت خواهدکرد".

بگذشته از نگرانی از تهدید سیاستهای دموکراتیک در اروپا، دو نکته در نظریات آشسون قابل توجه است: نخست توسل به تهدید روسی و دیگر تئوری سیب فاسد. اجازه بدهید در دنباله‌ء بحث، این نکات را بررسی کنیم.

آشسون سه نمونه برای " احتمال پیشرفت غیر منتظره‌ء شوروی ذکر می‌کند: تنگه‌های داردانل، ایران و یونان. او مطمئنا می‌دانست که همه‌ء این نمونه‌ها فریبکارانه است. او مطمئنا آگاه بود که پیش از این

تلاش شوروی برای سهیم شدن در ادارهٔ تنگه‌ها با مانع مواجه شده و این کشور موافقت کرده است که با توافق غرب مجاز به استفاده از تنها آبهای گرم موجود باشد همچنین به زحمت بتوان قبول کرد که او از این حقیقت آگاه نبوده است که از مدتها پیش شوروی از تلاش جهت سهیم شدن در بخشی از بهره برداری نفت ایران دست کشیده و این ثروتهای هممرز ش را کاملا در اختیار غرب قرارداده است ۰ در مورد یونان نیز مشکل بتوان باور کرد که سازمان جاسوسی دستگاه دولتی از فهم این مسئله که استالین بر محدود کردن چریکهای یونانی تاکید می کرد ،بی اطلاع بوده است (چرا که استالین نفوذ ایالات متحده بر یونان را به رسمیت می شناخت و این کشور را به عنوان بخشی اساسی از تسلط ایالات متحده بر خاورمیانه در نظر می گرفت ) ۰ اشسون همچنین می دانست که استالین احزاب کمونیست غرب را به همکاری در جهت بازسازی سرمایه داری رهنمون شده است ۰

با این وجود ،آشسون ، از این فریبکاری موفقیت آمیز شدیدا مغرور است ۰ واقعیتی که همانقدر ارزش اشاره دارد که نگرانی اودر مورد خطر سیاستهای دموکراتیك در غرب ۰ چنانکه در سخنرانی اول ذکر کردم ،نگرانیهای مشابهی ایالات متحده را مجبور کرد که تحت ترغیب کنان وسایرین ،گامهای اولیه ای را که به سوی دموکراتیزه کردن ژاپن برداشته شده بود ،نقض کند و با تضعیف جدی کارگران و موقعیتهای اندکی که برای دخالت جدی مردمی در سیاست وجود داشت ،آن کشور را به شکل محکم ـ و با امیدواری به برگشت ناپذیری اش ـ زیر کنترل تاجران محافظه کار قرا بدهد ۰

موفقیت آشسون در این فریبکاری یك درس مهم برای مبلغان بود که مکرر به کار گرفته شد :هرگاه که رهبری سیاسی ایالات متحده احتیاج به کسب حمایت جهت دخالت و تجاوز داشته باشد ،فقط کافی است که فریاد بزنند روسها می آیند ۰ این چیزی است که فارغ از چگونگی حقایق برای کسب نتایج دلخواه به کار گرفته می شود ۰ این تاکتیك تا جنبش های مردمی دهه ۶۰ که تا حدی سطح اخلاقی و روشنفکری جامعه ایالات متحده را ارتقاء داد ،بدون ضعف عمل کرد و علیرغم عقب نشینی در مقابل این جنبشها ،کماکان موثر باقی ماند ۰ بعدها ،موفقیت آشسون برای سیاست سازان کاربردهای دیگری هم

داشت :اگر حمله به کشوری ضروری به نظر می آید ،به شدت سودمند است که چنین کشوری به عنوان یك وابسته به شوروی تصویر شود تا بتوان هرچه رساتر فریاد کرد که روسها دوباره پیشروی می کنند ۰ از این رو مفید است که هدف تجاوز از طریق تحریم ،خرابکاری وچیزهایی همچون فشار روی متحدین وآژانسهای بین المللی جهت توقف کمکهایشان ،به سمت شوروی رانده شود ۰ اعمالی که باید بتوانند بنیان بایسته ،یك دکترین برای یورش برنامه ریزی شده باشد ۰ نیل به این هدف ،عملیات خصومت آمیز قبلی را نیز توجیه خواهد کرد ۰ البته ایالات متحده مطمئن است که رسانه ها نقشی را که در جدول کلمات متقاطع به آنها محول شده است ،ایفا خواهند کرد ۰ و این تصور درستی است ۰ حتی اگر هدف مورد نظر به دست نیاید می توان با کمك رسانه ها نتیجه ٔ دلخواه را تحقق یافته قلمداد کرد ۰ درسی که البته در خلال سرنگونی موفقیت آمیز دموکراسی سرمایه داری گواتمالا در ۱۹۵۴ ،کوبا ،نیکاراگوئه ،امروز و بسیاری موارد دیگر به تکرار مورد استفاده قرار گرفته است ۰

منقدان لیبرال سیاست ایالات متحده در حالیکه بر انگیزه های بدیهی و اسناد غنی تاریخی چشم می بندند ،بر این حقیقت دل می سوزانند که تحریم ایالات متحده نیکاراگوئه را مجبور می کند با بلوك شوروی متحد شود ۰ آنها از درك این نکته ناتوانند که هدف ایالات متحده دقیقا همین است ۰ این ناتوانی حیرت انگیز در درك چیزی که در برابر چشم آشکار است به دلیل این واقعیت است که منقدین جریان اصلی ایدئولوژیك ،این ادعا را که نیکاراگوئه برای ایالات متحده یك تهدید امنیتی است ،جدی می گیرند ۰ بر مبنای این تصور ،حکومت ریگان با حرکت در جهت افزایش وابستگی نیکاراگوئه به شوروی - که از طریق اعمال خصومت آمیز وفشار بر متحدین آمریکایی صورت می گیرد - مرتکب اشتباهی غیر قابل توضیح واحمقانه می شود ۰ یك انسان معقول در تشخیص انگیزه هایی که در پشت این کوششهای مشابه و سیستماتیك پنهان است ،مشکلی نخواهد داشت ۰ به این انگیزه ها لحظه ای قبل اشاره شد ۰

ما در این ادعا که نیکاراگوئه خطری برای امنیت ایالات متحده است ،صدای معقول هیتلر را می شنویم که در مورد چکسلواکی به مثابه "کاردی که قلب آلمان

رانشانه‌گرفته‌است " ونیز درمورد تهدید " یورش " لهستان به‌آلمان جـــارو جنجال‌می‌کرد ۰اگرشوروی درموردتهدیدامنیتش به‌وسیلهٔ دانمارك ولوکزامبورگ ونیازبه "جلوگیری" ازاین تهدیدبزرگ هشدارمی‌داد ویایك اضطرارملی بـرای مقابله‌بااین خطربزرگ اعلام‌می‌کرد ،دیدگاه غربی به‌شدت خشمگین می‌شد ،اما هنگامی‌که‌جریان اصلی‌مطبوعات ایالات متحده‌وکنگرهٔ لیبرال ـ که‌حرف‌حکومت رافریادمی‌کنند ـ بدشگونانه درموردنیازبه " جلوگیری " ازنیکاراگوئه سخن می‌گویند ،همان متفکرین سرشان رابه‌علامت موافقت عاقلانه‌تکان می‌دهندویا این نقدملایم‌راارائه‌می‌کنندکه‌تهدیدیك مقداربزرگنمایی‌شده‌می‌شود ۰هنگامی که‌درمه ۱۹۸۵ ،رونالدریگان براساس " تهدیدغیرمعمول‌وفوق‌عادی‌امنیت‌ملی وسیاست خارجی‌ایالات متحده " به‌وسیله ٔ " سیاستهاواعمال‌حکومت نیکارا ـ گوئه " یك " اضطرارملی" اعلام‌کرد ،واکنش‌کنگره ،رسانه‌ها و بخش‌اعظم اروپا نه‌تنهاتمسخرآمیزنبود ، بلکه‌به تحسین‌این گامهای اصولی وسیاستمدارانه برخاست ۰این نشانه ٔ دیگری است از سطح فرهنگی‌وروشنفکری غرب ۰

درموردنکته‌اول‌سخن‌بسیارگفتم ۰موفقیت آشسون دراحضارریاکارانه تهدیدروسی‌که‌به‌واقع دردوره‌بعدبازتاب یافت ،چیزتعجب‌آوری‌نبود ۰به من اجازه‌بدهیدکه‌به‌نکته ٔ دوم‌بپردازم :تئوری سیب فاسدکه‌اوبه‌زیبایی‌بیان کرد ۰این تئوری‌هم‌میان برنامه‌ریزان تبدیل‌به‌یك‌محورشد ۰آنهابه‌تکرارد ر مورداین‌که‌بعضی‌ازکشورها ،رهبری‌هاویاجنبش‌های‌سیاسی‌منحرف ، " نمونه " های " مسری " ای‌هستندکه‌دیگران‌را " آلوده " می‌کنند ،ابرازنگرانی‌می‌کردند ۰ به‌عنوان‌نمونه‌کیسینجرهراس داشت سوسیالیزم دموکراتیك‌آلنده ، نه تنها آمریکای‌لاتین بلکه‌اروپای‌جنوبی‌راهم‌آلوده‌کندوبرنامه‌ریزان‌ایالات متحده می‌ترسیدندکه‌رهبری‌کمونیستی‌جنبش‌ملی‌ویتنام‌باعث "گسترش‌فســاد" درسرتاسرآسیای‌جنوب شرقی‌واحتمالا ژاپن شود ۰

نام‌مرسوم " تئوری سیب فاسد " ، " تئوری دومینو " است ۰این‌تئوری‌دو چهره‌دارد ۰اولین چهره‌که‌به‌شکل‌منظم‌برای‌ترساندن‌مردم‌ایالات متحده‌به کارگرفته‌می‌شوداین‌است‌که هوشی‌مین ـ یاهربزهکاردیگر ـ می‌تواندسوار قایقی‌باریك شود ، براندونزی‌وخاك سانفرانسیسکودست یابدوبه‌مادربزرگت

تجاوز کند. علیرغم اینکه سخت است باور کنیم چنین افسانه‌هایی توسط رهبران سیاسی به صورت جدی مطرح شده است، اما چندان هم باورنکردنی نیست. رهبرانی در حد ریگان ممکن است چیزی را که می گویند، به خوبی باور کنند. همین نکته ممکن است در مورد چهره‌های جدیتر سیاسی هم صدق کند. به عنوان نمونه، لیندون جانسون واحتمالا لیبرالترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا که از بسیاری جنبه‌ها "یك مرد مردم" بود و بی تردید صادقانه صحبت می کرد، در سال ۱۹۴۸ هشدار داد که علیرغم این که ایالات متحده آقایی نظامی اش را حفظ کرده است، می تواند "غولی مقید، خفه شده و ناتوان و طعمه‌ای آسان برای هر کوتوله زردی با شد که یك چاقو در جیب دارد". او در یك سخنرانی در سال ۱۹۶۶، در آلاسکا گفت: "اگر قرار است که با متجاوزین و یا دشمنان ملاقات کنیم، من ترجیح می دهم که تجاوز ده هزار مایل دورتر صورت بگیرد تا اینجا در آنکاراکو". وی در اشاره به تجاوز داخلی ویتنامی ها علیه نیروهای نظامی ایالات متحده در ویتنام چنین گفت:

"سه بلیون انسان در دنیا زندگی می کنند و ما فقط دویست ملیون از آنها را داریم. ما از زاویه آماری یك به پانزده هستیم. این ممکن است راست باشد که آنها می خواهند ایالات متحده را بروبند و چیزی را که داریم از ما بگیرند. ما چیزی داریم که آنها می خواهند".

ممکن است باور کردن این مشکل باشد که چنین احساساتی به صورتی گسترده، میان غنیترین و صاحب امتیازترین مردم دنیا وجود دارد. ما نیازی نداریم که بر مکانیزمهای روانشناسانه این مسئله تامل کنیم، چیزی که مهم است این است که این واقعیت است. واقعیتی که باعث می شود بسیاری از مردم تحت تاثیر سخنان متعصبینی که قصد ترساندن مردم را دارند، تحریك شوند.

اما اذهان معقولتر، این تفسیر تئوری دومینو را نمی پذیرند و برنامه‌ها ی یورش و مداخله را مورد تمسخر قرار می دهند. اسناد داخلی نشان می دهد که خود تئوری دومینو هرگز مورد بررسی جدی برنامه ریزان قرار نگرفته است؛ همانگونه که بررسی جدی ای در مورد تئوری سیب فاسد - نگرانی از امکان سرایت "ویروس" - انجام نشده است. کسینجر بی تردید فکر نمی کرد که آلنده قصد

دا ر دبرایتالیاغلبه‌کندوبرنامه‌ریزان ایالات متحده‌نیزانتظارنداشتند که هوشی‌مین بر ژاپن دست یابد؛چراکه‌این دیگر "سوپر دومینو" بود. پس مکانیزمهایی که‌برمبنای‌آنها "فسادگسترش پیدا می‌کند"،چیست ؟

تنها یك پاسخ معقولانه‌برای این سئوال وجود دارد . فسادی که برنامه‌ریزان رانگران می کند ، تهدید پیشرفتهای موفقیت‌آمیزاجتماعی و اقتصادی خارج از چهارچوب کنترل ایالات متحده‌است .پیشرفتی که ممکن است برای مردم فقیر و تحت ستم‌نقاط دیگر ، پرمعنا باشد .ویروسی که‌می تواند آلودگی را گسترش دهد ، "جلوه"ای است که‌به‌راستی‌سبب خواهد شد "فساد گسترش پیدا کند"؛ به‌این‌معنا که‌موجب‌رقابت دیگران باموفقیتی‌خواهدشدکه پیش چشم است . این است " تهدید یك نمونه‌ٔ خوب " .

در دههٔ ۱۹۵۰ ، برنامه‌ریزان‌ایالات‌متحده‌عمیقاازاحتمال‌پیشرفتهای اجتماعی ـ اقتصادی موفقیت آمیز ویتنام شمالی ، چین و ویتنام جنوبی تحت تسلط NLF ـ اگر تجاوز داخلی موفق می شد ـ نگران بودند . این ممکن بود سبب تلاش جهت رقابت با دستاوردهای آنها در جاهای دیگر شود . در این صورت آسیای جنوب شرقی دیگر "وظیفه‌اش " را به‌مثابهٔ‌یك وابسته‌به‌ژاپن و غرب ( وابسته‌ای که نیازهای آنها را بیش از نیازهای خود در نظر داشت ) انجام نمی داد . این ترس وجود داشت که سرانجام ژاپن یعنی قدرت صنعتی ای که به منابع و بازارهای خارجی وابسته‌بود به‌یك سیستم نوظهور درآسیا " تبدیل " شود : قلب صنعتی منطقه‌ای که ایالات متحده در آن امتیازی نداشته باشد . ایالات متحده در جنگ جهانی دوم جهت جلوگیری از برپایی یك "قلمرو کامیابی متقابل "توسط ژاپن، در پاسیفیك جنگیده بود و مایل نبود که دستاوردهای جنگ جهانی دوم را در دوران اولیهٔ‌بعداز جنگ از دست بدهد . بنابراین سیاست سازان ایالات متحده باید در جهت تضمین جلوگیری از گسترش فساد عمل می کردند . با این تعریف ، ویتنام اهمیتی بسیار فراتر ازاهمیت

ناچیزش در سیستم جهانی به دست آورد .

در سالهای ۱۹۵۰ ، برنامه‌ریزان ایالات متحده‌توصیه‌کردند که‌باید شیوه‌هایی به کارگرفته‌شودکه‌ازپیشرفت اقتصادی چین‌وویتنام شمالی جلوگیری کند . پیشنهادی که ازاوبه‌ء ستمکارانه‌بودنش قابل توجه است . آنها جنگی تبهکارانه را بر پا کردند ، تا مطمئن شوند هیچ موفقیتی در هندوچین " منطقه‌راآلوده "نخواهدکرد . جنگی که در بسیاری از اهدافش موفق شد . به این مسئله باز خواهم گشت .

کیسینجر نیز نگران بود که مبادا سوسیالیسم‌دموکراتیک آلنده " پیام غلط " خود را به راءی دهندگان دموکراسیهای اروپایی انتقال دهد . بنابراین لازم بود تا به شیوه همیشگی مانع "گسترش آلودگی " به وسیله ویروس شوند . همین مسئله در مورد کوششهای آروالو و آربنز در جهت برپایی سرمایه‌داری مستقل دموکراتیکی که‌به نیازهای جمعیت بومی گواتمالا پاسخ دهد ، صدق می‌کرد . سیادر سال ۱۹۶۴ هشدار داد که کوبا "به‌وسیله بقیه‌ملتهای نیمکره، به‌دقت نگریسته‌می شود و جلوه‌ء موفقیتش موجب فشار گسترده‌ای برروندهای سیاسی دیگر نقاط منطقه‌خواهد شد " و آزادی پنجم را با خطر مواجه خواهد کرد . بنابراین لازم بود که بر جنگ تروریستی‌ای که بعدازشکست خلیج خوکها به وسیله‌ءکندی بر علیه کوبا آغازشده‌بود ، تاکید شود . ایالات متحده ضمن حفظ‌موضع خصومت آمیزش ، می خواست اطمینان پیدا کند که کوبا وابسته به شوروی باقی خواهد ماند و به " جلوه‌ء یک موفقیت "، دست نخواهد یافت .

نمونه‌هایی بسیار شبیه‌به این در بسیاری از موارد دیگر و ازجمله نیکاراگوئه امروزی صادق بوده است . نخستین موفقیتهای‌ساندینیستها به راستی سبب ترس شد و هیستری واقعی‌ای میان نخبگان ایالات‌متحده به‌وجود آورد . آنچنانکه‌حکومت توانست‌با حمایت دیدگاه‌های برجسته یک اضطرار ملی جهت رویارویی با این تهدید بزرگ

برای موجودیت ایالات متحده اعلام کند ، بی‌آنکه تمسخری برانگیزد ۰ اگر دهقانانی که تا سرحد مرگ در هندوراس گرسنگی می‌کشند ، بتوانند از آنسوی مرز درمانگاهها ، اصلاحات ارضی ، برنامه سواد آموزی ، بهبود کشاورزی معیشتی و چیزهایی از این دست را در کشوری که بیش از آنها از موهبت برخوردار نیست ، ببینند ، ممکن است فساد گسترش پیدا کند ۰ فساد ممکن است بازهم بیشتر گسترش پیدا کند ، حتی تا خود ایالات متحده . هنگامیکه مردم از سوءتغذیه و بی خانمانی درثروتمندترین کشور جهان رنج می برند ، بعضی سئوالها ممکن است شروع شود ۰ پس پیش از آنکه فساد در بشکه گسترش پیدا کند ، لازم است که سیب فاسد نابود شود ۰ رشد سازمانهای مردمی در السالوادور در دهه ۱۹۷۰ ، ترسهای مشابهی را سبب شد ۰ این تهدید وجود داشت که این کشور به سوی دموکراسی‌ای با معنا حرکت کند و منابعش را جهت نیازهای داخلی به کار گیرد و این ضربه‌ای تحمل‌ناپذیر به آزادی پنجم بود ۰ موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد ۰

آگاهی برنامه‌ریزان از این مسائل آشکار است ۰ ما تبلوراین آگاهی را نه تنها در تئوری سیب فاسد و توسل به قهر و دیگر شیوه‌های جلوگیری از گسترش فساد ، بلکه در روش فریبکارانه تبلیغات دولتی نیز می‌بینیم ۰ جدیدترین تلاش دستگاه دولتی جهت اثبات متجاوز بودن نیکاراگوئه در سپتامبر ۱۹۸۵، در پاسخ روشن به روند دادگاه جهانی وپس ازآنکه ایالات متحده از پذیرش شیوه‌های حقوقی برای جدالهای آمریکای مرکزی (جدالهایی که خود به وجود آورده بود ) سرباززد ، انتشاریافت ۰چیزی که منتشر شد "انقلابی فراتر از مرزهای ما"، نام داشت ۰ این عنوان ازیک سخنرانی توماس بورخه استخراج شده بود و تفسیری غلط از یک عبارت از سخنرانی سال ۱۹۸۱ او به دست می داد ۰ بورخه می گوید که "این انقلاب مرزهای ملی را در می نوردد " ۰ روشن است که او درنوردیدن ایدئولوژیک را در نظر دارد ۰ او اضافه می کند : " این به معنای این نیست که ما انقلابمان را صادر می کنیم . برای ما کافی است - وکاری جز این نمی

توانیم انجام دهیم ـ که نمونه‌امان را صادر کنیم . ما می دانیم که مردم خود کشورها هستندکه باید انقلابشان را بر پادارند "؛این است سخنی که تغییر شکل داده و سپس مورد بهره‌برداری سیستم دروغ پردازی ایالات متحده و ازجمله رسانه‌ها قرار گرفته است .سخنی که جهت اثبات این نکته به کار می رود که نیکاراگوئه به تجاوز برنامه‌ریزی شده‌اش مباهات می کند .

اینجا ما نمونه‌ء روشنی از جابه‌جایی میان دو چهره‌ء تئوری دومینو را مشاهده می کنیم : نگرانی واقعی نخبگان صاحب امتیاز از تاثیر جلوه پیشرفت موفقیت آمیز برای عامه مردم به صورت این نگرانی فرضی قلب ماهیت می دهد که ایالات متحده بار دیگر مورد یورش کوتوله‌های زردی است که درجیبهایشان کارد دارند .کوتوله‌هایی که در مسیرشان بر همه‌چیز غلبه‌خواهند کرد و درحالیکه "غول مقیدوخفه‌شده " قادر به جلوگیری از این تجاوز نیست ، سرانجام همه‌چیز ما راخواهند ربود .این فریبی بسیار روشن و برنامه‌ریزی شده است که بی تردید نمونه‌ای از ـ مهارت آگاهانه مبلغان بی مرام ـ عناصر اصلی‌ای که در رسانه‌ها ظاهر نمی شوند ـ است . حقیقتی که بر مبنای آن می توانیم به نتایج بعدی دست بیابیم .

من باید اضافه کنم که فریبهایی ازاین‌دست عمومیت داردوازجمله در چیزی که "تحقیق" خوانده می شود ، نیز به چشم می خورد . در جای دیگر من این حقیقت را مستند کرده‌ام که در خلال سالهای ویتنام حکومت و مفسران آمریکایی عمدتا مندرجات "اسناد به دست آمده" را در همین راستا بد جلوه‌دادند و حتی بعداز افشاء این فریب نیز به این کار ادامه دادند . آنها بی تردید می دانستند که افشای فریب در میان طبقات تحصیلکرده‌ء مورد نظر آنها ، اساسا پژواك نخواهد یافت . درهمین مورد ، مورخ دانشگاه ماسوچوست گونترلوی* در یك اثر برجسته‌ء "تحقیقی" ، " دفاع ایالات متحده ازویتنام جنوبی "راتوجیه‌کرد .

---

*Guenter Lewy

در مورد نیکاراگوئه ،مقامات ایالات‌متحده ضمن تردید در توانایی کنتراها برای سرنگونی حکومت فعلی، به صراحت اعلام می‌کنند که "خشنود هستند از اینکه می‌بینند کنتراها با فشار بر ساندینیستها آنها را تضعیف می‌کنند و منابع محدودشان را از برنامه‌های اجتماعی منحرف کرده و به سمت جنگ سوق می‌دهند" (مسئول بوستون گلوب* جولیا پرستون* ،نقل‌قولی‌از مقامات دولتی) • رنج وهرج ومرج اقتصادی که پیامد حمله، ارتشهای وابسته به ایالات‌متحده است ، طبق معمول جهت‌توجیه تجاوز و تحت عنوان " شکست انقلاب " مورد بهره‌برداری قرار می‌گیردو باز هم طبق معمول با کمک سخنان طوطی‌وار رسانه‌های عمومی که در خط حکومت هستند• در تبلور نهایی این جبن اخلاقی ،ادعا می‌شود که ساندینیستها به واقع از حملات کنتراها استقبال کردند ، چراکه دلیلی یافتند تا شکستها و سرکوبها یشان را پنهان کنند• این همان نکته‌ای است که منقدان لیبرال حکومت ریگان به آن توسل می‌جویند•

جالب است که سخنان وحشت‌آلود مقامات دولتی که جولیا پرستون هم به آنها اشاره می‌کند ، بسیار کم گزارش شده و بدون آنکه مورد تفسیر قرار بگیرد ، به سرعت از یادها رفته است• بر مبنای درك مراکز تبلیغاتی غرب ، این حق ویژه، ایالات‌متحده است که برای جلوگیری از رفورمی که ممکن است به نفع فقرا و مردم محروم صورت‌گیرد به خشونت متوسل شود• بنابراین سخنانی از این دست ، هیچ توجه ویژه‌ای را برنمی‌انگیزد • ایالات متحده در حوزه، تسلطش به برنامه‌های ساختاری اجازه نخواهد داد• بنابراین در راستای تضعیف " تهدید یك نمونه، خوب " ، باید مطمئن باشد که چنین برنامه‌هایی در جاهای دیگر نیز متلاشی خواهد شد•

"تهدیدیك‌نمونه‌خوب" ،نام‌جزوه‌ای‌است‌که‌به‌وسیله‌آژانس‌توسعه‌خیریه

---

*Julia Preston

*Boston Globe

"آکسفام" در مورد نیکاراگوئه ، منتشرشده‌است . این جزوه‌بر این باور است که "از میان تجربه‌های‌کاری‌آکسفام در هفتاد وشش کشور درحـــال توسعه ، نیکاراگوئه از زاویه ٔتوانایی حکومت در انجام تعهداتـــش . . . درزمینه ٔ بهبود شرایط مردم و تشویق آنها به شرکت فعالانه درروند توسعه‌استثنا ٔبوده است " . جزوه نمونه‌های متعددی به‌دست می دهد . نام جزوه‌انتخاب خوبی است . دقیقا همین جنبه‌های‌انقلاب نیکاراگوئه است که بر پشت برنامه‌ریزان ایالات متحده و نخبگان نقاط دیگر عرق سرد می نشاند . نگرانی آنها در مورد سرکوب در نیکاراگوئه‌و جنایـــات گوناگون منتسب به‌ساندینیستهانمی تواند به وسیله ٔیك شخص معقول جدی گرفته شود . اما حتی اگر بخشی از این اتهامات سخت پذیرفتـــه شود ، بازهم رهبری ساندینیستهادر مقایسه با گانکسترهایی که ایـــالات متحده در آمریکای مرکزی و یا نقاط دیگر ، حمایت کرده است ـ اگر خـود واشنگتن را به حساب نیاوریم ـ مقدس است .جنایات واقعی ساندینیستها همان چیزی است‌که‌به وسیله ٔآکسفام و بسیاری دیگر از جمله‌موسســـات وام بین‌المللی‌عنوان شده‌است .جنایت نیکاراگوئه‌این‌است‌که‌تهدید یـك نمونه‌خوب رابه‌وجودآورده‌است ؛ تهدیدی که ممکن است منطقه و حتی‌فراتر ازآن را " آلوده "کند .

تئوری سیب فاسد جنبه‌ای شگفت ازسیاست خارجی ایالات متحده را توضیح می دهد . این‌جنبه ٔشگفت‌این‌است :نگرانی‌عمیق‌ازپیشرفت در کشورهای‌حاشیه‌ای‌وکوچکی‌چون‌گراناداو لائـــوس . در دهه ٔ ۱۹۶۰،لائوس شمالی در معرض سنگینترین بمباران‌تاریـخ ـ‌که به زودی کامبوج راهــم شامل شد ـ قرار گرفت . این بمباران ، "بمباران محرمانه" خوانـــــده شد ؛ ترم تکنیکی دیگری برای بمبارانی که رسانه‌های‌عمومی کاملااز آن ـ مطلع‌بودند،امابرای‌خوش‌خدمتی‌به‌دولت ازآن‌حرفی‌به‌میان‌نیاوردند .همیـن مسئله بعدها ، هنگامیکه برکناری یك رهبرسیاسی ضرورت پیدا کرد بـــه عنوان گواهی بر فریبکاری حکومت او به کار گرفته شد . رهبری که‌خطای غیر معقولانه حمله به دشمنان داخلی ـ‌کسانیکه قادر به دفاع از خـــود

بوندند ـ را مرتکب شده بود (نمایش خنده‌آور واترگیت که در سخنرانی پنجم به آن خواهم پرداخت) • همانگونه که وزارت خارجهٔ ایالات متحده در گزارشاتش به کنگره مطرح کرد ، بمباران به‌جنگ ویتنام مربوط نبود ، بلکه برعلیه چریکهای پاتت لائو* صورت گرفته بود ؛ چریکهایی که در ـ جهت به‌انجام رساندن رفورمهای اجتماعی معقول وایجاد احساس هویت ملی در دهکده‌های درهم پاشیده لائوس شمالی ـ نقاطی که تعداد کمی از مردم آن می دانستند در لائوسند ـ تلاش می کردند • یا گرانادا را در نظر بگیرید ؛ نقطه‌ای کوچك در کارائیب که چیز قابل توجهی برای ایالات متحده ندارد، اما حکومت اسقف ماریس* بر مبنای شیوه‌های اقتصادی و مانورهای نظامی تهدیدآمیز مورد دشمنی وخشونت ایالات متحده قرارمی‌گیرد وسرانجام پس از آنکه متزلزل شد تجاوز آشکار را تجربه می‌کند •

چرا باید چنین کشورهای حاشیه‌ای وکوچکی برای برنامه‌ریزان ایالات متحده اهمیتی به‌واقع در حد هیستری پیداکنند ؟ بی تردید منابع آنها نمی تواند از اهمیت چندانی برخوردار باشد • اگرچه، چهره‌های سیاسی ونظامی برجستهٔ ایالات متحده به صورت رسمی از خطر نظامی گرانادا ـ صحبت کرده‌اند ، اما باید توجه داشت که این جاروجنجالها ـ وبه‌واقع جارو ـ جنجالها ـ تنها یك پوشش جهت هدفی دیگر است • یکی از چراییهای این رفتار کاملا غیرمنطقی و سطحی را می توان در تئوری سیب فاسد ـ البته در شکل درونی و نه عمومی آن ـ پیدا کرد • در ارتباط با این تئوری است ، که معنای واقعی هیستری روشن می‌شود • اگر یك کشور کوچك و فقیر با منابع بسیار ناچیز بتوانند کاری برای مردمش صورت دهد ، دیگران هم خواهند پرسید : "چرا ما نه ؟ " هرقدر کشوری بی اهمیت تر وابزارها و منابعش محدودتر باشد ، تهدید تبدیل آن به یك نمونهٔ خوب بیشتر است • فساد ممکن است پراکنده شود ومناطقی را تهدید کند که از اهمیتی واقعی برای اکثر حکومتهای جهان برخوردار است •

---

*Pathet Lao

*Maurice Bishop

همانگونه که گفته شد تئوری سیب فاسد ،در امتداد اصل اساسی سیاست یعنی آزادی پنجم ، مطرح می شود . طبیعتا ، این تئوری دوچهره دارد . چهره عمومی آن برای ترساندن اکثریت مردم طرح ریزی شده است و چهره درونی آن به شکل مستمر برنامه ریزیها را هدایت می کند .این دوگانگی تیپیك پیامد اصل دوم سیاست، یعنی نیاز به تضمین جهل و همنوایی عمومی است .روشن است که عامه مردم نمی توانند از انگیزه های واقعی سیاست مطلع شوند . طبقات تحصیلکرده نیز وظیفه دارند که نگذارند عامه مردم به چنین نکات با اهمیتی پی ببرند واین وظیفه را با پشتکار و موفقیت انجام می دهند . شاید بشود گفت که آنها حتی خود نیز سعی می کنند ، واقعیت خطرناك را درك نکنند ؛ کاری که رهبران سیاسی نیز ـ حداقل آنهاییکه کمتر از بقیه آگاه و روشنفکر هستند ـ تا حدی می کنند . در سطح عمومی ، همچون زندگی شخصی ، بسیار آسان است که افراد را در مورد انگیزه های عمل یك فرد فریب داد و ساختار عامه پسندی برای عملی انتخاب کرد که با اهدافی کاملا متفاوت انجام شده است . هیتلر احتمالا بر این باور بوده است که آلمان را از "تجاوز" لهستانیها محافظت و "سرطان"یهودیان را از ریشه قطع می کند .جرج شولتز نیز ممکن است ـ همانگونه که او ودیگر مقامات حکومتی مرتبا ادعا می کنند ـ اعتقاد داشته باشد که ایالات متحده را در مقابل " تجاوز " گرانادا محافظت و سرطان ساندینیستها را ریشه کن می کند . تا آنجاکه به مورد اول مربوط می شود ، ما هیچ مشکلی برای روشن کردن انگیزه ها و ونقشه های واقعی نداریم ،هرچندکه روشنفکران پیچیده آلمانی به خود ودیگران وانمود کردند که در سالهای هیتلر ،قادر به چنین کاری نبوده اند . کسانی نیز که بتوانند خود را از سیستم دکترین غربی رها کنند ، مشکلی در آشکار کردن انگیزه های واقعی مورد دوم و موارد بیشمار دیگری نظیر آن ندارند .

باردیگر باید گفت که چیز کمی در فرمولبندیهای مختلف تئوری سیب فاسد ، جدید است . در اوائل قرن نوزدهم دولتمردان محافظه کار

اروپایی ـ مترنیخ * ، سزار * و دیپلماتهایش ـ با عبارات مشابهی در مورد "اصول مهلک جمهوریخواهی و حکومت مردمی" و "دکترینهای شریرانه و نمونه‌های کشنده‌ای" که می‌تواند ازایالات متحده پخش شود و "سرتا سر آمریکا" و حتی اروپا را در بر بگیرد ، سخن می‌گفتند . اصول و نمونه‌هایی که اخلاق محافظه‌کارانه ونظم سیاسی‌ای را تضعیف می‌کرد که بنیادهای تمدن بود . پس جای تعجب نیست که وارثان معاصر نقش‌سزار ومترنیخ به همان شیوه فکر کنند و حتی همان زبان را به کار ببرند و به خودنماییهای اخلاقی مشابهی که می‌پندارند بسیار جدی است ، توسل جویند . و می‌بینیم که روشنفکران همنوا با این سیاستمداران نیز عموما همین مسائل را در رسانه‌ها ، مجلات تئوریك و تحقیقات مطرح می‌کنند .

تا کنون من چندین عنصر به هم‌وابسته ٔ سیستم بین‌المللی‌ای را که از ویرانه‌های جنگ جهانی دوم بیرون آمد، مورد بحث قرار داده‌ام وبرنقش غالب ایالات‌متحده تاکید کرده‌ام . این عناصرعبارتست‌از :پیامدهای مداخله ٔ بعضی از قدرتهای بزرگ و در درجه ٔ نخست قدرتهای غربی به جهان سوم ، مشکل متحد کردن اروپای غربی و جنوبی درون قلمرو بزرگ‌در زمان تسلط شوروی براروپای شرقی، مبارزه ٔ بعد از جنگ در راستای انهدام مقاومت ضدفاشیستی ، تئوری سیب فاسد وکاربردهای آن . حالا بگذارید به چند نکته در مورد چیزی که عموما به عنوان جنبه ٔ محوری سیستم مدرن جهانی ارزیابی شده‌است ، اشاره کنم : رقابت ابرقدرتها ، یعنی جنگ سرد .

در دوران اولیه ٔ بعد از جنگ ایالات‌متحده امید داشت که شوروی‌را درون قلمرو بزرگ ادغام کند . " استراتژی بازگشت به عقب NSC - ۶۸ " از این هدف انگیزه می‌گرفت . به‌زودی روشن شدکه‌به‌این‌هدف‌نمی‌توان‌امید بست وانگاه‌ابرقدرتهابه‌شکلی‌ازهمزیستی‌تشنج‌آمیز دست‌یافتند که ما آن را

---

* Metternich

* Czar

جنگ سرد می‌نامیم. مفهوم واقعی جنگ سرد با نگاهی به حوادث تیپیک آن روشن می‌شود: حمله تانکهای شوروی به برلن شرقی در سال ۱۹۵۳، بوداپست در سال ۱۹۵۶، پراگ در سال ۱۹۶۸، تجاوز این کشور به افغانستان، مداخله ایالات متحده در یونان، ایران، گواتمالا، هندوچین، کوبا، جمهوری دومنیکن، شیلی، السالوادور ونیکاراگوئه وموارد دیگری از جمله تجاوزات دولتهای وابسته به ایالات متحده به تیمور شرقی ولبنان که با پشتیبانی ایالات متحده انجام شد، نمونه‌هایی از این حوادث است. در همه موارد ابرقدرتی که به تجاوز وخرابکاری مبادرت کرده، دربرابر مردم کشورش ومتحدانش از عملیات خود به عنوان "دفاع از خود" درمقابل ابرقدرت دیگر و یا عوامل آن نام برده است. درواقع این عملیات به این جهت صورت می‌گیرد که کنترل بر محدوده مشخص نفوذ - و درمورد ایالات متحده کنترل بر بخش اعظم دنیا - تامین شود.

حوادث واقعی جنگ سرد نشان می‌دهد که این جنگ در واقع یک سیستم مدیریت جهانی به‌هم پیوسته است. یعنی سیستمی که با کاربرد عملی مشخص برای ابرقدرتها، خود دلیل تداوم جنگ سرد است. مداخله‌ها وخرابکاریها بر مبنای منافع گروه‌های نخبه صورت می‌گیرد. چیزی که در تعریف دینی- سیاسی به‌نام "منافع ملی" خوانده می‌شود، یعنی منافع ویژه گروه‌هایی که جهت شکل دادن امور دولتی قدرت کافی دارند. اما به‌کارگیری قهر دولتی اغلب برای عامه مردم چه از جنبه مادی وچه از جنبه معنوی بهای سنگینی داشته است. البته از جنبه معنوی که اغلب بر مبنای سفسطه‌های دروغین نادیده گرفته می‌شود نباید چشم‌پوشی کرد. اما برای مردم این سفسطه‌ها چیزی به جز تجلی یک اهانت - که نخبگان حق خود می‌دانند - نیست. اهانتی که به همان اندازه که بی‌اعتبار است، جاهلانه نیز هست. سیاستهای داخلی نیز بر مبنای منافع نخبگان مسلط پی‌ریزی می‌شود و اغلب برای عامه مردم بهای سنگینی دارد (برای نمونه نظامی کردن جامعه). برای بسیج مردم و متحدان متمرد لازم است که به‌ترس از شیطان بزرگ متوسل شد (اقتباسی سودمند از حرف آیت‌الله خمینی). ناگفته نماند که جنگ سرد ابزارهای مناسبش را پیدا می‌کند.

البته ازآنجاکه درگیری مستقیم با خودشیطان بزرگ بسیارخطرناك است، بایدازآن پرهیزکرد. بهتراست که باقدرتهای ضعیف وبی دفاعی درگیرشدکه به عنوان وابستگان شیطان بزرگ ارزیابی می شوند. حکومت ریگان مرتبا، ازلیبی جهت این هدف استفاده کرده ودرگیری بااین کشوررامطابق با نیازهای داخلی (به عنوان نمونه نیازبه کسب حمایت برای نیروی واکنش سریع ویاکمك به کنتراها) سامان داده است. این سیستمی خطرناك است وممکن است دیریازوداز هم بپاشد وبه یك جنگ جهانی نهایی منتهی شود: جنگی که چندین بار احتمال وقوع داشته و بازهم خواهدداشت. امااین مسئله ای دراز-مدت است ودربرنامه ریزیها دخالت داده نمی شود. به این نکته درسخنرانی چهارم خواهم پرداخت.

این بررسی خیلی خلاصه ازسیستم جهانی بعدازجنگ کامل نیست و می تواندگمراه کننده هم باشد، چراکه من درمورد سیاستهای ایالات متحده در خاورمیانه چیزی نگفته ام. نکته ای که بگذشته ازبسیاری از مسائل، برای فهم جهان معاصرونیز درك چرایی جدالهای درحال گسترش میان دولتهای صنعتی سرمایه داری اهمیتی ویژه دارد. بهرتقدیرپیش ازپرداختن به آمریکای مرکزی در سخنرانی بعدی، این بررسی عمومی رابانکاتی درموردمداخلات ایالات متحده درهندوچین که به گمان من حادثه عمده تاریخ معاصراست به پایان می برم. مسئله هندوچین مسئله ای است که می توانیم ازآن درموردسیاست برنامه ریزی ایالات متحده خیلی چیزهابیاموزیم، چیزهایی که برای آمریکای مرکزی کنونی اهمیت بسیار دارد. دراین موردما اسناد بسیارغنی وعریانی دردست داریم، اگرچه یادقیقتر بگویم بنابراین، دربحثهای گسترده عمومی این اسناد نادیده گرفته شده است.

درسال ۱۹۴۸، ایالات متحده این نکته رابه رسمیت شناخت که ویت مین تحت رهبری هوشی مین، درواقع جنبش ناسیونالیستی ویتنامیهاست و مشکل است بدون درنظرگرفتن آن بتوان به راه حلی دست یافت. بااین وجود ایالات متحده تصمیم گرفت که ازتلاش فرانسوی هادر راستای تسخیر دوباره مستعمره شان حمایت کند. دلایل این تصمیم همانگونه که قبلا مطرح کردم،

چنین بود : تئوری سیب فاسد و نگرانی در مورد وظیفهء آسیای جنوب شرقی درنظم جهانی تحت تسلط ایالات‌متحده •

طبیعتا مسائل با چنین عباراتی مطرح نمی‌شد • هنگامی که ایالات‌ـ متحده تصمیم گرفت از حملهء فرانسه حمایت کند ، لازم شد وانمود شودکه فرانسه در حال دفاع از هندوچین در مقابل " تجاوزداخلی ویت‌مینها " است • و روشن است که هوشی‌مین عروسك خیمه‌شب بازی مسکو (یاچین ) است • دستگاه جاسوسی ایالات‌متحده موظف به نشان‌دادن این " واقعیت ضروری " بود و تلاشهای برجسته‌ای نیز در جهت انجام آن به کار برد ، اما شکست خورد •دستگاه جاسوسی گزارش داد که قادر است در جهت اثبات "توطئهء " کرملین در همهء کشورها به جز ویتنام مدارکی ارائه‌کند • وظیفهء بعدی این بود که از این کشف در جهت نتیجه‌گیری دلخواه استفاده شود و این گامی بود که به سادگی برداشته شد • مقامات ایالات متحده چنین نتیجه‌گیری کردند که : "باید در نظر گرفته شود که مسکو احساس می‌کند که هو وافسرانش تمرین و تجربهء لازم را دارند و آنقدر صادق و وفادار هستند که می‌توان آنها را آزاد گذاشت تا سیاستهای روزمرهء خود را بدون نظارت شوروی تعیین کنند" • بنابراین از عدم تماس میان هو و اربابانش در کرملین چنین نتیجه‌گیری می‌شود که او بردهء وفاداری برای مسکو است ( دقیقا همان اندازه که باید باشد ) •

یکی از تکان دهنده ترین افشاگریهای پنتاگون این بود که پس از یك بررسی بیست و پنج ساله تحلیلگرانش توانسته‌اند تنها یك مدرك به دست بیاورند که فقط این سئوال را به وجود می‌آورد که : آیا هانوی منافع خودرا دنبال می‌کند یا " تحت هدایت کرملین به توطئه " مشغول است ؟ حتی دستگاه جاسوسی ایالات‌متحده که برایش خرج می‌شود تا حقایق را کشف کند ـ و نه اینکه در مورد نقشه‌های شوروی برای غلبه بر جهان جار و جنجال به راه‌بیندازد ـ قادر نبود از چنگ سیستم تبلیغی بگریزد •

در مورد هوشی‌مین و یارانش هر نظری می‌توان داشت ، اما این

واقعیت دارد که آنها به جستجوی منافع ملی ویتنام بودندو بیش از آن که از دستورات شوروی پیروی کنند،به این منافع می اندیشیدند٠ این نکته به عریانی روشن است و در میان مردم معقول تردیدی در مورد آن وجود ندارد، اما فراتر از درك دستگاه جاسوسی ایالات متحده است ٠ و این بازتابی توطئه‌آمیز از جو فرهنگی غالب است ٠

در اینجا ما یکی از جنبه های آشکارا دراماتیك سیاست خارجی ایالات متحده را می بینیم :یك جنبش مردمی و یایك دولت به دلیل‌اینکه تحت کنترل مسکو قرار دارد، دشمن ارزیابی نمی شود، بلکه از آنجا که‌به "دلایل دیگر"دشمن به حساب می آیدو نابودی و تضعیفش ضرورت دارد ، باید اعلام کرد که تحت کنترل مسکو است ـ واقعیت هر چه که باشد ـ و بنابراین حمله ایالات متحده علیه آن ضروری و عادلانه است ٠ " دلایل دیگر " قبلاموردبحث قرار گرفت ٠ایالات متحده ممکن است‌به وسیله عملیات خصومت آمیز به راستی در راندن دشمن به‌سوی روسها موفق‌شود، این‌پیامدی است‌که بیش ازهرپیامد دیگری‌ازآن استقبال‌می‌شود، اما در صورت شکست در این هدف وانمود خواهد کرد که این تنها یك اتفاق است ٠ برداشتی که رسانه ها را ، همچون نمونه گواتمالا در سال ۱۹۵۴ ، در کنار خود خواهد داشت ٠ طبیعتا هیچیك از این نکات نمی تواند به عنوان یك اصل دکترینی بیان شود، و بیان هم نمی شود٠

از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴، ایالات متحده تلاش می کرد که حاکمیت فرانسه را بر هندوچین تحمیل کند، اما شکست خورد٠درسال ۱۹۵۴فرانسه از ویتنام خارج شد و توافقهای ژنو مبنای صلح قرارگرفت ٠اما ایالات متحده خود را به تمامی وقف از میان بردن صلح کرد و موفق هم شد٠ به شکرانهٔ خرابکاری ایالات متحده و تسلطش بر سیستم بین المللی ، خط مرزی‌موقت واقع در هفدهمین خط‌موازی ، تبدیل به یك"مرز بین المللی" شد،هرچندکه‌رژیم‌دست‌نشانده ٠ایالات‌متحده‌در جنوب هرگز این مرز را قبول نکرد ٠این رژیم خودرا حکومت همه٠ ویتنام محسوب می‌کرد و بر مبنای یك بند غیر قابل تجدید نظر از قانون اساسی‌ای‌که تحت نظر

ایالات متحده نوشته شده بود، خود را رسما به عنوان حکومت ویتنام ( GVN ) نامگذاری کرد.
ایالات متحده در جنوب یك رژیم دست نشانده را ـ که به مدل رژیمهای آمریکای لاتین شبیه بود ـ تحمیل کرد. این رژیم دست نشانده از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰، هفتاد و پنج هزار نفر را قتل عام کرد. تروریسم و سرکوب این رژیم مقاومتی را به وجود آورد که به روایت آدلای استیونسون* "تجاوز کمونیستی" و "تجاوز داخلی" خوانده می شد. مقاومت هنگامی سر بر آورد که خطر سقوط رژیم ویتنام جنوبی، ایالات متحده را مجبور به مداخله ء مستقیم کرده بود. در سال ۱۹۶۲، ایالات متحده بمباران وسیع و انهدام ویتنام جنوبی را آغاز کرد. این بمباران بخشی از کوششی بود که جهت راندن میلیونها نفر از مردم به اردوگاه های کار صورت می گرفت. اردوگاه هایی که به وسیله ء سیمهای خاردار احاطه می شد و قرار بود که مردم را در مقابل چریکهای ویتنام جنوبی ( NLF، در ترمینولوژی ایالات متحده، ویت کنگ ) "محافظت کند". چریکهایی که بنا بر اعتراف ایالات متحده، مورد حمایت دلخواهانه ء مردم بودند. در سالهای بعد ایالات متحده به سختی تلاش کرد از تحقق پیشنهاد NLF که بر بی طرفی ویتنام جنوبی، لائوس و کامبوج مبتنی بود، جلوگیری کند. ناتوان از یافتن دست نشانده ء مناسب برای جنوب، ایالات متحده حکومت بعد از حکومت را در آنجا جایگزین کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۴ تصمیم گرفت که میزان حملاتش بر علیه ویتنام جنوبی را بر بستر یك تجاوز مستقیم که با بمباران ویتنام شمالی همراهی می شد بالا ببرد. این برنامه در سال ۱۹۶۵ آغاز شد. در طول این مدت، هیچ فردی از ویتنام شمالی در ویتنام جنوبی پیدا نشده بود، اگرچه بعد از خرابکاری ایالات متحده در توافقهای ژنو و ترور وری که آغاز شده بود، حق طبیعی آنها بود که آنجا باشند. در آپریل ۱۹۶۵ یعنی زمانی که ایالات متحده آشکارا به ویتنام جنوبی تجاووز کرد، تعداد کشته ـ شدگان به دویست هزار نفر می رسید. اما این بمباران ویتنام شمالی بود که توجه بین المللی را جلب کرد، در حالیکه حمله ء عمده ء ایالات متحده و از جمله بمباران همیشه علیه ویتنام جنوبی

*Adlai Stevenson

صورت می گرفت •یك بار دیگر هژمونی ایالات متحده بر سیستم بین‌المللی در این واقعیت بازتاب می یابد که هیچیك از این حوادث ، در اسناد تاریخی به عنوان حمله ایالات متحده بر علیه ویتنام جنوبی ثبت نشده است و تاریخ‌بهداشتی تنها از "دفاع "ایالات متحده ازویتنام‌جنوبی سخن می گوید (دفاعی که کبوترهای‌رسمی بعد ها آن را غیر عاقلانه خواندند ) •این حوادث هرگز به عنوان حمله به رسمیت شناخته نشدوتوسط سازمان ملل متحد نیز محکوم نشد •

این واقعیتها برای کسانی که به فرهنگ روشنفکری غرب وتسلط قدرت ایالات متحده بر سیستم جهانی علا قمندند، شایسته توجه جدی است • حمله‌ٔایالات متحده علیه ویتنام جنوبی که از سال ۱۹۶۲ آغاز شد و در سال ۱۹۶۵ گسترش یافت ، همچون حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ کاملا آشکاربود • در هردومورد متجاوزین ادعا کردند که به وسیله حکومت قانونی "به داخل دعوت شده اند"تا از حکومت بر علیه " راهزنان"و"تروریستهایی "که‌از خارج حمایت می‌شوند،دفاع کنند • ادعّاهای شوروی در مورد مرزهایش، از ادعاهای ایالات متحده جهت توجیه تجاوزش به ده هزار میل آنطرفتر نامعتبرترنیست • درهردو مورد،اعتبار ادعاها صفر است • علیرغم این،ایالات متحده،غرب و به راستی‌اکثر دنیا ، اساساچیزی به‌نام‌حمله •ایالات‌متحده‌به‌ویتنام‌جنوبی‌را‌به رسمیت‌نمی‌شناسند،درحالیکه‌تنها‌عده •بسیارکمی هستند که ندانند شوروی به افغانستان حمله کرده است و به واقع این حمله به شکل منظم نه تنها به وسیله حکومتهای غربی ،بلکه توسط سازمان ملل متحدنیزمحکوم‌شده‌است •همانگونه‌که‌فعالین به یاد می‌آورند، حتی در جلسات جنبش صلح نیز واقعا غیر ممکن بودکه عملیات ایالات متحده در ویتنام جنوبی صادقانه مورد بحث قرارگیرد؛یعنی به عنوان تجاوز بر علیه جنوب ،زیر پوشش یك حکومت مضحك ـکه جهت یافتن عناصر دلخواه مرتبا تعویض می شدوبرای‌مشروعیت‌بخشیدن‌به‌تجاوز برپا شده بود- ارزیابی شود • نه رسانه هاو نه جریان اصلی

تحقیقات، این حادثه را به عنوان تجاوز ایالات‌متحده به ویتنام جنوبی ثبت نکردند. به علاوه انکار این واقعیت روشن در اکثر نقاط جهان نیز رواج یافت. این حقایق بسیار قابل توجه و آموزنده است. یادآوری این نکته هم شایسته است که در شرایط کنونی، صادقانه صحبت کردن درمورد این حوادث - اگرچه نه در حوزه‌های روشنفکری - ساده تر است. این نشانه‌ء آن است که در طول این سالها مردم فهمیده‌تر و عمیقتر شده‌اند، در حالیکه گفته می‌شود" محافظه‌کاری " به نوعی احیاء شده است. به این موضوع در سخنرانی آخر باز خواهم گشت.

از سال ۱۹۶۵، ایالات‌متحده جنگ بر علیه ویتنام جنوبی را گسترش داد و ارتشی متجاوز را که در سال ۱۹۶۸ به نیم ملیون می‌رسید، به آنجا گسیل داشت و حمله علیه بخش شمالی کشوری را که مصنوعا تقسیم شده بود، تشدید کرد، بمباران وحشیانه‌ء لائوس را آغاز کرد و با تجاوز به کامبوج بی‌طرفی آن کشور را نقض کرد. سرانجام در سال ۱۹۶۹، "بمباران محرمانه" کامبوج را آغاز کرد و در سال ۱۹۷۰، توسط یک کودتای نظامی این کشور را مورد تجاوز قرار داد. تجاوزی که بر بستر جنگ شهری و بمباران درابعادی غیر قابل باور تداوم یافت و صدها هزار کشته و کشوری به راستی ویران به جا گذاشت.

در این میان در ایالات‌متحده یک جنبش مردمی بر علیه جنگهای هندوچین گسترش یافت و در سال ۱۹۶۷، به ابعاد با اهمیتی رسید. دستاورد عمده‌ء جنبش صلح این بود که حکومت را در بسیج ملی با مانع مواجه کرد. ایالات متحده مجبور بود یک " جنگ تفنگ و کره " را پیش ببرد. جنگی که به اقتصاد ایالات‌متحده ضربه زد و پایه‌های بحرانهای سالهای بعد را به وجود آورد. درنتیجه‌ء این جنگ، قدرت ایالات‌متحده نسبت به رقبای واقعی‌اش یعنی اروپا و ژاپن روبه‌زوال گذاشت. ژاپن به شکرانه‌ء هزینه‌های جنگ ویتنام که برای ایالات متحده زیان‌آور و برای این کشور به شدت سودآور بود، درحال تبدیل شدن به یک رقیب جدی بود. ژاپن همچون کانادا و سایر متحدین ایالات‌متحده از طریق شرکت در نابودی هندوچین

خود را قوی کرد. درژانویه ۱۹۶۸، یورش تت* وحشتی واقعی درواشنگتن به‌وجودآورد و نخبگان تجاری آمریکا را به این نتیجه رساند که‌سرمایه‌گذاریهایی که در مورد جنگ صورت گرفته، باید رقیق شود. یك هیئت مرکب از "مردان‌عاقل" به واشنگتن روانه‌شد تا به لیندون جانسون* اطلاع دهد که کارش تمام است و حکومت باید به سمت "ویتنامیزه" کردن جنگ، یعنی بیرون کشیدن ارتش ایالات متحده و برپایی جنگ فشرده‌تر در پایتخت حرکت کند.

جنگ هفت سال دیگر ادامه پیدا کرد ودر سالهای ۷۰-۱۹۶۹، یعنی در طول " عملیات تسریعی آرام‌کننده. " پس از تت به اوج خودرسید؛ یك قتل عام توده‌ای که‌کشتارهای مای‌لای* تنها تبصره‌ء کوچکی از آن بود، بخش ناچیزی از ماجرا.

در ژانویه ۱۹۷۳، ایالات متحده مجبور شد معاهده‌ء صلحی را امضا کند که در نوامبر سال قبل نپذیرفته بود. چیزی که بعد ازآن‌اتفاق‌افتاد، تکرار دوباره‌ء سال ۱۹۵۴ بود که باید توسط‌کسانی‌که در گیر مذاکره با ایالات‌متحده‌می‌شوند، مورد توجه فراوان قرار گیرد. روز امضای‌معاهده‌ء پاریس، واشنگتن به شکلی کاملاعمومی مطرح کرد که اکثربندهای‌معاهده‌ای را که‌امضا کرده است ،نخواهد پذیرفت. ماده‌ء مرکزی‌موافقتهای‌پاریس تصریح‌می‌کرد که دو حزب مساوی و موازی در ویتنام جنوبی وجود دارد ( GVN مورد پشتیبانی ایالات متحده‌و .PRG که قبلاNLF خوانده‌می‌شد) که باید بدون دخالت قدرت خارجی ( ایالات متحده ) به یك توافق برسند و آنگاه به سمت توافق و ائتلاف با نیمه‌ء شمالی کشور- وباز هم بدون دخالت ایالات‌متحده- حرکت کنند. واشنگتن این معاهده را امضا کرد، اما اعلام کرد که در راستای نقض آن به حمایت از GVN به عنوان "تنها حکومت قانونی ویتنام جنوبی" ادامه خواهد دادواز "ساختارقانونی و رهبری موجود آن"، حمایت خواهد کرد. این

*Tet

*Lyndon Johnson

*My Lai

" ساختار قانونی " دومین حزب از دو حزب موازی و مساوی جنوب را غیرقانونی می‌شمرد و به روشنی بندهای معاهده‌ای را که پایه، مصالحه و توافق صلح بود ، فسخ می‌کرد. ایالات متحده اعلام کرد که دیگر بندهای معاهده را نیز به همین شکل نقض خواهد کرد.

رسانه‌های عمومی در یك آزمایش روشن نوکر مابی برای دولت ، تفسیر ویژه، واشنگتن از توافقهای پاریس را به عنوان یك تفسیر عملی منعکس کردند و بنا براین تضمین کردند که همزمان با نقض معاهده توسط ایالات متحده ، PRG و ویتنام شمالی به عنوان نقض کننده، تفسیر آمریکا ارزیابی و به عنوان متجاوز بی‌وجدان محکوم شوند. این چیزی است که دقیقا اتفاق افتاد. این مسئله قبلا به وسیله، گروه کوچك روشنفکران خردمند مخالف ایالات متحده پیش بینی شده بود : کسانی که با دقت تمام از حضور در بسیاری انجمنها ، یعنی جاهایی که ممکن بود شنوندگان زیادی به دست آورند ، محروم شده بودند. ایالات متحده و GVN در نقض تکه کاغذی که در پاریس امضاء کرده بودند، کنترلشان بر ویتنام جنوبی را گسترش دادند. آنگاه واکنش گریزناپذیر PRG و ویتنام شمالی کماکان به عنوان نمونه، دیگری از " تجاوز کمونیستی " به تلخی محکوم شد و هنوز هم دکترین رسمی بر این نکته پای می‌فشارد. داستان واقعی مطابق معمول از تاریخ بهداشتی شده حذف شده است . هرچندکه می‌توان حقایق را در ادبیات مخالف حاشیه‌ای که به سادگی مورد چشم‌پوشی قرار گرفته است ، پیدا کرد.

درسهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۳ بسیار روشن است و بی‌توجهی به آنها از سوی قربانیان خشونت ایالات‌متحده، سهل‌انگاری بزرگی است .

اگرچه تاکتیك حکومت ایالات‌متحده به شکل درخشانی درایالات‌متحده و به طور کلی در غرب موفق شد ، اما در ویتنام شکست خورد. علیرغم حمایت نظامی عظیم ایالات متحده ، GVN در هم شکست و در آپریل

۱۹۷۵، رژیم دست نشانده ایالات متحده شکست خورده بود. اکثریت هندوچین - ویا چیزی که از هندوچین باقی مانده بود - زیرکنترل موثرویتنام شمالی بود، چراکه بگذشته از کامبوج، جنبشهای مقاومت - به ویژه NLF درویتنام جنوبی - نتوان تحمل دوباره کشتار وحشیانه ایالات متحده را نداشتند (دقیقا بازهم همانگونه که سالها پیش به وسیله مخالفان حاشیه ای پیش بینی شده بود). البته، همانگونه که از جماعت به خوبی منضبط روشنفکری انتظار می رود، این نتیجه قابل پیش بینی - و پیش بینی شده - برای توجیه تجاوزی که این شرایط را به وجود آورده بود مورد استفاده قرار گرفت.

توجه کنید که همه این ها درلحظه ای انجام شد که رسانه ها به اوج مخالفت رسیده بودند و برمبنای افشای واترگیت ومبارزه درمورد ویتنام به استقلال از دولت مباهات می کردند. شایسته توجه استکه دونمونه ای کـه مرتبا به عنوان تائیدی بر شجاعت و استقلال رسانه ها به شهادت گرفته می شود، در حقیقت گواه دراماتیکی بر تبعیت رسانه ها و به طور کلی طبقه تحصیلکرده از قدرت دولتی است.

در بازسازی تاریخ که بعدها تبدیل به دکترین رسمی شد، رسانه ها به عنوان بیانگران " موضع مخالف " درمقابل دولت وقت - و احتمالا تا آن حد که بتوانند نهادهای دموکراتیک رااز میان ببرند - وانمود می شوند. این مسئله نه تنها به وسیله جناح راست، که به وسیله دیدگاه لیبرال نیز عنوان می شود. به عنوان نمونه این نکته در **بحران دموکراسی**، جزوه تحقیقی کمیسیون سه جانبه - یک گروه عمده لیبرال که از جیمی کارتر حمایت می کرد و همه موقعیتهای اجرایی را درخلال حکومت او به عهده داشت - مطرح شده است. این کمیسیون توسط دیوید راکفلر و با شرکت نمایندگانی از سه مرکز دموکراسی سرمایه داری صنعتی یعنی ایالات متحده، اروپا و ژاپن در سال ۱۹۷۵، سازماندهی شده بود. **بحران دموکراسی** که آنها بر آن دل می سوزاندند در سال ۱۹۶۰ و هنگامی به وجود آمد که عناصر بی تفاوت و منفعل دخالت در قلمرو سیاسی را آغازکردند وباعث تهدیدچیزی شدند

که در " غرب " دموکراسی خوانده می شود و دموکراسی در " غرب " یعنی حکومت غیر- قابل منازعه ء نخبگان صاحب امتیاز ، به اصطلاح " موضع مخالف " رسانه ها در مقابل دولت یکی از خطرناکترین جنبه های " بحران دموکراسی " بود . خطری که به گفته ء کمیسیون تحقیق باید بر آن فائق شد . سرشت واقعی " مخالفت رسانه ها " را می توان در داستان قابل توجه معاهده صلح پاریس وداستانهای دیگری که در ادبیات حاشیه ای مخالف نمونه های آن بسیار است ، مشاهده کرد . به هررو " بحران دموکراسی " میان عامه مردم به اندازه کافی واقعی بود و علیرغم تلاشهای سالهای بعد از جنگ ، هنوز هم خاتمه نیافته است .

عموما گفته می شود که ایالات متحده در جنگ شکست خورد وویتنام شمالی پیروز شد . جریان اصلی فکری ایالات متحده و اروپا و نیز جنبش صلح و چپ اروپا این نکته را مسلم فرض می کنند . به هرحال این نتیجه- گیری نادرست است و مهم است که بفهمیم چرا نادرست است . حکومت ایالات متحده یك پیروزی ناتمام در هندوچین به دست آورد ، هر چند که متحمل یك شکست بزرگ در خانه - جاییکه تاثیرات داخلی جنگ بسیار با اهمیت بود - شد . در اثر جنگ ، رشد جنبشهای مردمی در ایالات متحده تسریع شد ، فضای فرهنگی در ابعاد وسیع تغییر کرد ، تسلط گروه های نخبه بر سیستم سیاسی تهدید شد و بحران دمکراسی به وجود آمد . بسیاری از مردم - اگرچه تنها استثناءاتی نادر از نخبگان - به بیماری وحشتی دچار شدند که " مرض ویتنام " خوانده می شد و تا امروز ادامه دارد و من امید وارم که علاج ناپذیر باشد . این مرض مخالفت با تجاوز و کشتار و احساس همبستگی و همدلی با قربانیان بود . من به این موضوع که اهمیت بسیاری دارد در سخنرانی آخر خواهم پرداخت . در اینجا تنها باید بگویم که بخش عمده ء تاریخ دهه ء ۱۹۷۰ را ضد حمله ء نخبگان بر علیه دموکراسی و " مرض ویتنام " تشکیل می دهد .

اما در باره خود هند وچین چه می توان گفت ؟ ایالات متحده در اینمورد یك هدف حداکثر و یك هدف حداقل داشت . هدف حداکثر تبدیل

ویتنام به بهشتهای زمینی دیگری نظیر شیلی ، گواتمالا و فیلیپین بود. هدف حداقل جلوگیری از گسترش فساد بود که همانگونه‌که‌قبلامطرح کردم پیامد هایش می‌توانست تاژاپن گسترش یابد. ایالات متحده‌در هدف حداکثرش شکست خورد . ویتنام در سیستم جهانی ایالات متحده ادغام نشد . اما علیرغم بسیاری از حرفهای گنده، آیزنهاور و سایرین درباره‌کائوچو ، قلع و برنج هندوچین و بعدها درمورد نفت ، گسترش آزادی پنجم در خود هندوچین از اهمیت چندانی برخوردار نبود . نگرانی‌عمده قطع سرطان بود، یابه گفته، جرج شولتز ، کشتن " ویروس " و جلوگیری از "آلوده‌کردن " مناطق دیگر . این هدف به دست آمد .هند و چین به شکل وسیع و ظالمانه‌ای نابود شدو ایالات متحده به کمك‌ترور یك جنبش مردمی‌خطرناك‌را ریشه‌کن کرد . هندوچین تنها موفق شد به حیاتش ادامه بدهد . سیاست بعداز جنگ ایالات متحده این بودکه‌رنج وسرکوب را در آنجابا اعمالی‌نظیر بازپس گرفتن‌قول‌بازسازی ،ایجادمحدودیت درکمکها و تجارت ،حمایت ازپل‌پوت وشیوه‌های‌مشابهی که درمانا‌گوا به‌حد کافی آشناست ،به اوج برساند . ظالمانه بودن‌شیوه‌های بعداز‌جنگ ، بیانگر اهمیت ناتوان نگهداشتن ویتنام در جبران خرابیهای یورش ایالات‌متحده‌است . دراینجا تنها به چندنمونه اشاره می‌کنم :ایالات متحده تلاش کردمانع هند در فرستادن صد گاو وحشی به ویتنام شود .گفتنی‌است که گاو وحشی برای یك جامعه، روستایی‌ارزشی‌معادل‌تراکتوردارد وویتنام برای احیاء رمه‌هایی که با تجاوز ایالات‌متحده نابود شده بودند، شدیدا به آنها نیاز داشت . ایالات‌متحده همچنین سعی‌کرد از حمل محموله، مداد به کامبوج پس از سرنگونی حکومت وحشی کامبوج دمکراتیك توسط ویتنام جلوگیری کند . حکومتی که ایالات متحده اعلام کرده است که به دلیل " پیوندش " با رژیم پل‌پوت از آن حمایت می‌کند .برای ایالات متحده به شدت مهم است که هندوچین تا مدتهای طولانی بهبود نیابدو کشورهای ویران شده به صورت ثابت در بلوك شوروی باقی بمانند تا بتوان عملیات خصومت آمیز بعدی را توجیه کرد .

درهمین‌حال‌ایالات‌متحده چیـــــزی را تقویت کرد که " خط دوم دفاعی " خوانده‌می شد٠ حمله‌به " ویروس " دو سویه بود ٠ ضروری بودکه‌ویـروس درسرچشمه‌نابود شود و منطقه‌جهت جلوگیری از " سرایت " آلودگی - " مایه‌کوبی " شود .ایالات متحده جهت اطمینان از استحکام" خط‌دوم دفاعی " رژیمهای سرکوبگر و وحشی اندونزی در سال ۱۹۶۵ ، فیلیپیـن در سال ۱۹۷۲ و تایلند در سالهای ۷۰ را بر پاو حمایت کرد ٠همانگونکه که‌قبلا اشاره‌کردم ،کودتای نظامی سوهارتو ، در سال ۱۹۶۵ ، در اندونزی به‌همراه‌پیامدهای وحشیانه‌اش- قتل‌عام‌صدهاهزارتن‌ازروستاییان‌بی‌زمین- در غـرب حتی به وسیله‌دیدگاه‌لیبرال، مورد ستایش قرار گرفت وبــه عنوان توجیهی برای " دفاع " از ویتنام جنوبی ، به کار گرفته‌شـــد٠ " دفاع " از ویتنام جنوبی سبب می شد که "پوششی " به‌وجود آید کــه در پشت آن ژنرالهای اندونزی به‌پاك كردن جامعه شان‌ازاحزاب‌کمونیست توده‌ای بپردازند و راه‌را برای غارت غرب‌بازکنند ٠غارتی‌که‌بعدها تنها به دلیل آزمندی و خشونت ژنرالها و پیروانشان با مشکل مواجه شد٠ اینـك درهندوچین‌ومناطق اطراف " تهـدیـــدیـــك نمونه خوب " وجــود ندارد و مناطقی که به واقع اهمیت دارد ، به شکل محکمی در قلمــرو بزرگ‌ادغام‌شده است ٠ مشکلات جاری بیش از آنکه از تهدید "آلودگی " -که امکان دارد سبب توسعه‌مستقل درراستـــــای نیازهـای داخلی شود - سرچشمه بگیرد ، از رقبای درونی سرمایه‌داری صنعتـــی جهان اول بر می خیـزد ٠ برای ایالات متحده‌ای که در جنگ‌باهندوچیـن درگیر بـود ،تمامی اینها موفقیت محسوب می شود٠ واقعیتی که‌حداقـــل حوزه‌های تجاری مدتهاست از آن آگاهند٠

سیستم‌دکترینی‌اما،جنگ‌رابه عنوان‌شکستی برای‌ایالات متحـــده ارزیابی کرد٠ برای جاه‌طلبی‌های نامحدود شکست در نیل به هدفهــای حداکثر ، همیشه یك تراژدی است و این درست و مهم است که‌گروههـای نخبه بر بستر انفجار " بحران دموکراسی " و رشد " مرض ویتنام ، در- خانه شکست خوردند ٠ پذیرش استنتاج سیستم‌دکترینی توسط دیگـــران ،

از سویی به دلیل هژمونی شگفت انگیز سیستم تبلیغات ایالات متحده و از سوی دیگر بیانگر آرزوی قابل فهم مردم معترض ـ که اغلب آنها و به ویژه جوانان رهبری کننده‌ی جنبش ضد جنگ بهای قابل توجهی برای جنگ پرداخته بودند ـ برای ثبت یك " پیروزی " بود ۰ اما درباره‌ی چیزی که واقعا اتفاق افتاد ، نباید توهم داشت ۰ جنبشهای مردمی موفقیت بزرگی به دست آوردند ۰ ایالات متحده به سلاح هسته‌ای متوسل نشد و حداقل هند و چین زنده ماند ۰ اگر مردم همچون دوران ترور رژیم تحمیلی ایالات متحده در جنوب و یا زمان حمله‌ی مستقیم کندی برعلیه جنوب در ۱۹۶۲، خاموش و مطیع می ماندند ، شاید سلاح هسته‌ای به کار گرفته می شد ۰ اما "درسهای ویتنام " که با وحشیگری و سادیسم تدریس شد ، این است که آنهایی که در مقابل زورگویان جهانی از استقلال شان دفاع می کنند، بایدبهای وحشتناکی بپردازند ۰ در آمریکای مرکزی نیز بسیاری باچنین درسهایی روبرو شده‌اند ۰ در سخنرانی بعد به این بحث باز خواهم گشت ۰

**سخنرانی دوم ـ بحث ۲/مارس ۱۹۸۶**

**سئوال :** ما از سخنان و نوشته‌های شما احساس می‌کنیم شما دوست ما هستید . اما در همان حال شما توامان در مورد امپریالیسم آمریکای شمالی و امپریالیسم روسیه صحبت می‌کنید . من می‌خواهم بپرسم شما چگونه از همان بحثهایی استفاده می‌کنید که مرتجعینی نظیر اُکتاویو پاز* و وارگاس للوسا* ودیگران به‌کار می‌گیرند ؟

**جواب :** من به چیزهای زیادی متهم شده‌ام و ارتجاعی بودن هم می‌تواند یکی از آنها باشد . بر مبنای تجربهء شخصی ، براین باورم که در دو کشور نوشته‌های سیاسی من نمی‌توانند ظاهر شوند : نخست ایالات‌متحده به جز در موارد استثنایی و دیگری اتحاد جماهیر شوروی . شخصا مایل نیستم که در کنار اکتاویو پاز ، وارگاس للوساودیگران قرار بگیرم، اما فکر می‌کنم ما باید تلاش کنیم که واقعیت جهان را بفهمیم و واقعیت جهان معمولا بسیار ناهنجار است .

یکی از واقعیتهای جهان این است که دو ابر قدرت وجود دارد که

---

*Octavio Paz

*Vargas Llosa

یکی از آنها با قدرتی عظیم پوتینش را روی گردن شما گذاشته است و دیگری یعنی قدرت کوچکتر ، پوتینش را روی گردن مردم نقاط دیگر فشار می‌دهد. در حقیقت این دو ابرقدرت در کنترل نقاط بسیاری از جهان ، نوعی همدستی تاکتیکی با یکدیگر دارند.

بر مبنای دو دلیل نگرانی من در درجه‌ٔ اول ترور و خشونتی است که به وسیله‌ٔ دولت خودم صورت می‌گیرد : دلیل نخست این که بخش بزرگتری از خشونت بین‌المللی را مرتکب می‌شود، اما دلیل مهمتر این است که من می‌توانم در جهت مقابله با این خشونت کاری انجام دهم. بنابراین حتی اگر ایالات متحده به جای اینکه مسئول بخش اعظم خشونت جهان باشد، مسئول ۰.۲٪ این خشونت هم بود، این ۰.۲٪ است که من نخست در برابر آن مسئولیت دارم. این یك داوری ساده‌ٔ اخلاقی است. یعنی اینکه ارزش اخلاقی اعمال یك فرد، از پیامدهای قابل پیش‌بینی و قابل‌انتظار آن اعمال ناشی می‌شود. تقبیح شقاوتهای دیگران بسیار ساده است ، اما این کار ارزشی معادل تقبیح شقاوتهای قرن هجدهم دارد. مسئله این است که اعمال سیاسی مفید و برجسته ، اعمالی است که برای بشر نتیجه‌ای در بر داشته باشد. اعمالی که بتواند تاثیرگذار و نتیجه‌بخش باشد و این برای من یعنی اعمالی که ایالات‌متحده را نشانه‌می‌رود.

اما من به امپریالیسم شوروی نیز اعتراض می‌کنم و به جستجوی‌ریشه ـ های آن در جامعه‌ٔ شوروی می‌پردازم. من فکر می‌کنم که هر جهان سومی‌ای که در مقابل تصویرغلط این کشور زانو بزنند، مرتکب اشتباه بزرگی شده است.

**سئوال :** آیا استالین* یا مائو* مخالف بود ؟

**جواب :** در حقیقت استالین بر علیه انقلاب چین از چیان‌کای چک*

---

*Stalin

*Mao

*Chiang Kai-Shek

حمایت کرد ۰ اتحاد کوتاه مدت بعدی شوروی با مائوتا حدی نتیجه سیاستهای ایالات متحده بود ۰ ایالات متحده بعد از سال ۱۹۴۹ ، مجبور بود بین دوسیاست ،یکی را انتخاب کند ۰ سیاست اول اتخاذ حالت نظامی وتهاجمی در مقابل چین بود ، در راستای این هدف که چین را به سمت شوروی براند ۰ این سیاست بازها بود ۰ پیشنهاد کبوترها این بود که ایالات متحده با چین ارتباطات بازرگانی و تجاری برقرار کندو به تدریج چین را به قلمرو آمریکایی جذب کند ۰ کبوترها می گفتند که قدرت آمریکا بسیار عظیم وقدرت چین بسیار اندك است و اگر ما با چین رابطه‌ای صلح آمیز داشته باشیم ، می توانیم انقلاب چین را دگرگون واین کشور رادر سیستم آمریکایی ادغام کنیم ۰ هر یك از این مواضع به وسیله یك بخش اساسی تجارت آمریکا نمایندگی می شود ودر حقیقت به مباحثه عمده حوزه‌های تجاری در نخستین سالهای دهه ۱۹۵۰ تبدیل شد ۰

توجه کنید که هردوی این مواضع یك هدف داشتند ۰ هدف این بود که چین را در قلمرو بزرگ ادغام کنند ۰ اختلاف بر سر روشی بود که که بایدبرای نیل به این هدف نهایی مورد استفاده قرار می گرفت ۰ بازها برنده مباحثه شدندو تا سال ۱۹۷۰ ایالات متحده سیاستی خصومت آمیز علیه چین اتخاذ کرد وبه شدت تلاش کرد که چین دست نشانده شوروی شود ۰ در سال ۱۹۶۰ ، کاملا آشکار شده بود که چین و شوروی شدیدا با یکدیگر دشمنند ۰این دشمنی در دهه ۱۹۶۰ تا آنجا پیشرفت کرد که آنها تقریبا به سوی جنگ رفتند ۰در خلال این مدت برنامه ریزان ایالات متحده وانمود کردندکه دشمنی ای وجود نداردو برخی از آنها ادعا کردند که این یك ظاهرسازی ساده برای تحمیق ایالات متحده است ۰نکته این است که، جهت توجیه سیاستهای خصومت آمیز ما بر علیه چین ،بسیار ضروری بود که چین دست نشانده شوروی باشد وبنابراین کاملا روشن است که حقایق به هیچوجه اهمیت نداشت ۰

در سال ۱۹۷۰ ، برنامه ریزان ایالات متحده اندك اندك درك کردند که این سیاست موثر نبوده است ، سپس

نیکسون * وکیسینجرسیاست جناح مخالف را در پیش گرفتند؛ به‌این معنا که تلاش کردندبه وسیله دیپلماسی ، ارتباطات تجاری و بازرگانی‌وغیره چین را در سیستم آمریکایی ادغام و از آن در رودررویی آمریکا و شوروی استفاده کنند ۰این سیاست تا امروز ادامه پیدا کرده است ۰ بنابراین ، به عنوان نمونه ، چین بر بستراتحادباآمریکاودر راستای‌تحمیل‌رنج بیشتربر کامبوج و ویتنام ، از حمله پل پوت به کامبوج ـکه از پایگاههای تایلند صورت می‌گیرد ـ حمایت می‌کند ۰

**سئوال :** چگونه ممکن است که روشنفکران برجسته ایالات متحده از جنبشهای اعتراضی حمایت نکنند، در حالیکه این توده عوام است که قربانی تبلیغ رسانه های توده‌ای ودروغپردازیهای تلویزیون است ۰شما این واقعیت را چگونه توضیح می دهید ؟

**جواب :** اکثر ما روشنفکریم وروشنفکران مایلندبه‌خودبه‌عنوان موجوداتی زیرك و آگاه نگاه کنند؛ کسانی که تاریخ را می نویسند و به جامعه شناسی می پردازند ۰ بنابراین تصویری که روشنفکران از جهان ارائه می دهنداین است که توده‌ها احمق و جاهلندو هیچ چیز را نمی‌فهمند ، در حالیکه روشنفکران ، مردمی هستندباهوش ، اخلاقی و دور از دسترس ۰ بسیار خوب کسانی که به اندازه کافی درتجزیه و تحلیل طبقاتی و تبیین اعمال بر مبنای ریشه های اقتصادی و دیگر ریشه ها ، تبحر دارند، باید از همین نوع تجزیه و تحلیل جهت کنکاش در روشنفکران و دلبستگی هایشان استفاده کنند .آنگاه‌ماخواه ناخواه مجبوریم بپرسیم که آیا این راست است که روشنفکران ، باهوش ، آزاد ، اخلاقی هستند، در حالیکه مردم چیزی نمی فهمند و بسیار وحشتناك و نادانند ؟

من فکر می کنم که درس تاریخ این است که در اغلب اوقات چنین نبوده است ۰ به ویژه در قرن آخر ، که روشنفکری‌کم و بیش به عنوان

---

*Nixon

مقوله‌ای شناخته‌شده‌درجوامع مدرن گسترش یافته‌است ، روشنفکران‌تمایل داشته‌اند که‌در موقعیت مدیران صنعتی ، مدیران دولتی و مدیران ایدئولوژیك قرار بگیرند .این‌گرایش‌عمومی روشنفکران در واقع برمبنای منافعشان شکل گرفته است .نکته‌ای که درجوامع صنعتی غرب ، جوامع سوسیالیستی ـ که‌به‌گمان من سوسیالیست نیستند ـ و جهان سوم‌مشترك است ۰ ما باید بپرسیم که این روشنفکران چه‌نوع تصویری از جهان آفریده‌اند و چرا ؟

بسیارخوب آنها تصویر توده‌های احمقی را آفریده‌اندکه‌باید به وسیله روشنفکران باهوش‌رهبری‌شوند ۰امادرحقیقت چیزی که‌اغلب با آن روبرو می شویم این است که روشنفکران‌وطبقات‌تحصیلکرده،جاهلترین و احمقترین بخش مردم هستند ۰ دلایل بسیاری برای این نکته‌وجود دارد که‌ازمیان‌آنهااین‌دودلیل‌پایه‌ای‌است :نخست اینکه‌به‌مثابه‌بخش باسوادجمعیت‌آنهادرمعرض‌انبوه‌تبلیغات‌قرارمی گیرند ۰ دلیل دومی هم وجود دارد که بسیار مهمتر و موثرتر است : آنها مدیران ایدئولوژیك هستند ، بنابراین باید تبلیغات را درونی و باور کنند ۰ بخشی از تبلیغاتی که آنها می گسترند این است که روشنفکران رهبران طبیعی توده‌ها هستند ۰ این نکته در بعضی موارد درست است ، اما در اغلب موارد درست نیست ۰

ایالات متحده‌جامعه‌ای است که به شدت از آن نظرخواهی می شود ۰ چراکه موسسات تجاری مایلند گرایشات مردم را بهتر بفهمند ۰بنابراین ما اطلاعات زیادی از گرایشات مردمی داریم ۰ گرایشاتی که‌با توجه به خاستگاههای مختلف اجتماعی ، به انواع گوناگون تقسیم می شود ۰هر سال موسسه‌نظر خواهی گالوپ ـ یك موسسه نظر خواهی بزرگ ـ از مردم می پرسد : شما فکر می کنید جنگ ویتنام " خطا " بود یا "اساسا غلط و غیراخلاقی " بود ؟ بالاتر از ۷۰٪ مردم معمولی‌می‌گویند : "اساسا غلط و غیر اخلاقی بود" ۰امادرمیان گروههایی که خود را " رهبران عقیدتی " مردم می نامند و کشیشها را هم در بر می گیرندتنها ۴۰٪فکر

می کنند که جنگ " اساساغلط و غیراخلاقی بود " • بررسیهای دیگری که در مورد روشنفکران نخبه‌صورت گرفته‌است نیزنشان‌می‌دهدکه‌اکثریت آنها جنگ را درهمه‌ءلحظات و حتی دراوج آن ، تنها به عنوان یك خطا ارزیابی می کنند • این غیرعادی نیست •

از آنجا که این روشنفکران بودند که در مخالفت با جنگ نقشی برجسته‌داشتندوسخنرانیهارا تهیه می کردند و مقالات را می نوشتند، ماممکن‌است دچاراشتباه‌شویم • در حقیقت آنها بخش کوچکی ازروشنفکران بودند • در جنبشهای مردمی معمولا ، فعالین موثر برای مردم یا تاریخ ناشناخته می‌مانند •

من فکر می کنم این‌حالت عمومیت بیشتری داردواین‌واقعیتی‌است‌که درسیاست اجتماعی و حیطه‌های فراوان آن کاربرد بسیاردارد •

**سئوال :** در قسمت پایانی ای که شما اینجا عرضه‌کردید ، دهکده های استراتژیك ویتنام مورد اشاره قرار گرفت •هرچندکه‌شما ازاین ترم‌مخصوص استفاده‌نکردید • من مدارکی داشته‌ام و نیز اخیراچیزی درباره‌ءموافقتنامه دفاع از سرزمینهای کوهستانی پرو خوانده‌ام که‌همین هدف را مطرح می کند • من ماه‌گذشته‌تجربه‌ءجالب زندگی در Pueblo de desarrollo یا دهکده‌ء مدل در شمال گواتمالا را داشتم که‌اساسا با هدف جذب مردم بی زمین در راستای سلب حمایت از چریکها و نیز از میان برداشتن - افرادی که ممکن بود در جنبش چریکی درگیرشوند ، برپا شده‌بود •اگر شما اطلاعاتی در این مورد دارید ، من مایلم بدانم این استراتژی برای نخستین بار کجا تحقق یافت و آیا با هدف مشابه در قسمتهای دیگر جهان هم تکرار شده است ؟

**جواب :** اجرای این سیاست به این شکل و یا اشکال دیگر ،تاریخی بسیار قدیمی دارد • به طور مثال ، بریتانیا از چیزی شبیه به این سیاست در جنگ بوئر درآفریقای‌جنوبی‌درآغاز قرن گذشته‌سود برد • نمونه‌ءمدرن آن پیچیده‌تر است • این سیاست جهت از بین بردن یك قیام دهقانی در مالای در سالهای ۱۹۵۰ ، وسیعابه‌کارگرفته‌شد و در دهه‌ء ۶۰،

در ویتنام و در واقع با استفاده از مشاوران انگلیسی انجام شد.

من از ترم رسمی دهکده‌های استراتژیك استفاده نکردم، بلکه از ترم " اردوگاه‌های کار " سود جستم که فکر می‌کنم برای ویتنام‌مناسبتراست. تلاش می‌شد که هفت ملیون نفر از مردم به اردوگاه‌هایی رانده شوند که با سیمهای خاردار محصور شده بود. اردوگاه‌هایی که ماموران امنیتی‌را قادر می‌کرد مردم را تحت کنترل خود داشته باشند و عناصر خطرناك‌را جدا کنند و بکشند. اما این روش در ویتنام موثر واقع نشد. طراحان این برنامه گله داشتند که قادر به دستچین کردن چریکها نیستند. به‌عنوان نمونه راجر هیلسمن* از متخصصین ویژه، ضد شورش حکومت کندی گفت که :روستائیان در اردوگاه‌های کار نمی‌توانند یك "انتخاب آزاد" داشته باشند ، چراکه تمامی کادرهای ویت‌کنگ به قتل نرسیده‌اند. این به "انتخابات آزاد" السالوادور شباهت بسیاری‌دارد. شمانخست اپوزیسیون را به قتل می‌رسانید،سپس‌انتخابات آزادبرگزارمی‌کنید. این‌همان‌نظراست.

این نظر همانطور که شما گفتید، توسعه پیدا کرده و پالوده شده است. یکی از این عملیات بزرگ در گواتمالا انجام شد. در آنجا مشاوران زیادی از بسیاری از کشورها و از جمله به شکلی آشکار از آرژانتین تحت تسلط ژنرالهای نازی و اسرائیل وجود داشتند. بخشی از مبارزه، ضد شورش ،قتل عام وسیع بود. بخش دیگر مبارزه اسکان دادن توده‌ها در اردوگاه‌هایی بود که "دهکده‌های مدل" خوانده می‌شد. در حقیقت می‌توانم نمونه‌های بسیار دیگری را نیز فهرست کنم.

به من اجازه بدهید فقط به یك نمونه، دیگر در بخش دیگری‌ازدنیا اشاره کنم. من به جنگ تیمور اشاره کردم : تجاوزاندونزی که به وسیله، ایالات‌متحده پشتیبانی می‌شد. قربانی یك سیب فاسد بالقوه بود. یك کشور فقیر و کوچك که پس از نابودی امپراطوری پرتقال استقلال به دست آورده بود و رفورمهای معتدل اجتماعی و توسعه، ملی را آغاز

---

*Roger Hilsman

کرده بود. این کشور ناگهان در معرض حمله، وحشیانه، اندونزی -که به وسیله، ایالات متحده حمایت و تسلیح می‌شد - قرار گرفت. حدود $\frac{1}{4}$ مردم به قتل رسیدند و تعداد زیادی از باقیماندگان در اردوگاه‌های محصور، یعنی مکانهایی که کنترل مردم ساده‌تر بود، جای داده شدند. برای یك دولت متجاوز این یك سیاست بسیار طبیعی است. و البته چنین دولتهایی به مرور یاد می‌گیرند که این سیاست را بهتر انجام دهند. می‌توان مطمئن بود که چنین چیزهایی در آینده نیز اتفاق خواهد افتاد.

**سخنرانی سوم**

**قلمروکوچك ما در اینجا**

طبیعی است که امروز مسئله‌ء اولیه‌ء شما آمریکای‌مرکزی است .من پیش از اینکه به این بحث بپردازم ،محدوده‌ء گسترده‌تری از مسائل‌را مورد بحث قرار دادم . هدف من این بود که روشن کنم آنچه ایالات‌متحده در آمریکای‌مرکزی انجام می‌دهد، به‌روشنی یکی از تجلیات تیپیك جنبه - های به‌واقع عمومی و دیرپای سیاست آمریکاست . فهم این جنبه‌هابربستر درك ساختارقدرت در ایالات‌متحده آسان می‌شود .این جنبه‌ها در اسناد محرمانه‌ء برنامه‌ریزی‌سطح عالی و حتی‌گفتار(دیسکورس ) عمومیتر توضیح داده‌شده‌است ، به‌شرطی که‌بدانیم چگونه محتوای واقعی آنها را از ظاهر زبانیشان استخراج کنیم . نکته‌ء بااهمیتتر اینکه، این جنبه‌ها در اسناد تاریخی نیز آشکارا ذکرشده است . رهبری سیاسی ایالات‌متحده به این نتیجه رسیده‌است که نصیحت " کبوترها " را دنبال کند، یعنی "ابهام " و شعارهای ایده‌آلیستی‌ای نظیر حقوق‌بشر،بالابردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه‌کردن را کنار بگذارد و در صورت لزوم جهت دستیابی به "اهداف ملی بی‌واسطه " و مهمترین آنها ،تضمین آزادی پنجم به شیوه - های خشن روی بیاورد .

به نظر من تنهازمانی می توانیم به درکی بایسته‌از آنچه که در آمریکای مرکزی می گذرد دست یابیم که این موضوع رادرچهارچوبی‌کلی‌تر مورد بررسی قرار دهیم • بسیار مهم است که‌در این مورد کاملا روشن باشیم و به خطاهایی همچون این فرض که‌وقایع جاری بازتاب روش برجسته‌ء جدیدی در صورتبندی سیاست ایالات متحده است ، دچار نشویم • نبایدبه‌این تصور دچار شویم که سیاست ایالات متحده نوعی " اشتباه " و یا " انحراف " است و می تواند با انتخاب یك رهبری جدید از طیف سیاسی‌ای که‌درواقعیت بسیارمحدوداست ، تصحیح شود• البته من قصد ندارم تفاوتهای احتمالی‌ای راکه‌دراین‌طیف وجود دارد ، نادیده‌بگیرم • این تفاوتها در واقع محدود است اما بربستر وجود دولتی با قدرت بی نهایت و منابع فراوان قهر، تغییرات جزیی می تواند برای مردمی که در مقابل اسلحه‌ها ایستاده‌اند ، به تفاوتهای کاملا پرمعنایی تبدیل شود •

من اکنون به آمریکای مرکزی و کارائیب بر می گردم ؛ به روایت مشاور جنگی هنری‌استیمسون * به "قلمروکوچك ما در اینجاکه هرگز مزاحم کسی نبوده است " •اواین عبارت را در سال ۱۹۴۴ دریك بحث خصوصی جهت پاسخ به این سئوال به کار برد که‌چرا ایالات متحده‌در - حفظ و گسترش سیستم منطقه‌ای‌اش و متلاشی کردن سیستمهایی که تحت تسلط دشمنان و رقیبان است ، مشروعیت دارد • من بطور ویژه‌بر تاریخ و مشکلات نیکاراگوئه‌که‌شما آگاهی بیشتری از آنها دارید ، متمرکزنمی شوم ، بلکه به‌منطقه به صورت کلی می پردازم •

این" قلمرو کوچك " مدتی طولانی تحت کنترل موثر ایالات متحده بوده است • بنابراین تاریخ و موقعیت فعلی آن اطلاعات زیادی درمورد ایالات متحده ، در اختیار ما می گذارد • آنگاه‌تصویرایالات‌متحده آشکار می شود • تصویری که‌تعمق در آن چندان لذتبخش نیست • منطقه‌آمریکای

---

*Henry Stimson

مرکزی ـ کاراییب یکی از بدترین لانه‌های وحشت جهان بوده‌است ۰منطقه‌ای کــه با گرسنگی گسترده ،کاربرده‌گونه‌در ابعاد وسیع و شکنجه‌وقتل عام توسط دولتهای دست نشانده، آمریکا همراه بــوده و منطقه‌ای که‌در آن هر نوع تلاش جهت تغییر ساختار با سرکوب و قهر ایالات متحده مواجه شده است ۰ این تصویر روشنی است که می تواند به ما آمریکای شمالیها اطلاعات زیادی در مورد خودمان و نهادهایمان بدهد ۰اگر واقعابخواهیم یاد بگیریم ، گرچه بسیاری از ما نمی خواهیم چراکه‌این درسها آنچنان‌است که نفهمیدنش آسانتر است ۰

چند هفته قبل شورای امــور نیمکــره‌ای ( COHA ) کـه دست ـ پخت واشنگتن است ، گزارش حقوق بشر سال ۱۹۸۵ را منتشر کرد ۰ ایــن شورا اعلام کرد که السالوادور و گواتمالا " از بدترین " حکومتهای‌آمریکای لاتین هستند ۰ بنابر گزارش شورا آنها " تنها دو کشوری در نیمکره‌هستند که مخالفین سیاسی خود را به شکلی گسترده و سیستماتیك ربوده‌انــد، کشته‌اند و یا شکنجه کرده‌اند " ۰ ایــن ششـمیــن سال متوالی بـــود کـه السالـوادور و گـواتـمـــالا مـوفـق مـی‌شـدنـد از طـــرف ( COHA ) به عنوان"بدترین دشمنان حقوق بشر نیمکره‌برگزیده‌شوند" ۰

در خلال این شش سال ، این دو حکومت مسئول مرگ نزدیك به‌صد و پنجاه هزار نفر از شهروندان خود بوده‌اند ۰ بسیاری از کشته‌شدگـــان شکنجه‌ای وحشیانه را تحمل کرده‌اند و یا قطع عضو شده‌اند ۰این‌حکومتها همچنین مسئول وجود دو ملیون پناهنده هستند ۰ ترور در گواتمالا " پس از به قدرت رسیدن وینیسیو سرزو* در ژانویه ۱۹۸۶ ،باهمکاری جوخه‌های مرگ‌که کشتارشان به واقع در هفته‌های اخیر افزایش یافته ، ادامه پیــدا کرده است ۰ رئیس جمهور جدید تصریح کرده است که کاری از دستش بر نمی آید چراکه " ما اداره کنندگان ورشکستگی و اندوه هستیـــم" ۰در السالوادور نیز کشتار ـ البته با تغییرات جزیی و مطابق‌باتکامل‌شرایــط ـ

---

*Vinicio Ccerezo

ادامه‌دارد . گروه‌های حقوق بشرگزارش می دهندکه اززمان انتخاب ـ پرزیدنت دارته در سال ۱۹۸۴ " اعدامهای بدون محاکمه افراد غیر نظامی ،کشتار به وسیله‌ء جوخه‌های مرگ ،"ناپدید شدنها"، دستگیریهای مستبدانه و شکنجه‌ءافرادی که مظنون به عضویت در اپوزیسیون ویا هواداری از آن بوده‌اند ، ادامه داشته است " . ماه‌گذشته عفو بین‌الملل بار دیگر مدارك قانع کننده‌ای منتشر کرد که‌برمبنای آن "ماموران حکومتی به‌طور مداوم زندانیان را شکنجه می دهند ، ناپدید ـ شدنها را باعث می شوند و به کشتار سیاسی جهت از میان بردن اپوزیسیون حکومت متوسل می شوند " . عفو بین الملل مطرح می کند که :" اکثر قربانیان ، غیر نظامیان ـ شامل زنان و کودکان ـ هستند . نظامیان در ماههای‌اخیر ، کارگران پناهنده،طرفداران اتحادیه‌ها ، کارمندان دانشگاه و دانشجویان را هدف دستگیری ،کشتار و شکنجه قرار داده‌اند " . در همین حال ، قربانیان جنگ هوایی و عملیات زمینی وحشیانه رو به افزایش‌اند .

آمبروز اوانز پریتچارد* ،خبرنگار اسپکتاتور* ،مجله‌ء محافظه‌کار انگلیسی ، دلایل تغییراتی را که در شکل قتل و شکنجه،دراین کشور دست نشانده ایالات متحده به وجود آمده است ، توضیح می دهد .او ـ گزارش می دهد که در السالوادور " پیشرفت " حاصل شده است .تعداد کشته‌شدگان کم شده و اجساد شب هنگام به شکلی خردمندانه به دریاچه ایلوپانگو* پرتاب می شود .تنها تعدادی از این اجسادبه‌سوی ساحل رانده می شود تا کسانیکه برای شنا می آیند ، بیاد داشته‌باشند که سرکوب هنوز ادامه دارد . این"پیشرفت " نتیجه این واقعیت است که " دیگر به جنگ نیازی نیست ".نخستین گام در جهت کشتاربدون تبعیض برداشته شده است : " جوخه‌های مرگ دقیقا همان کاری‌را

---

*Ambrose Evans-Pritchard *The Spectator

*Ilopango

مـی‌کـنـنـد که باید بکنند " آنـهـا اتحادیه‌ها و سازمانـهای توده‌ای را کـه ممکن است در آغاز این دهه یك شورش شهری را شروع کنند، گـردن می زنند • آنـها اکنون از سمت و سویی که مشاورین نظامی ایـالات متحده ترسیم کرده‌اند ، پیروی می کنند •ارتش - و در واقع ارتش وابسته به‌ایالات متحده - تاکتیکهای کلاسیکی‌را به کار می برد که‌ایالات متحده در انـهدام موفقیت آمیز مقاومت ویتنام جنوبی به‌کاربرد، یعنی "بیرون کشیدن غیرنظامیان از مناطق زیر نفوذ چریکهاو محروم کردن چریکهـا از ساختار حمایتی شان" • صدر مائو گفت : بدون دریا ( مردم )ماهیهـا ( چریکها ) نمی توانند زندگی کنند • بنابراین دریا باید خشك شود • روستاییان از حمله‌ هوایی -که به وسیله‌ بمبهای پانصدپوندی‌وخوشه‌-ای صورت‌می‌گیرد کـه " در جهات مختلف منفجر مـی‌شود " - مـی گریزند • آنگاه " نظامیان به دهکده‌ها می ریزند ، محصولات را مـی سوزانند ، موجودات زنده را می کشند ، خانه‌ها را ویران می کنند ،لوله - های آب را می بندند و حتی اجساد را در ویرانه‌هایی که‌ازخود بجامـی گذارند ،می‌کارند " • آمبروز آوانز پریتچارد چنین ادامه می دهد : "ارتش این ترفندها را درمدرسه‌ ضدشورش آمریکایی واقـع در پاناماو ایـالات متحده می‌آمـوزد • زمانی یك عضو جوخه‌ مرگ به یك گزارشگر ایالات متحده گفت که ما شیوه‌هایی همچون استفاده از چراغ جوشکاری بـرای سوزاندن زیر بغل وفوتبال را از شما آموخته‌ایم • اغلب زندانیـان سیاسی بر این نکته تاکید دارند که به وسیله‌ خارجیها - گاه‌آمریکاییها و گاه آرژانتینیها - شکنجه شده‌اند " •

یك نظاره‌گر دقیق می تواند دریابد که‌بدترین‌شقاوتهابه‌وسیله‌ گردانهای‌نخبه‌ای‌هدایت‌می‌شودکه‌به‌تازگی‌تمریناتشان‌رادرایالات‌متحده پشت سر گذاشتـه‌انـد • افسران السالوادوری‌ای که‌به شرکـت در جوخه‌های‌مرگ اعتراف‌کرده‌اند ، از دوران خدمت خود در سیـا و دوره‌های آموزشی شکنجه که زیر نظر ایالات متحده گذرانده‌انـد، سخنهاگفته‌اند• به هر رو اهمیت این حقایق نمی تواند در غرب فهمیده

شود .

در آمریکای مرکزی سازمان دیگری نیز برای کسب عنوان افتخارآمیز بدترین دشمن حقوق بشر در سال ۱۹۸۵، شایستگی داشت : کنتراها . COHA گزارش می‌دهد که کنتراها همچون سالهای قبل از پایگاه‌هایشان در هندوراس و کاستاریکا به نیکاراگوئه حمله می‌کنند . آنها یك " ارتش وابسته " را تشکیل می‌دهندوطرفداری مشتاقانه اشان از ایالات متحده حتی در اسناد داخلی نیز موردتایید قرار می‌گیرد (به نقل از بروس کامرون *وپن کمپل* ) . دستاورد آنها نه عملیات نظامی قابل ذکر، که تنها صدها ـ واگر نگوییم هزاران ـ قتل عام ، شکنجه و نقض عضو غیر نظامیان بوده است .

البته این تنها ابزار محدودتر آنهاست . در حقیقت مردم غیر نظامی برای محافظت از خود ،ارتشی به وجود آورده‌اند که مانع پیوند کنتراها با همتاهایشان در السالوادور و گواتمالا می‌شود . محققان حقوق بشر چکیده‌ای از اعمال وحشیانه گردآوری کرده‌اند که گاهگاهی در ایالات ـ متحده گزارش شده است ، آنگاه به سرعت فراموش شده وحتی چهره‌های سیاسی و روشنفکران بلندمرتبه ،غربی به روش معمول مدافعان ترور دولتی ، از آن به مثابه " تبلیغ " یادکرده‌اند . به نظر نمی‌رسد بسیاری از گزارشگران عمده ، ایالات متحده بتوانند در جهت کشف این وحشیگریها گامی بردارند . هر چند که خبرگزاریهای خارجی برای تحقیق در این مورد ،بیش از گروه‌های تحقیق حقوق بشر مشکل ندارند ،یك مقام برجسته ، وزارت خارجه به طور خصوصی تایید کرد که ایالات متحده در این مورد " سیاست جهل بین‌المللی " را دنبال می‌کند . همانگونه که همه ، رسانه‌های ایالات متحده چنین می‌کنند .

این سه قهرمان نقض حقوق بشر ، تنها به قتل معمولی مبادرت نمی‌کنند، بنابراین روشن است که آمار تصویرواقعی رامنتقل نمی‌کند . تصویر

*Bruce Cameron

*Penn Kemble

واقعی السالوادور را جمجمه‌ها و اسکلتهایی که‌در گورهای دسته‌جمعی - ال پلایون * دیده می‌شود ، به دست می دهد ۰ تصویر واقعی راپس‌از عبور ارتش می توان دید : با نگاه به زنانی که ازپا آویزان شده‌اند و با دیدن سینه‌های بریده‌شده و صورتهای پوست کنده‌اشان و خونی که از تنشان می رود تا بمیرند ۰ تصویر واقعی در نیکاراگوئه‌را از زبان یك کشیش آمریکای شمالی که شاهد ماجرا بوده است می توان شنید ۰ او از- دختری چهارده‌ساله‌سخن می گوید که توسط کنتراها مورد تجاورز قرار گرفت ؛ آنگاه گلویش بریده شد وسر بریده‌اش برای ارعاب سایرین بر روی یك چوب بلند قرار گرفت ۰ و این نمونه‌ای بسیار تیپیك است ۰ در مورد گواتمالا " با توجه به گزارشاتی که چند تن ازبازماندگان حمله، ارتش به شهرستان کوییچه * ارائه‌کرده‌اند ، می توانیم تصویری احتمالی به دست بیاوریم ۰ در آنجا ارتش وارد یك دهکده شد ، کاخ دادگستری را محاصره کرد ، مردم را گردن زد ، به زنان تجاوز کرد و آنگاه کودکان را با کوبیدن سرشان به صخره‌های رودخانه‌ای در آن نزدیکی ، کشت ۰ این شقاوت ویژه و البته کاملا تیپیك در زمان حکومت ژنرال ریوس‌مونت * ، صورت گرفت ۰ مردی که به گفته، پرزیدنت ریگان به‌تمامی‌وقف دموکراسی بود و به غلط به دست داشتن در شقاوت متهم شده بود ۰ ریگان به همراه کسانی چون جین کریك پاتریك * ، الیوت آبرامس * و دیگر پارتیزانهایی‌که‌مسئول‌قتل‌عام‌وترورهای‌وحشیانه‌بودند، در اینمورد به مردم اطمینان می داد ۰

این سه برنده، عنوان " بدترین نقض کنندگان حقوق بشر " ازپل‌پوت‌نیزپیشی گرفتند ۰ واقعیتی که برای آمریکای شمالیها که از حقایق دوربوده‌اند تعجب برانگیز است ۰ آنها متحدان

---

*El Playon

*Quiche

*Rios Montt

*Jeane Krikpatrick

*Elliott Abrams

ایالات متحده هستند ۰ کنتراها و السالوادور به سادگی وابسته‌به‌ایالات متحده‌اند ،اما برای کشتار در گواتمالا می بایست دولتهای قتل عام کننده ـ آرژانتین تحت تسلط ژنرالهای نئونازی ، اسراییل ودیگران ـ فراخوانده می شدند ۰ چرا که کنگره برای حکومت ایالات متحده محدودیت به وجود آورده بود و این حکومت نمی توانست در قتل عامی که در پیش بود ، آنگونه که می‌خواست شرکت کند ۰ به تلفات ذکر شده، باید پنجاه هزار نفری را که در آخرین انتقامجویی گارد ملی سوموزادر ۱۹۷۸ـ۷۹ کشته شدند ، اضافه کنیم ۰ بر خلاف بسیاری ازافسانه‌های جاری ، حکومت کارتر * ،سوموزا * راتا پایان خونینش وتا هنگامیکه روشن شد او دیگر نمی تواند باقی بماند ، حمایت کرد ۰دراین نقطه ایالات متحده کوشش کرد که گارد ملی را به شکلی دست نخورده و مؤثر در قدرت نگهدارد ۰ یعنی همان سیاستی که در جریان سقوط دیکتاتوری رومرو در السالوادور در همان سال به صورت موفقیت‌آمیزی پیش‌برده‌بود ۰هنگامی‌که‌این‌تاکتیك در نیکاراگوئه شکست خورد ، ایالات متحده خیلی زود بازسازی گاردملی رابه‌مثابه‌یك‌ارتش‌وابسته،درپایگاه‌ـ های هندوراس وکاستاریکا آغاز کرد ۰ ارتشی که به‌روایت یك "جمع بندی اطلاعاتی هفتگی " که به صورت "محرمانه‌توسط" آژانس‌اطلاعاتی دفاعی پنتاگون منتشر می شود ، (مطرح شده در ۱۶ جولای ۱۹۸۲وافشاء شده در ۱۹۸۴) یك نیروی تروریستی بود ۰

تعهد ایالات متحده به اعمال تروریستی در آمریکای مرکزی موضوع ناچیزی نیست ۰ هزینه‌ءاین عملیات تنهادرسال ۱۹۸۵ ، با محاسبه همه مسائل‌به ده بلیون دلار بالغ می‌شد ، یعنی بیش از بودجه‌ءملی‌پنج دولت آمریکای مرکزی ۰

این آمار به ما آمریکای‌شمالیهاچیزهای‌زیادی‌درمورد خودمان یاد می دهد ، و یا یاد خواهد داد اگر بخواهیم یاد بگیریم ۰

---

*Carter *Somoza

اجازه دهید بیش از این در این لانه‌های وحشت پرسه نزنیم و به سئوال اساسی‌مان بپردازیم: پشت این سیاستهای کاملا سیستماتیك چه چیزی پنهان است ؟
من در دو سخنرانی اول یك پاسخ عمومی به این سئوال دادم ، اما اجازه بدهید سئوال را در حیطه‌ای دیگر یعنی بر مبنای " توضیحات رسمی " طرح و بررسی کنم ۰

پرزیدنت جان اف کندی به این سئوال پاسخ داد ۰ او گفت ایالات‌متحده همواره " یك رژیم دموکراتیك محبوب " را ترجیح خواهد داد، اما - و این یك اما ی بزرگ است - اگر خطر یك "کاسترو" * وجود داشته باشد، آنگاه ما همیشه از یك " تروخیلو" * حمایت خواهیم کرد ۰ پس سئوال به این شکل تغییر پیدا می کند : چه‌چیزی دقیقا " یك کاسترو است ؟ ما خواهیم دید که یك " کاسترو" لزوما یك کمونیست - با توجه به‌تصوری که از معنای این ترم وجود دارد - و یا یك " متحد روسیه" نیست ،بلکه مقوله پهناورتری را در بر می گیرد ۰

من مستقیما به توضیح دقیقتر این موضوع بسیار اساسی مبادرت خواهم کرد ۰پاسخ به اینکه منظور کندی از "تروخیلو" چیست ،ساده‌است ۰ تروخیلو دیکتاتور وحشی و شکنجه‌گر جمهوری دومنیکن بود که با حمایت ایالات متحده به قدرت رسیده بود و به مدت سی سال و تا زمانی که ایالات متحده به سمت مخالفت با او چرخید ، به شکنجه ، قتل عام و غارت مشغول بود ۰ چرخش به سمت مخالفت با او ، هنگامی صورت گرفت که غارتهایش شرکتهای ایالات متحده و نخبگان محلی همکار آنها را نیز شامل شد و بهره‌برداریهایش اندك اندك در تقابل با سایر عملیات تروریستی ایالات متحده درمنطقه قرار گرفت ۰

در حقیقت جمهوری دومنیکن به مثابه یك نمونه روشن کننده به‌ما کمك می کند تا به این سئوال پاسخ دهیم که " کاسترو" چیست ؟

---

* Castro

* Trujillo

اولین تفنگدار در سال ۱۸۰۰ در دومنیکن پیاده‌شد • به‌هرتقدیر دخالت جدیتر ایالات متحده در قرن حاضر و در دوران حکومت پرزیدنت وودروویلسون ، رسول بزرگ خود مختاری انجام شد که‌این نکترین را به وسیله تجاوز به هیسپانیولا و بسیاری ازنقاط دیگر ، مورد ستایش قرار داد • جنگجویان او تقریباشش سال در جمهوری دومنیکن جنگیدندتا "داگوهای *لعنتی " (نامی که رئیس جمهور سابقش تئودورروزولت به آنها داده بود ) رامطیع‌کنند • این جنگ ضد شورش تبهکارانه اساسا از تاریخ آمریکا ناپدید شده است • اولین بررسی تحقیقی جدی در مورد این موضوع ، پس از شصت سال در سال ۱۹۸۴ ، توسط بروس کالدر صورت گرفته تصادفی نبود که این بررسی انجام شد • اکنون دوران دوباره‌سربرآوردن نگرانی در مورد " قلمرو کوچك ما در اینجا " بود • دورانی که به نظر می رسید کنترل بر شرایط در حال ضعیف‌شدن است وآزادی پنجم با تهدید های بیشتری مواجه می شود •

کالدردخالت ایالات متحده را به عنوان "سیاستی نه‌عاقلانه و نه عادلانه و به مثابه سیاستی که اساسا گره‌ای از مسائل نمی گشاید " ارزیابی می کند • او معتقد است که نتایج این سیاست سخت برای مردم بومی و سودمند برای شرکتها ، " غیر قابل انتظار" بود • درباره این تفسیر هرنظری می توان داشت ، اما او حقایقی را توضیح می دهد که در افسانه‌های استانداردی که در مورد خیرخواهی ایالات متحده در تاریخ عمومی و روزنامه‌های سیاسی درج می شود ، جایی ندارد • ویلسون به دومنیکن هجوم برد تا حکومت قانونی را از میان بردارد و کنترل اقتصادی ونظامی ایالات متحده‌برملت حادثه‌جورا تضمین کند • کالدر ادامه‌می دهد

---

*Dago:

نامی که به طور کلی به اسپانیولیها اطلاق می شود ، امروزه به طور کلی نژادهای لاتین به این نام نامیده می شوند • این لفظ‌بیشتربرای تحقیر به کار برده می شود •

که تفنگدارن "باتوجه‌به معیارهای دومنیکن اغلب رفتاری‌حیوانی داشتند "، آنها کشتند ، دهکده‌ها را ویران کردند ، شکنجه‌کردند ، جهت تهیه‌نیروی کار ارزان برای کشت شکر، اردوگاه‌های کار برپاکردند و به طورکلی سرکوبی وحشیانه را به پیش بردند • نتیجه نهایی این بود که یك چهارم زمینهای کشاورزی در اختیار کمپانیهای شکر ـ که غالباًمتعلق به ایالات متحده‌بود ـ قرار گرفت ، در حالیکه مردم در محرومیت و فقر فرو رفتند •

البته این اعمال‌به‌شکلی‌قاطع‌تنهابرای " دفاع از خود" انجام می شد • در آنزمان هیچ بلشویکی در آنجا نبود تا تهدیدی برای امنیت ملی باشد ، بنابراین ایالات متحده اساسابرای " دفاع ازخود "بر علیه‌تاتارها درگیر شد •این‌موضع بر یك سنت طولانی استوار بود که می توان رد ـ پایش را در " دفاع از خود " در مقابل"سرخپوستان‌وحشی " (نامی که بیانیه‌ٔاستقلال‌به‌سرخپوستان‌می‌دهد )، جستجوکرد • اسناد همچنین " دفاع از خود " در مقابل اسپانیاییها وبریتانیاییهادرقرن نوزدهم که کشتار و تبعید مردم بومی را در در خلال فتح قلمرو ملی ضروری کرد ،" دفاع از ـ خود " در مقابل حمله‌ٔ مکزیك ( حمله‌ای که در خود مکزیك صورت گرفت وباعث شدبیش‌ازیك‌سوم‌خاك مکزیك به‌ایالات‌متحده ضمیمه شود ) " دفاع از خود " علیه راهزنان فیلیپینی که به گفته‌ٔخشمگینانه پرزیدنت مك کینلی* "به حق حاکمیت ما تجاوزکرده بودند "،" دفاع از ـ خود " در مقابل " تجاوز داخلی ویتنام جنوبی " در دهه ۶۰ و غیره و غیره را در بر می گیرد •

در سال ۱۹۱۹ ، رئیس جمهور دومنیکن هنری کوئز *که باحمایت تفنگداران به قدرت رسیده بود به کنفرانس ورسای رفت تا حق خود مختاری‌ای‌رامطرح‌کندکه‌ویلسون مدعی‌دفاع از آن بود • ویلسون موفق شد مسئله بررسی هژمونی ایالات متحده در " قلمرو کوچك ما دراینجا " رااز دستور کنفرانس ورسای خارج کند • هنری کوئز تنها کسی نبود که

---

*President McKinley

*President Henriquez

می بایست معنای واقعی " سخن متعالی " ویلسون را بیاموزد ۰به‌گفتهٔ یك مورخ،یك ویتنامی جوان و ناسیونالیست تلاش کرد که خود را به ویلسون برساند و عرضحالی را به او بدهد که در آن تقاضا شده بود " نماینده‌ای دائم از بومیها برای پارلمان فرانسه انتخاب شود تاپارلمان را از آرمانهای ملی آگاه کند " ، اما گارد تفنگدار ویلسون او را "همچون ـ یك طاعون " کنار زد : مرحله‌ای مهم در تعلیم و تربیت مردی که‌بعدها با نام هوشی مین شناخته شد ۰

مهاجمین ،گارد ملی دومنیکن را به عنوان میراث خود باقی ـ گذاشتند و اندکی بعد دیکتاتوری فرمانده ۰ آن یعنی‌رافوئل تروخیلو را بر دومنیکن مسلط‌کردند ۰ رافوئل تروخیلوکه در سال ۱۹۱۹ به‌گارد ملی پیوسته بود در سال ۱۹۳۰، با یک کودتای نظامی به‌قدرت رسید ۰ تقریبا تا سی سال همه چیز دقیقا خوب بود ۰ پس از انجام اعمالی‌نظیر کشتار بیست هزار هاییتی در طول یکماه در سال ۱۹۳۷ ورفتاربربرمنشانه، مداوم‌باخود دومنیکنیها ، تروخیلو توسط مقامات ایالات متحده‌به عنوان یك رهبر دورنگر تحسین شد ۰ تروخیلو "مسئول‌کارستبرگ ترقی دومینکن" بود ۰ یك چهره برجسته که بعدها به سمت سفیر کندی در OAS منصوب شد،اعلام‌کرد که :"این تروخیلو بود که‌روابط تجاری بین دومنیکن و سایر ملتهای آمریکایی را به اوج رساند " ۰ ودر ضمن سرمایه‌گذاران ایالات متحده را ثروتمند کرد !

در اواخر دهه ۰ ۱۹۵۰ ، فساد تروخیلواندك اندك به آزادی پنجم دست‌اندازی می‌کرد۰ او بیش از سه چهارم اقتصاد کشور را در جهت‌منافع خودش به کار گرفته بود ۰ او داشت ثابت می کرد که در مقابل کوششهای حکومت آیزنهاور و کندی ـ که مشغول جلب داوطلب از میان دولتهای آمریکایی جهت جنگ صلیبی با کاسترو بودند ـ یك مانع است ۰اودرسال ۱۹۶۱ ،احتمالا با همدستی سیا،ترور شد * ۰ انتخابات دموکراتیك ،برای

---

*مراجعه کنید به "بحران دومنیکن "،ضمیمه ۰ یك ،اثر پیرو گلیس (بالتیمور :دانشگاه جان‌هاپکینز، ۱۹۷۸ )۰

اولین بار درسال ۱۹۶۲ انجام‌شد وخوان‌بوش *به‌ریاست‌جمهوری‌برگزیده شد ۰ او اساسا یك لیبرال نوع کندی بود ۰ حکومت کندی تلاش کرد اورا ساقط‌کند و به‌این جهت کمکهای ایالات متحده ـ به‌جز در مورد خونتا* که در اثر انتخابات دموکراتیك کنار گذاشته شده‌بود ـ خاتمه یافت ۰ سفارت ایالات متحده‌خواستار آن شد که ساختار ارتش‌تروخیلوکاملا دست‌نخورده بماند ، یعنی دقیقا همان چیزی که کارتر تلاش کرد پس ازسقوط سوموزا انجام دهد و همان چیزی که چندماه بعد در السالوادور انجام‌داد ۰ حوادث بعدی همه چیز را روشن می کند ۰ ایالات متحده مانع اخراج افسران‌تروخیلوورفورم‌درارتش شد و به این ترتیب وقوع یك‌کودتای نظامی راتضمین کرد ۰ بوش تنها می توانست به وسیله بسیج حمایت مردمی وبا رفورمهای عمیق اجتماعی از کودتا جلوگیری کند ۰ حکومت کندی‌ازرفورمهای‌کشاورزی‌وایجادسازمانهای‌کارگری‌جلوگیری‌کرد ۰ این دومی با کمك رهبران کارگری ایالات متحده که‌در اکثر جهان‌رکوردی ملال انگیز در فعالیتهای ضدکارگری دارند ، صورت گرفت ۰ایالات متحده به‌تماس با افسران تروخیلو ادامه داد ۰ سفیرکندی جان بارتلو‌مارتین *گله کرد که به‌عنوان یك خارجی تهدید می شود ،درحالیکه‌حکومت گذشته "به‌من به‌عنوان یکی از اعضایش می نگریست " و دستورالعملهای سفارت راانجام می داد ۰ بوش با فساد جنگید و از آزادی‌های‌مدنی‌دفاع کرد ۰ این‌دومی‌به‌شکل ویژه‌ای از نظر لیبرالهای کندی ظالمانه بود ، چراکه معنایی جز این نداشت که " مارکسیستها " وکمونیستها "ازحقوق مدنی برخوردارندواین توهینی آشکار وغیرقابل تحمل به " دموکراسی " بود ۰ او به سرکوب پلیسی خاتمه‌داد و در جهت آموزش کارگران و دهقانان در راستای مشارکت دموکراتیك ،گامهایی برداشت و به این ترتیب برمبنای درك ایالات متحده یك " بحران دموکراسی " را باعث شد ۰ اوهمچنین یك بازسازی اقتصادی را در جهت تامین نیازهاو خواستهای داخلی‌بنیان

*Juan Bosch *John Bartlow Martin

*Junta

گذاشت . به گفته سفیر مارتین ، ما آشکارا مجبور بودیم " بگذاریم او برود " .

کودتای نظامی گریزناپذیر در سال ۱۹۶۳ انجام شدوحکومت جدیدکمی بعد توسط حکومت ایالات متحده ـ که این کودتا را کاملا پشتیبانی کرده بود ـ به رسمیت شناخته شد . جان کنیپرس بلاک** در بررسی اخیرش از جمهوری دومنیکن مطرح می کند که CONTRAL ، اتحادیه کارگری ای که به وسیله رهبری کارگری ایالات متحده پایه گذاشته شده بود و با وجوهی که حکومت ایالات متحده دراختیارش می گذاشت . در هماهنگی کامل با سرمایه خصوصی عمل می کرد ، ازحرکت "میهن پرستانه" نیروهای ارتشی درساقط کردن بوش تجلیل کرد . پیش ازاین CONTRAL از نیروهای ارتشی خواسته بود که "از کشور در مقابل چیزی که به نظر می آید تهدید کمونیستی باشد ، دفاع کنند" .

کول بلاسیر* مورخ ، عنوان می کند که "ایالات متحده در هدف حفظ بوش به مثابه رئیس جمهور منتخبی که قرار بود سبب انتقال کشور به یک سیستم دموکراتیک شود ، شکست خورد " . " هدف اعلام شده ایالات متحده مبنی بر ترویج دموکراسی ، تابع منافع عظیم عمومی وخصوصی ایالات متحده بود و به ویژه تابع منافع سرمایه گذاران وتاجران این کشور " . عبارت آخری توصیفی دقیق است وعبارت پیش ازآن بار دیگر قواعد سیستم ایدئولوژیک را بازمی تاباند . " هدف حفظ بوش " همانقدرواقعی بود که هدف وودرو ویلسون از برقراری دموکراسی و خودمختاری درجمهوری دومنیکن در چهل سال پیش .

نتیجه سرنگونی حکومت لیبرال ـ دموکراتیک بوش ، سقوط اقتصادی ، بازگشت فساد و سرکوب و پایان قاطع " بحران دموکراسی " و تهدید آزادی پنجم بود . همه چیز یک بار دیگر خوب بود . هیچ اعتراضی ازسوی حاکمان نیمکره برنخاست و اندک نگرانی قابل رویتی نیز در دیگر نقاط جهان مشاهده نشد .

---

**Jan Knippers Black

*Cole Blasier

کوتاه سخن آنکه ، بوش یکی از آن "کاستروهایی "بود که ایالات ـ متحده می بایست باحمایت از یك "تروخیلو" با آنها مخالفت میکرد. او یك کمونیست نبود ، اما یك دموکرات لیبرال بود که به دموکراسی ـ رفورمیستی سرمایه‌داری اعتقاد داشت . دموکراسی با معنایی که پاسخ به نیازهای داخلی را در برنامه داشت . رژیم او یکی از آن رژیمهای ناسیونالیستی ای بود که "منافع ملی" غلط را در نظر می گیرند . به این ترتیب او برای برادر بزرگ غیرقابل تحمل بود .

داستان ادامه دارد . در سال ۱۹۶۵ یك کودتای طرفدارقانون اساسی تلاش کرد بوش ، رئیس جمهوری قانونی منتخب را به دفترش برگرداند . بیست وسه‌هزار تفنگدار ایالات متحده‌برای‌مقابله‌با تهدیدی که‌متوجه « ثبات " بود ،تحت بهانه هایی چنان مضحك که‌شایسته اشاره نیست ،به دومنیکن گسیل شدند . آنها بر علیه نیروهای طرفدارقانون اساسی جنگیدند و سپس به حالت منفعل ایستادند تا ارتش دومنیکن ـ که تفنگداران نجاتش داده بودند ـ به قتل عام غیرنظامیان بپردازد .حکومت ایالات متحده توضیح داد که دخالتش در این مرحله ، بیطرفی ایالات متحده را نقض می کند .

دراین‌زمان ،پیامدهابسیارسخت‌تربود: جوخه‌های مرگ ، شکنجه ، قحطی توده‌ای ،مهاجرت صدهاهزارتن ازمردم به‌ایالات متحده‌و افزایش موقعیتهای شگفت انگیز برای سرمایه‌گذاران ایالات متحده که‌بخش اعظم باقیمانده ، کشور را خریدند . سرمایه‌گذاریها به وسیله شرکت بزرگ گلف و وسترن* که نفوذ بسیاری در حکومت ایالات متحده‌داشت و فروش سالانه‌اش تولید خالص ملی جمهوری دومنیکن راپشت سرمی گذاشت ، هدایت می شد . گلف و وسترن قسمت اعظم اقتصاد داخلی ،زمینهای کشاورزی ، تولید شکر و سایر محصولات صادراتی را در دست داشت ، در حالیکه میزان مصرف مواد غذایی در داخل افول می کرد . تولید شکربه‌شکرانه نابودی اتحادیه‌های مستقل و استفاده‌از هاییتیهای‌گرسنه‌ای که‌یابه‌وسیله

*Gulf & western

دیکتاتور هایتیی کرایه داده می شدند ، و یا از فقر افسانه‌ای سرزمینشان می گریختند تا همچون بردگان واقعی کارکنند ، به‌شدت سودآور بود ٠

درسال ١٩٧٠ میزان قتل‌عامهای سیاسی بالاتر از زمان تروخیلوبود ٠ کشور رشد اقتصادی نشان می داد ، در حالیکه دستمزدها در دهه هفتاد سقوط‌کرد وکارگر " ساکت شده " هرگز نتوانست موقعیتی را بازیابد که در سالهای بوش اندك اندك به دست می آورد ٠ موانع‌قانونی مالکیت خارجی بر زمین از میان رفت وکمکهای مالی ایالات متحده، اجرای طرحهای زیربنایی در جهت منفعت سرمایه‌گذاران و پیش‌ازهمه سرمایه‌گذاران آمریکای شمالی راموجب شد ٠

در کشوری که مطلقا روحیه باخته بود و به شدت تحت تسلط نیروهای امنیتی و شرکتهای ایالات متحده قرار داشت و به هنگامیکه ایالات متحده بر آن بود که " انتخابات آزاد " وحتی انتخاب سوسیال دموکراتها را تحمل کند ،همه٬ امکانات انجام رفورم اجتماعی و یا برپایی دموکراسی بپایان رسیده بود ٠ فاجعه٬ اقتصادی ادامه پیدا کرد ٠ در سال ١٩٨٥ ، کنفرانس‌اسقفهای دومنیکن هشدار داد که : " درنتیجه٬بحرانی‌که‌کشور را در طول سالها فراگرفته است ، بنیادهای جامعه٬دومنیکن در حال فروریختن است " ٠"فقر غیرعادلانه وغیرانسانی"اکثریت مردمی رادر بر گرفته است که ٩٠٪ آنها بر مبنای آمار دفاتر بانك مرکزی ، از سوء تغذیه رنج می برند ٠ اسقفها مطرح کردندکه : "این توسعه نیافتگی وفقر ناشی از حوادث نیست ،بلکه پیامد واقعی ساختارهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی است " ٠ یعنی ساختارهایی که برمبنای دخالتهای ایالات متحده و در راستای اطمینان از اینکه ثبات مورد تهدید نیست ،پایه‌ریزی‌وحفظ شده‌بود ٠در سالهای آخر دهه٬ ١٩٧٠ ، در نتیجه بحران عمومی اقتصاد جهانی ، اقتصاد مصنوعی دومنیکن شروع به‌فروپاشی کرد ٠ رهبری سیاسی سوسیال دموکرات که بازتاب رنگ پریده٬سالهای بوش بود ، ضمن آنکه اجرای برنامه‌هایی را که ممکن بود برای بخشهای اجتماعی فقیر و محروم مفید باشد ، متوقف می کرد ، به وسیله٬گسترش

بوروکراسی و پرداخت رشوه‌به‌ارتش - برای جلوگیری از کودتای نظامی - به بحران اقتصادی پاسخ داد . با رشد قیمتها ونزول استانداردهای‌زندگی که‌ناشی‌ازشرایطی‌بود که به وسیلهٔ صندوق بین‌المللی‌پول ( IMF ) تحمیل شده بود ، شورشهای‌مردمی افزایش یافت . این شورشها، درسال ۱۹۸۴ ،منجربه‌کشته‌شدن‌صدها تظاهرکننده‌توسط‌نیروهای‌نخبه‌ای شد که در ایالات متحده آموزش دیده بودند . اندکی بعد حکومت ریگان خرید شکر از دومنیکن را قطع کردو این‌برای‌کشوری‌که‌هر نوع امیدبه‌توسعهٔ مستقل‌راازدست داده‌بود و اکنون‌به‌بازارهای آمریکا وابستگی داشت، انفجاری بزرگ بود .

هر حکومتی در جمهوری دومنیکن ، در بهترین حالت نیز اکنون کار کمی از دستش بر می آمد . همصدا با جمعبندی دقیق جان بلاك از موقعیت باید گفت :"اگر حکومتی از پارامترهایی که توسط IMF، ایالات متحده ، منافع مسلم سرمایه‌داران و نیروهای ارتشی ترسیم شده است فراتربرودوبخواهد به‌نیازهای فوری‌اکثریت فقیر پاسخ‌بدهد،به طرف خطر سرنگونی حرکت کرده است" . این درس روشن تاریخ است در این گوشهٔ " قلمرو کوچك ما " .

این نمونه در ایالات متحده به عنوان یك موفقیت عظیم و حتی به مثابه دلیلی بر اثبات خیرخواهی ایالات متحده نگریسته می شود . هنگامیکه ویلسون‌تفنگداران‌ارتش‌رادر دومنیکن پیاده‌کرد ، دانشمند سیاسی معتبر هاروارد ، ساموئل هانتینگتون *،از این عمل درفصلنامه پلتیکال ساینس* ، با اطمینان - دفاع کرد : " هیچ دومنیکنی‌ای نمی - تواند تردید کند که این‌کشوردرسال ۱۹۲۲ نسبت به‌سال ۱۹۱۶،برای‌زندگی بسیارمناسبتربود . ایالات متحده خودراشایستهٔ سهم شیر می - داند ، چراکه به توسعهٔ‌نهادهای دموکراتیك در جمهوری دومنیکن یاری رسانده است " . او ادامه می دهدکه یك نمونه درخشان ازچگونگی "تاثیر سراسری قدرت آمریکا بر دیگر جوامع این‌است که توانست

---

*Samuel Huntington *Political Science Quarterly

آزادی ، پلورالیسم‌ودموکراسی را پیش‌ببرد" • دیگر چهره‌های برجسته‌نیز برای این تجربه‌ٔدراز مدت ، یعنی برای چیزی که‌آرتورشلتربینگر* موخ آن را به عنوان " برنامه‌ٔعمومی ما برای حسن نیت‌بین‌المللی" توصیف‌می‌کند،ناقوس‌را همینگونه به صدا در آوردند •
اما سیستم مغزشویی به چنان شکل موثری اعجاز کرده‌که‌محققان ایالات متحده به طور مداوم از گرایشات ملیتهای گرفتار تاریکی جهل‌شوکه‌شده‌اند • درآوریل ۱۹۸۱ حضورناوگان ایالات‌متحده‌که جهت یك "ملاقات حسن‌نیت" و به یاد پیاده‌شدن تفنگداران درسال ۱۹۶۵، در خشکی پهلو گرفت ،موجب برپایی‌موجی‌ازتظاهرات ،کشتارهاوشقاوتهای پلیسی شد • خبرنگار نیویورك تایمز گزارش می دهدکه‌دریك‌کنفرانس خبری که به‌وسیله‌ٔ دریاسالار ملاقات‌کننده جهت تاکید بر " تهدید عمومی "ای که از جانب شوروی متوجه ایالات‌متحده و دومنیکن بود،بر پا شده بود، یك خبرنگار دومنیکنی مطرح کرد که شوروی‌هرگز به دومنیکن تجاوز نکرده ، حال آنکه ایالات متحده دوبار به چنین کاری مبادرت کرده است " • خبرنگار نیویورك تایمز اضافه می کند که"شدت مخالفت با ملاقات حسن نیت ، برای رهبران دومنیکن و مقامات ایالات متحده تعجب برانگیز بود " • اما او درباره‌ٔ نقش ایالات متحده در خلق فقر وبینوایی‌ای که در همسایگان‌خودمشاهده‌می‌کرد،چیزی نمی‌گوید • او دومنیکنی‌ها را چنین می بیند : " کسانی که خانه‌هایشان با پوسترهای بانکی کمشو، تزئین شده است " • و این‌درمقابل سالها دلنگرانی‌وتوجه ایالات‌متحده ، واکنشی غیرقابل توضیح بود •

شاید تاریخ دخالت ایالات متحده در جمهوری دومنیکن یك‌انحراف و خروجی از چهارچوب اصول ایالات متحده و هنجارهاو رفتاربین‌المللی است و بنابراین‌نمونه‌ٔ مناسبی برای ارزیابی این اصول و هنجارها نیست • ما می توانیم‌بابازنگری‌دیگر نقاط در"قلمرو کوچك ما‌دراینجا که هرگز مزاحم کسی نبوده است " این تصور اشتباه رابه‌سرعت رهاکنیم •

*Arthur Schlesinger

بهمن اجازه بدهید به چند نمونه نگاه کنم .

پرزیدنت ویلسون تفنگدارنش را به‌هاییتی نیز فرستاد .آنها در آنجا جنگی ضدشورش را برعلیه "کاکاسیاه‌ها " ـ ترمینولوژی رایجی که در همه سطوح ، از مقامات عالیرتبه‌تا سربازان صحرائی مورد استفاده قرار می‌گرفت ـ برپاکردند . جنگی که حتی از جنگ در جمهوری دومنیکن همسایه‌نیز وحشیانه‌تر بود ، جنگی که از یك نژادپرستی تبهکارانه الهام می‌گرفت و منجر به قتل عام ، نابودی و بازبرپایی واقعی کار برده‌وار شد وجنگی که بعداز بیست سال اشغال نظامی باردیگر کشور را در اختیار گارد ملی قرار داد وبه دیکتاتوری دووالیه در دهه ۱۹۵۰ منجر شد . " پاپادوك " * و جانشینش " بیبی دوك " * که در سال ۱۹۷۱ به‌قدرت رسید، با کمك یك ارتش خصوصی که‌تونتوس ماکوس* نام داشت ،قدرت را حفظ کردند . رئیس تبعیدی مرکز حقوق بشر هاییتی اعتقاد دارد که این ارتش تنها در حکومت "بیبی دوك " ، صد هزارنفر را به روش نیروهای امنیتی السالوادورو ـ گواتمالا به قتل رساند . همهء اینها مطمئنا برای ایالات متحده‌آشکار ـ بود . دلایل معتبر نشان می دهد که ایالات متحده این نیروها را تربیت کرده بود ؛ نیروهایی که با بخشهای تجاری هاییتی و ایالات متحده در راستای تشدید فشار کمپانیها برکارگران همکاری می کردند .هیئت نظامی ایالات متحده جانشینان بیبی دوك را نیز آموزش می‌دادوتجهیز می‌کرد . این جانشینان گروههای ارتشی سریعی بودند که لئوپارد *خوانده می شدند و وظیفه‌اشان اجرای " دووالیه‌ایسم بدون دووالیه" ـ در صورت فروپاشی رژیم مورد حمایت ایالات متحده ـ بود . بنابر آمار بانك جهانی درهاییتی ،سه‌هزاروهشتصدفامیل صاحب ۸۰٪ ثروت ملی این کشور حدودا شش ملیونی هستند ، ۸۷٪ از کودکان از سوءتغذیه‌رنج می برند ، ۸۲٪ از مردم کشور بیسوادند ، ۶۰٪ از مردم درآمد سرانه‌ای معادل شصت دلار یاکمتر دارند و شکنجه ، ترور دولتی ، فقرخردکننده‌و شرایط نزدیك به بردگی ،

---

*Papa Doc

*Baby Doc

*Tontons Macoutes

*Leopard

کاملا عمومیت دارد. هاییتی یك تراژدی بومی و انسانی است .فقیرترین کشور نیمکره و شایدفقیرتر ازآنکه بتوان برایش آرزوی بهبودی کرد.

این مقطع نیز شاهد ستایش از خیرخواهی ایالات متحده بود. مورخ هاروارد،دیویدلندز-که قبلا به او اشاره شد- در باره، تاریخ و شرایط وحشتناك هاییتی چنین می‌نویسد: " تنها دوره، آرامش خاطر نسبی، بیست سالی بود که آمریکا حضور داشت "،چراکه "تفنگداران به حفظ نظم کمك کردند، ارتباطات را بهبود بخشیدند و ثباتی را به وجودآوردند که یك سیستم سیاسی برای کار و تسهیل تجارت خارجی به‌آن‌نیازدارد". اما همچون جاهای دیگر خیرخواهی آمریکا مورد قدردانی قرار نگرفته‌بود. او می‌نویسد: "حتی یك اشغال خیرخواهانه مقاومت به وجود می‌آورد، نه تنها میان کسانی که ذینفع هستند، بلکه حتی میان اعضای روشنتر جامعه، مسلط".

هیوسن رایان*پروفسور دیپلماسی عمومی در دانشکده، مشهور حقوق و دیپلماسی تافتز*باز هم فراتر می‌رود و می‌نویسد: " ملتهای کمی‌همچون هاییتی با دورانی چنین آکنده از هدایت خوش‌غرضانه و حمایت مواجه شده‌اند". ما می‌توانیم با نگاه دقیقتر به شواهدی که این مفسر برجسته ارائه می‌دهد، چیزهای زیادی در مورد سیستم ایدئولوژیك ایالات متحده-که از زاویه، تاثیرش قابل توجه است - بیاموزیم.

رایان می‌نویسدکه: " بسیاری از فعالیتهای دیپلماتیك مادر خلال قرن نوزدهم مصروف جلوگیری از هجوم اروپاییان به تمامیت ارضی‌هاییتی می‌شدو نیز مصروف جلوگیری از فروش ویابخشش‌کشورتوسط سیاستمدارانی که قصد داشتند ملتشان را به بیگانه تسلیم کنند".درست است، ایالات متحده زمانی که هنوز آنقدر قدرتمند نبود که بتواند بر منطقه‌تسلط یابدو بنابراین مجبور به مقابله با تجاوز اروپاییان بود،کوششهای نجیبانه‌ای انجام می‌داد. اما رایان بحثش را تا اتفاقاتی که پس از جایگزینی ایالات متحده به جای رقبای اروپاییش‌رخ داد، گسترش

*Hewson Ryan *Tufts

نمی‌دهد. واکنش وزارت خارجه در مقابل پیش‌نویس یک قانون اساسی که در سال ۱۹۱۶ و در زمان اشغال هاییتی‌ارائه شد، روشنگر است. وزارت خارجه این قانون را به دلیل وجود "جنبه‌های نامترقی" - از جمله بندهای مربوط به ممنوعیت مالکیت خارجیان بر قلمرو هاییتی که قبل از همه سرمایه گذاران آمریکای شمالی را در بر می‌گرفت - غیر قابل اجرا خواند. بنابراین قانون اساسی جدیدی با حذف این "جنبه‌های نامترقی" نوشته و تحمیل شد. فرانکلین دلانو روزولت بعدها به خود بالید که نویسنده‌ء قانون اساسی هاییتی بوده است. او همچنین به کوششهای برجسته‌اش در راستای حفاظت هاییتی از فروخته شدن یا بخشیده شدن به خارجیها مباهات بسیار کرد.

رایان به ما می‌گوید که در طول "اشغال" هاییتی‌به‌وسیله‌ء تفنگداران (او اشغال را در گیومه‌می‌نویسدتا نشان دهد که این لغت نمی‌تواند کوششهای‌انجام‌شده‌رابه‌شایستگی‌توصیف‌کند)،"هاییتی کمکهای تکنیکی‌ای رادریافت‌کرد که‌با حسن نیت ارائه می‌شد". او می‌گویدکه این کمکها توسط بشردوستانی صورت گرفت‌که خود را در نظرنمی‌گرفتندو بی‌آنکه به "جنبه‌های سیاسی" توجه کنند، تنها به نیازهای هاییتی توجه داشتند. اوبه‌عنوان‌گواه به غرور روزولت از "کاربرجسته‌ء نوشتن پیش‌نویس قانون اساسی جدید هاییتی" اشاره می‌کند، اما چشم بر محتویات و پیش-زمینه‌ء این قانون می‌بندد. پروفسور رایان جزییات کمکهای تکنیکی خوش‌غرضانه را نیز از ما دریغ می‌کند. به عنوان نمونه‌به استفاده از کار برده‌وار درساختن‌بزرگراه- که به شکل شگفت‌انگیزی با هزینه‌ء اندک ساخته‌شد- اشاره نمی‌کند. او همچنین خوانندگانش را از آشنایی با نژادپرستی تبهکارانه‌ء اشغالگران، وحشیگریشان و کشتار هزاران‌نفر در جریان سرکوب بیرحمانه‌ء شورشهای هاییتی، محروم می‌کند. او حتی آنقدر گستاخ هست که بی‌هیچ طعنه‌ای بگوید:

" سلسله‌ء دووالیه ... باید به عنوان پدیده‌ای ارزیابی شود که حداقل تا اندازه‌ای ریشه

در مداخله، خوش غرضانه، ایالات متحده دارد " .

همانگونه که این مثالها نشان می‌دهد، روشنفکران برجسته، غربی جهت تفسیر وحشیگری ، بیرحمی و نژادپرستی ستمکارانه ، محدودیت چندانی ندارند . تا آنجا که چنین نکاتی را به عنوان بالاترین ارزشها و نجیبانه‌ترین اهداف قلمداد می‌کنند .

تا چند هفته پیش ،هاییتی در ایالات متحده و یا جامعه ،ملتهای متمدن توجه چندانی بر نمی انگیخت .نه اینکه در آنجا اتفاقی نمی افتاد .مطمئناً حوادثی رخ می داد که می توانست توجه اندك بعضی از انسانگرایان غربی را که عمیقاً از نقض واقعی - و یا نسبت داده شده ، - حقوق بشر در نیکاراگوئه (البته بعد از سوموزا ) غمگین هستند برانگیزاند .نیکاراگوئه‌ای که در رسانه‌های ایالات متحده با تفاوتی قابل ملاحظه به عنوان بزرگترین مرکز این نگرانیها در " قلمرو کوچك ما " معرفی می شود .البته اگر نخواهیم از حکومت ریگان حرفی به میان آوریم که در گزارشهای کشوری وزارت خارجه در مورد اجرای حقوق بشر در سال ۱۹۸۵ بیش از هر کشور دیگر جهان ،به مسئله ،نقض حقوق بشر در نیکاراگوئه می پردازد (البته همانگونه که آمریکا واچ * در بررسی اش از این سند کثیف نشان می‌دهد، این " نقض حقوق بشر " به شدت جعلی است ) .

به عنوان نمونه در ژوئن ۱۹۸۵، مجلس هاییتی به اتفاق آرا ،قانون جدیدی را در مورد احزاب سیاسی تصویب کرد که به موجب آن هر حزب سیاسی می‌بایست در اساسنامه‌اش رئیس جمهور مادام‌العمر ژان کلود دووالیه * را به عنوان داور عالی ملت به رسمیت بشناسد . به موجب این قانون احزاب مذهبی - و بنابراین حزب دمکرات مسیحی - غیر قانونی اعلام شد و به وزیر کشور و دفاع اجازه داده شد که حقوق احزاب سیاسی را بی‌هیچ دلیلی سلب کنند .قانون با آراء بسیار بالا ،یعنی با ۹۹/۹۸٪ کل آراء، تصویب شد .ایالات متحده در برابر قانون انتخاباتی جدید بدون واکنش نماند وسفیر ایالات متحده در سخنرانی‌ای که در یك مهمانی سالانه به مناسبت ۴ جولای ،سالگرد استقلال ایالات متحده ایراد کرد ،خطاب به مهمانان گفت :

---

*Americas Watch *Jean Claud Duvalier

"قانون جدید یک گام دلگرم‌کننده به جلو است" ۰او خواستار برقراری " دیالوگ" بین گروه‌های مختلف وایجاد احزاب جدیدبرمبنای این دیالوگ‌شد ۰ حکومت به کنگره اطمینان داد که "توسعه، دموکراتیک " در هاییتی در حال پیشروی است و بنابراین کمک نظامی و اقتصادی ـ که عمدتا توسط بیبی دوك و خانواده و دوستانش به جیب زده می شد ـ می تواند ادامه پیدا کند ۰ در اکتبر ۱۹۸۵ ، حکومت ریگان یك بار دیگر گزارش داد که وضعیت حقوق بشر در هاییتی بهبود پیدا کرده است ۰ در هماهنگی با اصل پایه‌ای سیاست ایالات متحده‌یعنی "حفظ رابطه دوستانه‌با حکومت غیر کمونیست دووالیه" که به وسیله، کمیته، امور خارجی کاخ سفید اعلام شد ، کمك به هاییتی به بیش از دوبرابر دهه، ۱۹۸۰ افزایش یافت ۰ ریگان از پیشرفتهای هاییتی بسیار خشنود بود ، به ویژه آنکه موفق شده بود موافقتنامه‌ای با هاییتی منعقد کند که بر مبنای آن ایالات متحده می توانست کشتی های مملو از مسافری‌راکه‌برای پناهنده شدن به ایالات متحده می گریختند متوقف کند و برگرداند ودر صورت لزوم در این راه به نیروهای نظامی‌هم‌متوسل‌شود ۰برمبنای ایمن موافقتنامه‌تاپایان‌سال ۱۹۸۴بیش‌ازسه‌هزارنفربه‌هاییتی‌بازگردانده‌شدند ۰ تحسین پیشرفتهای هاییتی ، پیشرفتهای ناچیز و حتی غیر واقعی رانیز در بر می گرفت ۰ روشی که در برخورد به نظم حاکم و منفعت جاری همواره اعمال می شود ۰

در دسامبر نشانه‌هایی وجود داشت مبنی‌براینکه‌وضعیت‌چندان‌خوب نیست ۰ اغتشاشهادرحال‌افزایش‌بود و تظاهرات وکشتار مردم به‌وسیله، نیروهای امنیتی ، به چشم می‌خورد۰ این نکته در حال روشن شدن‌بود که دیکتاتور مورد حمایت ایالات متحده با مشکلاتی مواجه است ۰دراینجا به توصیف وال استریت ژورنال* ۱۰ فوریه ۱۹۸۶از اتفاقات بعدی‌نگاه می کنیم :

" یك مقام حکومتی گفت که کاخ سفیددراواخرسال‌گذشته‌وبه دنبال

---

*Wall Street Journal

تظاهرات عظیمی که تا کنون به این حد نرسیده بود ، به این نتیجه رسید که رژیم از گرفتاریها رها نخواهد شد. پس از تغییرات بسیاری که آقای دووالیه در دسامبر گذشته در کابینه به وجود آورد ، تحلیلگران ایالات متحده پی بردند که حلقه، داخلی حکومت، اعتقادش را به رئیس جمهور سی‌وچهارساله‌که‌قراربودتاپایان‌عمررئیس‌جمهور بماند، از دست داده است. در نتیجه مقامات ایالات متحده و از جمله سخنگوی دولت جرج شولتز ،آشکارا در مورد لزوم برقراری " یك روند دمکراتیك " در هاییتی شروع به صحبت کردند. پیش از این همه چیز کاملا رضایتبخش بود.

فرومایگی بالاتر از حد معمول است، اما در یك جامعه، به شدت مغزشویی‌شده توجهی برنمی‌انگیزد.حالا به خاطر نقش مثبت ریگان در تغییر دووالیه ـ پس از آنکه حکومتش دیگر قابل حفظ شدن‌نبود- فریادهای هیجان‌انگیز نثار او می‌شود.دقیقا چنین عملی چند هفته بعد بر علیه مارکوس انجام شد، البته هنگامی که آشکار شد بیش از این قادر به انجام وظایف محوله نیست. همه، اینها به ما می‌آموزد که عنصر بنیادین " روند دموکراتیکی " که گهگاه و در شرایط مشخصی تبدیل به مسئله، اصلی شولتز و دیگران می‌شود، چیست.

در کنا جمهوری دومنیکن، هاییتی نیز حتما "انحراف" دیگری‌است. نمونه، دیگری که در آن بهترین هدفها به شکل غیر قابل انتظاری‌منحرف شده است. در "قلمرو کوچك ما در اینجا" - همچون‌نقاط دیگر- نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد.

به گفته، مورخ دانشگاه هاروارد فرانك فریدل*، ایالات متحده بیست‌سال پیش از آنکه " آزادی، پلورالیسم و دموکراسی " در هیسپانیولا "پیشرفت کند" و برای " ذینفعهای حق ناشناس، آرامش نسبی "به‌وجود بیاید، برمبنای " انگیزه‌های اساسا بشردوستانه " در جنگ با اسپانیا درگیرشد. رئیس اداره، تجارت خارجی‌بخش‌تجارت ایالات

*Frank freidel

متحده با توجه به‌چیزی که در سال ۱۹۰۲ نوشت ، دیدگاهی کمی‌متفاوت ـ و نیز واقعگرایانه‌تر در مورد این " انگیزه‌های بشردوستانه " به‌دست می دهد :

" چیز واقعی‌ای که در پشت احساسات مردمی ـ که گهگاه بروزمی‌کرد ـ وجود داشت و ایالات متحده‌را مجبور کرد که ارتشش را در مخالفت با حکومت اسپانیا در کوبا به میدان بیاورد ، وابستگیهای اقتصادی‌ما به‌هندغربی‌وجمهوریهای آمریکای جنوبی بود ٠ این غریزهٔ‌تجاری‌آنقدر قوی بود که جایی برای‌دلایل احساسی‌ای‌نظیرنگرانی‌در مورد وحشیگریهای حکومت و یانابودی ماین ، باقی نمی گذاشت ٠ مابدون‌تردید گامهایی برداشته بودیم که در نهایت به شکلی قاطع می‌توانست‌چیزی‌راکاهش دهدکه یك آزار اقتصادی بود ٠٠٠ جنگ‌اسپانیا و آمریکا ، حادثه‌ای در جنبش‌عمومی توسعه‌بودکه‌در تغییر ظرفیت صنعتی که‌ازمصرف‌داخلی‌بسیارفراتر رفته بود ، ریشه داشت ٠ به نظر می آمد که نه تنها ضروری است که برای کالاهایمان خریداران خارجی پیدا کنیم ، بلکه باید زمینهٔ دسترسی به‌بازارهای خارجی را نیز به شکلی آسان ، اقتصادی و مطمئن به‌وجودآوریم ٠

در حقیقت کوبا ، مدتها به عنوان " میوهٔ رسیده‌ای " ارزیابی شده بود که می توانست‌در زمان مناسب به وسیلهٔ ایالات متحده چیده شود ٠ در سال ۱۸۲۳ سخنگوی دولت جان‌کوبینسی‌آدامز تاکید کرد که ایالات متحده باید از حق حاکمیت اسپانیا بر کوبا تا زمانی که این کشور بر مبنای " قوانین جاذبهٔ سیاسی " دردست ایالات متحده بیفتد ، حمایت کند ٠ من قبلا به اندیشه‌ای مشابه‌توماس جفرسون در موردحکومت اسپانیا در آمریکای لاتین اشاره کردم ٠

تحقق این قوانین به زمان احتیاج داشت ٠ این قوانین پیش‌بینی

شده‌هفتادو پنج سال بعد هنگامی که جنبش ناسیونالیستی کوبا پس از نبردی طولانی برعلیه اشغالگران اسپانیایی ، به‌پیروزی‌رسیده بود ،عمل کرد • اما ایالات متحده عقاید دیگری در ذهن داشت • دخالت ایالات متحده حکومت اسپانیا یی را تغییر داد ، ضمن آنکه راه۔ کوبا به سوی استقلال را سدکرد و آزادی پنجم را به این جامعه« "آزادشده" گسترش داد و آنرا به نخستین نمونه« واقعي یك نومستعمره تبدیل کرد •

یك بانکدار عمده«وال استریت درسال ۱۸۹۸ نوشته‌بود که "ایالات متحده باید کوبا را کاملا اشغال کند و تا زمانی که مردم‌برای‌یك خود ۔ گردانی‌مور درضایت ایالات متحده‌آماده‌شوند،آنجارابه‌وسیله حکومت‌نظامی اداره‌کند" •واین‌یعنی‌مفهوم‌رایج دموکراسی •برنامه‌های‌شورشگران‌کوبایی‌به روشنی غیرقابل قبول بود • آنها برای‌استقلال کوبا ، و حق رای عمومی فریاد می زدند وابن یعنی آزادی رای برای دهقانان وکارگرانی که‌بسیاری از آنها سیاهانی بودند که در ایالات متحده به‌بندگی کشیده‌شده‌بودند • مطمئنا آنها در رابطه با کشورشان ، یعنی"میوه رسیده‌ای" که‌اکنون برای چیدن آماده بود ، حق نظر نداشتند •

رسانه‌هاو رهبری‌سیاسی و نظامی ایالات متحده عموما با اشغال کوبا موافق بودند • نیویورك تریبون اعلام کرد این فرض که کوبا برای خودگردانی‌آماده‌شده‌است ، غیر واقعی و ساختگی است و اضافه کرد که بسیاری از کوبایی‌ها کاکاسیاه‌های‌جاهل نیمه‌انسان ۔نیمه داگوهستند • یك فرمانده« قسمتی نیروهای اعزامی ایالات متحده ژنرال اس •بی • ام •یانگ* شورشیان را به عنوان گروهی منحط‌که مطلقا عاری از شرافت وحق‌شناسی‌اندوبرای‌خودگردانی‌توانایی‌ای‌بیش‌ازوحشیان‌آفریقایی‌ندارند، توصیف‌کرد •فرمانده «نیروی‌اعزامی‌ژنرال‌ویلیام‌شافتر*،ادعای‌کوبا جهت خودگردانی‌راباهانت ردکردو گفت :"ماجنگ‌اسپانیارا پیش بردیم" • حرفی‌که‌نادقیق‌نبود • یك فرماندار ایالات متحده به نام

---

*S.B.M Young *William Shafter

لئونارد وود * ادعا کرد که "طبقات دارا وهمه خارجیان ، از جمله اسپانیاییهایی که در کوبا زندگی می‌کنند واز منحطها متمایزند، از پیوستن به ایالات متحده طرفداری می کنند " . ایالات متحده با این گروه‌ها یعنی با محافظه‌کارانی که با انقلاب کوبا وطرح بعداز جنگ مخالفت کردند ، متحد شد . ایالات متحده به برپایی چیزی مبادرت کرد که وودآنرا " حکومتی قاطع و استوار در دستان مردانی که در صورت لزوم در استفاده از روشهای سخت تردید نمی کنند " ، نامید . وود احساس می کرد چنین شیوه‌هایی برای برخورد به کوباییها کافی است . او توضیح داد که کوباییها مردم ساکتی هستند ؛ مردمی که جهت ایجاد زحمت جدی ، قدرت کافی شخصیتی ندارند ، به شرطی که مابتوانیم آنها را مشغول نگاهداریم " . هر چندکه استفاده از روش تنبیه عمومی در مورد کوباییهایی که با سیاست او مخالف بودند ، ضرورت داشت . وود به شکلی عمومی‌تر توضیح داد که " دربرخورد با اقوام لاتین ، نباید تحت فشار تسلیم شد . مگر اینکه آدمی برای تسلیم همه چیز آماده شود و اجازه دهد که بر او حکومت کنند " . بنابراین اگر اقوام لاتین باعث زحمت شوند وجایگاه شایسته‌اشان رابیاد نیاورند ، قاطعیت ضرورت دارد .

بر مبنای اتحاد ایالات متحده و طبقات دارا و نخبگان اسپانیا ، سرزمین کوباو منابع آن در اختیار شرکتهای آمریکایی قرار گرفت . آنها کشور رابه سمت کشت آمریکایی بردندوچشم‌اندازهای توسعه مستقل را محو کردند . شرایطی که کوبا هنوز مجبور است از آن بگریزد .

سالها پیش رهبر ناسیونالیست کوبا ، خوزه مارتی * که همواره از دخالت آمریکا هراس داشت ، پرسید : " هنگامی که ایالات متحده در کوبا باشد ، چه کسی بیرونش خواهد کرد ؟ " پس از آزادی کوبا از قید اسپانیا ، ماکسیم گومز * که به‌عنوان رهبر شورش علیه

*Leonard Wood

*Maximo Gomez

*Jose Marti

اسپانیا به شکل ستایش برانگیزی جنگیده بود ، به یک خبرنگار آمریکایی گفت : " کوبا بر علیه سلطهء اسپانیا جنگید ، تنها برای اینکه خود را زیر پاشنهٔ ایالات متحده پیدا کند " . این قضاوتی درست بود .

در فیلیپین نیز ایالات متحده ، ناوگان کهنه و بی دفاع اسپانیایی را نابود کرد و سپس از کشور در مقابل مردم همان کشور با بهایی وحشتناک " دفاع " کرد و نتایجی بجای گذاشت که بعد از هشتاد و پنج سال هنوز شوم است .

کوبا تا دههٔ ۱۹۳۰ ، چندین مشکل به وجود آورد . در این دهه حکومت فرانکلین دنالو روزولت* با حمایت از فولجنسیو باتیستا* و سرنگون کردن حکومت غیرنظامی دکتر رامون گرائوسن مارتین* که به مثابه تهدیدی محتمل برای منافع تجاری ایالات متحده ارزیابی می‌شد، از سیاست همسایهٔ خوب تجلیل کرد . دیکتاتوری باتیستا تا زمان سرنگونی اش به وسیلهٔ فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۹ ، از حمایت قاطع ایالات متحده بهره‌مند شد و با مجاز شمردن تحقق آزادانهٔ آزادی پنجم ، این حمایت را جبران کرد . واکنش کوبا نسبت به ایالات متحده مثل همیشه غیرقابل توضیح به نظر می رسید . پرزیدنت آیزنهاور حیرتش را از دشمنی کاسترو نسبت به ایالات متحده ابراز کرد . بونسال، سفیر ایالات متحده در کوبا از کاسترو به عنوان " یک مرد غیرعادی " نام می‌برد و به جز این چگونه می شد واکنش کاسترو نسبت به این خیرخواه بزرگ را توضیح داد . در آگوست ۱۹۵۹ آیزنهاور گفت :

" من احساس می کنم ... اینجا کشوری است که با توجه به بنیاد تاریخی ما ، شما باور خواهید کرد یکی از دوستان واقعی ما خواهد بود ... با توجه به امتیازات تجاری ای که ما کسب کرده‌ایم و ارتباطات بسیار نزدیکی که وجود داشته است ...

*Franklin Delano Roosevelt

*Dr.Ramon Grau San Martin

*Fulgencio Batista

فهم دقیق چرایی ناخرسندی کوباییها و حکومت کوبا ، تبدیل به یك مسئله شگفت انگیزمی شود،چراکه بگذشته از همه‌چیز ، بازاراصلی آنها ، اینجاست ۰۰۰ من دقیقا " نمی دانم‌مشکل چیست " ۰

با توجه به غیرعقلانی بودن دشمنی کوباییها با این خیرخواه قدیمی ، حتما این کمونیستها بودند که رابطه رفیقانه‌شصت ساله‌رامسموم می کردند ۰

توجه کنید که شگفتی ایالات متحده از واکنش کوبا ، یکباردیگر گواهی است برکارکردموثر سیستم‌مغزشویی وکنترل‌اندیشه‌درایالات‌متحده که‌سالهاست‌عمل‌می‌کند ۰پیش‌ازاین به چگونگی این عملکرد درمورد جمهوری دومنیکن و هاییتی اشاره شد ۰

در دسامبر ۱۹۵۹ ، سیا سازماندهی یك ارتش تبعیدی کوبایی را آغاز کرد و چندماه بعد رئیس سیا ، آلن دالس * به آیزنهاورگزارش‌داد که کاسترو به خطری بزرگ برای " امنیت دوجانبه " تبدیل شده‌است ۰ جاکوب*آربنزکه حکومت دموکراتیش درگواتمالا شش سال پیش ازاین‌در اثر یك کودتای موفق سیا سرنگون شده بود ، نیز از همین زاویه خطرناك بود ۰ آنگاه حکومت کندی جنگ خلیج‌خوکها ونبردتروریستی‌علیه‌کوبا را برپا کرد ۰ کوبا اولین قربانی تروریسم بین‌المللی دربیست سال‌بعد بود و احتمالا در این زمینه از باقی دنیا سبقت‌جست ،البته‌به‌شرطی‌که‌مابعضی از موارد از قبیل بمباران لبنان به وسیله اسرائیل در اوائل دهه ۱۹۷۰را که با کمك آمریکا صورت گرفت و تجاوز آشکار خوانده می شود ،مستثنی کنیم ۰ سپس نیکاراگوئه مقام اول را به دست آورد ۰ کشوری که ایالات متحده کمی پس از شکست در حفظ حکومت گارد ملی ، جهت عقیم کردن " تهدید یك نمونه خوب " نبردی تروریستی را در آن سامان داد ۰ البته اگر عملیات بر علیه نیکاراگوئه را به مشابه تجاوز آشکار ارزیابی کنیم و تروریسم

---

*Allen Dulles

*Jacobo Arbenz

دولتی‌ای راکه‌توسط ارتش مـــزدور ایالات متحده در السالوادور صـــورت می گیرد ، جـــز ء تروریسم بین المللی به حساب آوریـــم، السالـــوادور جـــایـــــــزه ، دهه ۱۹۸۰ را دریافت خواهد کرد •

ایالات متحده در حالیکه کوبا را از اسپانیا تحویل می‌گرفت ، باهدف حفظ جزیزه پورتوریکو به مثابه مایملك دائمـــــــــــی ، بـــه آن کشور تجاوز کرد • جنگجویان راه استقلال پورتوریکو درخلال‌تسلیم‌اسپانیاییها از ســـن خوان دور نگهداشته‌شدند ، دقیقا همانگونه که شورشیان‌کوبایی تا پایان جنگ و یا بروز نشانه‌های تسلیم اسپانیااز ورود به‌سانتیاگو منـــع شدند • جنگجویان‌فیلیپین‌نیز دقیقا به همین شکل از ورودبه‌تامیل‌محروم شدنـــد، در حالیکه دوازده هزارتن از آنـها در تسخیر شهر شرکت کـــرده بودند •نیروی‌دریایی منطق این نکته را در مورد نمونه • آخرتوضیح داد ، اگرچه این منطقی است که همه• نقاط را در بر می گیرد : یك اتحـــاد سیاسی باشورشیان آنها را قادرخواهدکردکه " درآینده‌نهضتشان‌راحفــظ کنند " • و این نتیجه‌ای غیرقابل قبول است •

پورتوریکو نیزدرراستای‌منافع‌کشاورزی‌تجاری ایـــالات متحـــــده به‌کشـــت شکـــر پرداخـــت و در واقع کشاورزی بومی از میان رفت • بعدها استراتژی صنعتی کردن که برمبنای‌معافیتهای مالیاتی وسایـــر محرکهاصورت‌می‌گرفت ،سبب‌رشدصنعتی در زمینه• کالاهای‌صادراتی‌شد • برمبنای استاندارهای جهان سوم ، پورتوریکو در ردیف کشورهایی‌قـــرار می گیرد که در آنها درآمد سرانه ، سطح زندگی و چیزهایی از این دســت بالا است • روی دیگر سکه این است که ۴۰٪ از مردم پورتوریکو به‌محلات پست ایـــــالات متحده مهاجرت کرده‌اند ( نرخ این مهاجرت در ـ دهه• ۱۹۸۰ به‌بالاترین حد رسید ) ، کشتزارها ترك شده‌است ، ۶۰٪ از جمعیت به وسیله کوپنهای غذا روزگار می گذرانند و بخش غالب باقـــی مردم در کارخانه‌های خارجیان و یا ادارات دولتی ای که مورد حمایـــت ایالات متحده است کار می کنند •دوسوم‌ازمردم‌بالغ‌نیزبه هیچ عنوان‌کار نمی کنند •ریچاردویسکوف‌اقتصاددان درآخرین‌تحقیق‌خودمطرح‌می‌کندکـــه

مردم پورتوریکو بر مبنای "نقل مکان توده‌ای و جریان مهاجرت دو جانبه" زنده می‌مانند و اشاره می‌کند که اقتصاد پورتوریکو مصرف می‌کند، اما تولید نمی‌کند ۰۰۰ به کوتاهی باید گفت درحالیکه شرکتهای ایالات متحده درآمدی را که از کشتزارهایشان در پورتوریکو کسب می کنند، بدون پرداخت مالیات به ایالات متحده انتقال می دهند، این عامه مردم ایالات متحده‌اند که مسئولیت پورتوریکو را به عهده دارند ۰ ویسکوف اضافه می‌کند که این "قدرت عظیم صنعتی "بریک حیله مالیاتی آشکار - که اکنون توجه همگانی را جلب کرده است - مبتنی است ۰ "بخشی از حیات اقتصادی پورتوریکو نیز به امتیازات مالی و قوانین دفتری یا بین المللی مالیاتی وابسته است که در صورت تغییر، برای اقتصاد گسیخته و ورشکسته‌ای که به شدت به رفاه عادت دارد، مشقت بیشتری به وجود خواهد آورد" ۰

پورتوریکو یکی از جنبه‌های امپریالیسم را که اغلب بر مبنای سخنان فریبنده در باره "منافع ملی" و نیز بر اساس دیگر پیچیدگیهای سیستم ایدئولوژیک مبهم می‌ماند، فاش می‌کند ۰ پاره‌ای از محققان به این نکته اشاره می‌کنند که تجزیه و تحلیل سیستم امپریالیستی نشان می‌دهد در این سیستم سودها و هزینه‌ها برابر است ۰ بنابراین پرسیدنی است که چرا قدرتهای بزرگ تلاش می‌کنند کنترل یک امپراطوری را به صورت کلاسیک و یا نومستعمره در اختیار داشته باشند ۰ با توجه به مسئله "منافع ملی" به نظر می‌رسد که چنین سیاستی بی‌معنی باشد، اما هنگامی که پی ببریم هزینه‌ها اجتماعی، اما سودها خصوصی است، این سیاست معنای بسیار پیدا می‌کند ۰ هزینه‌های نیروی دریایی انگلیس، سیستم نظامی ایالات متحده و کوینهای غذایی که در راستای کنترل نارضایتی در اختیار مردم پورتوریکو گذاشته می‌شود به وسیله عامه مردم جامعه امپریالیستی پرداخت می‌شود، درحالیکه سودها به جیب سرمایه‌گذاران، صادرکنندگان، بانکها، موسسات تجاری، کشاورزی تجاری و مانند اینها می‌رود ۰ حکومت به شیوه امپریالیستی، تنها یکی از شیوه‌های فراوانی است که به وسیله آن فقیر به ثروتمند جامعه خودی کمک می‌کند ۰ همین نکته در مورد کمک که عموما شکلی از ترقی و توسعه صادراتی برای کسب سودهای واقعی مشترک است، نیز صدق می‌کند ۰

باتوجه به نمونه های مشابه، "کمك شیوه ای است که به وسیله آن فقیر جامعه، ثروتمند به ثروتمند جامعهٔ فقیر کمك می کند. گرچه باید چیز دیگری نیز اضافه کرد: در یك سیستم امپریالیستی، این همچنین شیوه ای است که برمبنای آن فقیر جامعهٔ ثروتمند، ثروتمند جامعهٔ خودی را ثروتمندتر می کند. البته در کنار خرده هایی که به " پایین ریخته " می شود، تا این شرط ثانوی (عامه مردم) نیز قانع شود.

از کاراییب به آمریکای مرکزی برگردیم. درالسالوادور کشتیهای ایالات متحده در سال ۱۹۳۲، همزمان با ماجرای ماتانزا* ـ که طی آن ژنرال هرناندز مارتینز* به گفته ای سی هزار دهقان را در چند هفته به قتل رساند ـ در ساحل پهلو گرفتند. فرمانده عملیات دریایی درمقابل کنگره شهادت داد که: " ضرورت پیدا نکرد نیروهای ایالات متحده وبریتانیا به خشکی بروند ". " چرا که حکومت السالوادور به خوبی برموقعیت مسلط بود ". مارتینز پس از پیروزی در انتخاباتی که بعد از سرکوب و نابودی اپوزیسیون انجام شد، و تنها کاندید آن خود او بود، مطابق معمول توسط حکومت روزولت به عنوان نمونه دیگری از همسایه خوب به رسمیت شناخته شد. همه چیز در السالوادور ـ یکی از تیره بخت ترین کشورهای جهان، تا سالهای ۶۱ ـ ۱۹۶۰ خوب بود. در این هنگام ایالات متحده در هماهنگی با دکترین کندی مبنی بر اینکه " حکومتهای نیمه نظامی السالوادور موثرترین حکومتها در جلوگیری از نفوذ کمونیسم در آمریکای لاتین هستند " و درراستای جلوگیری از تهدید بالقوه دیگری به آزادی پنجم، مسئولیت یك کودتای نظامی را به عهده گرفت. به پیامدهای این مسئله بازخواهیم گشت.

اولین عملیات نظامی بزرگ ایالات متحده در نیکاراگوئه، در سال ۱۸۵۴ انجام شد، یعنی هنگامی که نیروی دریایی ایالات متحده درپاسخ به اهانتی که به مقامات آمریکایی و یك شرکتدار ملیونر کورنلیوس* ـ

*Matanza
*General Hernandez Martinez
*Cornelius Vanderbilt

واندربیلت شده بود، شهر بندری سن خوان شمالی* را به آتش کشید. تفنگداران ایالات متحده، یک‌بار درسال ۱۹۰۹ و بار دیگر در سال ۱۹۱۲ در نیکاراگوئه پیاده شدند و کشور را اشغال نظامی کردند. اشغال نظامی نیکاراگوئه بگذشته‌ازیکسال‌وقفه تاسال ۱۹۳۳ یعنی‌زمانی‌که دیکتاتوری سوموزا پس‌ازیک‌جنگ ضد شورش وحشیانه وبه‌دنبال تروروحیله‌گرانهٔ ساندینو استقرار یافت، ادامه پیدا کرد. حکومت سلسله‌ء خونریز و فاسد سوموزا تاسال ۱۹۷۷، باحمایت‌کامل ایالات‌متحده تداوم یافت. سوموزا کشورش را به پایگاه‌قدرت ایالات‌متحده تبدیل کرد. شکست‌کارتردرحفظ سوموزائیسم بدون سوموزا منجربه‌بازسازی گاردملی شدوتلاشهای ایالات متحده تا تبدیل هندوراس به‌بزرگترین‌پایگاه‌تروریسم‌درمنطقه‌ادامه پیدا کرد. پایگاهی‌که‌جنگ ارتش‌وابسته به‌ایالات متحده‌علیه نیکاراگوئه‌نیز از آنجا صورت می‌گیرد. انقلاب ساندینیستها موجب دلواپسی ناگهانی نخبگان ایالات‌متحده برای "حقوق‌بشر" و "دموکراسی" شد. تغییرحالتی‌معجزه‌آساکه‌درجوامعی‌که کمتر ازغرب مغزشویی‌شده‌اند ، با ریشخندی بجا نادیده گرفته می‌شود.

در مورد نیکاراگوئه نیز فهم خصومت بهره‌مندان‌ازبرنامه‌های‌تاریخی "حسن نیت بین‌المللی" ایالات متحده برای نخبگان مشکل بود. مفسر لیبرال و برجسته، سفیر سابق ایالات‌متحده در ایرلند و پروفسورافتخاری دانشگاه بوستون ،ویلیام شانون* دراین موردتوضیح می‌دهد. اومی‌نویسد این واقعیت که ساندینیستها از "آمریکا متنفرند،" با توجه به تحصیلات محدودشان و دورانی که در تبعید ، زندان و یا در حال نبرد درکوهستانها سپری کرده‌اند ،قابل فهم است .برداشت آنها از یک دیکتاتوری مورد حمایت ایالات متحده کاملا طبیعی است . آنها بدون هیچ شناختی‌از تاریخ‌واقعی خیرخواهی آمریکا، از ضدآمریکایی‌گری استفاده می‌کنند تا برای " جنبش سیاسی‌شان انرژی "فراهم‌کنند،" همانگونه‌که‌ضدسامی‌گری

---

*San Juan del Norte

*William m Shannon

برای نازیسم انرژی به وجود می‌آورد " .

کشورهای اشاره شده تنها چند نمونه است . تصویر عمومی نیز به این نمونه‌ها بسیار شبیه است . به مسئله، انتخاب میان سه تمایل سیاسی کندی بازگردیم، یعنی انتخاب میان " یك رژیم دموکراتیك نجیب "، " رژیم کاسترو" و " رژیم تروخیلو" که اگر خطر یك "رژیم‌کاسترویی" وجود داشته باشد ، همواره ترجیح داده می‌شود .مورد اولی را که درنظر گرفتیم (یعنی مورد دخالت ایالات‌متحده در جمهوری دومنیکن )، به خاطر بیاورید. می‌بینید که با توجه به این مورد ، هیچ کجا انحرافی از سیاست عمومی رخ نداده است .تاریخ دومنیکن وتاریخ دیگر کشورهایی از این دست به ما کمك می‌کند که‌پاسخ رسمی جان .اف .کندی به سئوال خودمان را بفهمیم . سرچشمه، رفتار سیستماتیك ایالات‌متحده که امروز درالسالوادور و نیکاراگوئه عریان است، چیست ؟ دموکراسی خوب است، اما فقط به شرطی که نتایجش با نیازهای برادر بزرگ خوانایی داشته باشد. اما اگر این نیازها به وسیله، یك "کاسترو" تهدید شود، یعنی اگر رژیم دموکراتیك سرمایه‌داری که به رفورم اجتماعی و استقلال معتقداست، گامهایی به سوی دموکراسی بامعنی بردارد، آنگاه ما جوخه‌های مرگ را فرا می‌خوانیم . برنامه‌سیستماتیك‌است : یك تجلی سیستماتیك از اصول بنیادی سیاست خارجی و به ویژه تقدس آزادی پنجم .

حکومت کندی این خط استدلال راتا انتها دنبال کرد . در سال ۱۹۶۲، حکومت‌تصمیمی اتخاذ کرد که با توجه به پیامدهایش، یکی از مهمترین تصمیمات تاریخ مدرن است : ماموریت ارتش آمریکای‌لاتین باید از"دفاع نیمکره‌ای "به حفظ"امنیت داخلی " تغییر می‌کرد . " دفاع نیمکره‌ای "یك لطیفه بود، چراکه چیزی وجود نداشت که از نیمکره در مقابل آن دفاع شود،مگر ایالات متحده و هدف این نبود .اما حفظ "امنیت داخلی" لطیفه نبود . این به معنی جنگ علیه مردم بومی بود و نتیجه، آن به جای ماندن خاطره‌ای تلخ از دولتهای امنیت ملی بود که در بسیاری از جنبه‌ها بافاشیسم اروپایی همخوانی داشتند و گاهگاهی‌نیزاستعدادهای

جنایتکاران جنگی نازی از قبیل کلاس باربی* را به‌کار گرفتند • این جنایتکاران پس از خدماتشان در اروپای بعد از جنگ ، توسط ایالات متحده به آمریکای‌ـ لاتین فراخوانده شدند و سلطنتی از ترور عظیم، شکنجه با تکنولوژی پیشرفته ، "ناپدیدکردن " و جوخه‌های مرگ برپا کردند • نخستین کودتای بزرگ در برزیل صورت گرفت • این کودتا مورد حمایت و استقبال ایالات متحده قرار گرفت و به روایت مشاور دولت در امورمربوط به کشورهای آمریکایی به عنوان "پیروزی قاطع و منحصر به فرد آزادی در میانه• قرن بیستم " مورد ستایش قرار گرفت •نتیجه • داخلی بگذشته‌از فاجعه •حقوق بشر، یک "معجزه• اقتصادی " بود که برای اکثریت مردم چیزی به جز مصیبت در بر نداشت • این کودتا همچنین دومینوی موثری در منطقه‌بود •استقرار دولت امنیت ملی برزیل به روایت یک کمیسیون عالی به ریاست سول لینوویتز* به بلای سرکوبی منجر شد که نمونه‌ای در قاره نداشت •

در السالوادور حکومت کندی ساختار پایه‌ای جوخه های مرگی را به وجود آورد که سالها در بی‌سابقه‌ترین ابعاد به عملیات تروریستی پرداختند • در گواتمالا ،دموکراسی رفورمیستی سرمایه‌داری آروالو* وآربنز* به وسیله• کودتای سیا در سال ۱۹۵۴ سرنگون شد و سی سال خونریزی و ترور بنیاد گذاشته شد • حکومت کندی برای جلوگیری از تهدید انتخابات دموکراتیک که تهدید پیروزی آروالو را در بر داشت ، از یک کودتای نظامی حمایت کرد • آروالو و جانشینش آربنز ، همچون بوش " کاستروهایی " بودند که می‌بایست به نفع یک " تروخیلو " کنار گذاشته می‌شدند •

در السالوادور کودتای نظامی مورد حمایت ایالات متحده موجب کشتاری عظیم در اواخر دهه شد • در نبرد ضد شورشی که با شرکت مستقیم کلاه‌سبزهای ایالات‌ـ متحده در آن کشور برپا شد ،حدود ده هزار نفر کشته شدند • با توجه به شواهد

---

*Klaus Barbie

*Sol Linowitz

*Arevalo

* Arbenz

موجود،هواپیماهای ایالات متحده ازپایگاه هایشان درپاناماپروازکـــردندوبمب ناپالم بر السالوادور فرو ریختند ۰ به هررو ، این کشتار در مقایسه باترور - یسم دولتی ای که توسط ایالات متحده در آمریکای مرکزی ، حمایت وسازما - ندهی می شود و در سالهای اولیه ۱۹۸۰ به اوج خود رسید ، رنگ مـــــی بازد ۰

دستگاههای سرکوب و شکنجه‌ای که به وسیله‌ٔ حکومت کندی برپـا شد ، جز مجدایی ناپذیر پیمان کندی برای ترقی بود ، این برنامه‌که بـــه عنوان تجلی خیرخواهی ایالات متحده ، بسیار ستایش شـده اســـــت ، محتوایی مطلقافرومایه داشت ۰این برنامه از کشف ناگهانی رنج و محرومیت آمریکای لاتین انگیزه نمی گرفت ، بلکه در ترس از " سرایت " ویروس " کوبایی ، ریشه داشت ۰ همانگونه که درمورد آسیای جنوبـــی مشـــاهــده کــــرديـــــم ، ايـــــن خطر کوششـــــی دوسويـــــه را می‌طلبيـــد :نخست نابودی ویروس در سرچشمه به وسیله‌ٔ تجاوز ، تحریم ویک جنگ تروریستی بیســـــت ســــالـــــــه و دوم تلقیـــــح منطقه بـــرای جلوگیــــری از ســـــرایت عفـــونـت ۰ پیمان برای ترقی به عنوان جزء "قلبهاومغزهای" طـــــرح دوم ،مطرح شد ۰ طرحی که باید به همراه شیوه‌های دیگری که برای "امنیت داخلی "لزوم داشت ، به کار گرفته می‌شد ۰

اجرای پیمان برای ترقی ، به ابزارهای سختی نیاز داشت۰ ایـــــن پیمان برای ایجادتوسعه ٔاقتصادی - امانوع خاصی ازتوسعـــه - برنامه‌ریزی شده بود ۰ توسعه‌ای که قرار بود در هماهنگی کامل با الزامات آزادی پنجم صورت گیرد ۰ توسعه می باید تولید را به‌سمت صادرات هدایت می‌کرد ۰ کمك به سوی ذینفعهای همیشگی یعنی کشاورزی تجاری ایالات متحـــده ، کمپانیهای کود و سم و متحدان نخبه‌ٔ محلی‌شان جاری شد ۰آمار نتایـــج جالبی را نشان می‌داد ۰ تولیدگوشت گاو درسراسر آمریکای مرکزی رشدکرد ، اما از آنجا که‌گوشت گاو جهت صدور تولید می‌شد، مصرف آن به شکل قابـــل ملاحظه‌ای در نیکاراگوئه ، گواتمالا وشدیدا در السالوادور وکاستاریکـــا کاهش پیدا کرد ۰ در رونـــــدی مشابـــــــه تـــولیـــد فـــراورده‌هـــای

غذایی‌برای نیازهای‌داخلی‌نیز کاهش پیدا کرد، چراکه زمینها در خدمت تولید گوشت گاو ومحصولات تجاری به‌کارگرفته‌شد ۰به‌علاوه‌زمینهای‌باارزش جنگلی‌در راستای منافع شرکتهای خارجی ،مشتریهای داخلی‌شان‌واقلیت توانگری که می‌توانست واردات غذایی وکالاهای تجملی را بخرد، نابودشد ۰ همانند "معجزه، اقتصادی" در جمهوری دومنیکن و برزیل، پیمان‌برای‌ترقی‌درآمریکای مرکزی همزمان باافزایش فقرومحرومیت‌اکثریت مردم، بر رشد آماری گواهی می‌داد ۰این مدل توسعه یک فرع ضروری رانیز باخود به همراه داشت یعنی مستلزم دستگاه سرکوبی بود که‌مخالفت و مقاومت اجتناب‌ناپذیری‌راکه‌ناشی‌از پیامدهای این برنامه برای مردم بود ، کنترل کند ۰جوخه‌های‌مرگ جفت اتفاقی پیمان برای ترقی نبود ، جزء اساسی آن بود ۰ بنابراین شگفت‌انگیز نیست که‌همراه باپایه‌ریزی‌پیمان برای‌ترقی‌یک دستگاه سرکوب به وجودآمد تا به هنگام نیاز به کار گرفته شود ۰

با نگاه به تاریخ اخیر السالوادور، از پاسخ کندی به سئوالمان‌درك دقیقتری پیدا خواهیم کرد ۰ انتخابات در آنجادر سال ۱۹۷۲ انجام شد،اما هنگامی که روشن شدخوزه ناپلئون دارته* وگوییلرمو آنگو* برنده خواهند شد،ارتش با همراهی گواتمالا و سوموزا و بر بستر حیله‌هایی رسوابه سوی کسب قدرت گام برداشت ۰ سوموزا پیش از این همین نقش را در کودتای گواتمالا که به وسیله، سیا در ۱۹۵۴ و در راستای عقیم کردن دموکراسی انجام شد ، در مخالفت با باز بر پایی حکومت انتخابی جمهوری دومنیکن در ۱۹۶۵ و درتجاوزخلیج‌خوکها درسال ۱۹۶۱ ایفاکرده‌بود ۰ دارته به زندان افتاد و شکنجه شد ۰ او پس از رهایی به واشنگتن رفت ۰ در آنجا خبرگزاریها وکنگره ـ بگذشته از دو استثنا ۰ ـ حتی دردسر صحبت با او را تقبل نکردند ۰

این‌مقطع، آشکارا نفرت نخبگان ایالات متحده از دموکراسی‌و

---

*Jose Napoleon Duarte *Guillermo Ungo

تمایلشان به‌کنترل همه‌جانبه‌راروشن می کند ونشان می دهدکه‌آنهاتا آنجا به‌علاقمندی به"انتخابات"تظاهرمی کنند که به مثابه پوششی نازك‌برای‌ـ تروریسم دولتی به کار آید ۰ علاقه آنها فرومایگی ای بیش نیست ۰

دیگر نمایش مضحك انتخاباتی در السالوادور در سال ۱۹۷۷، به شکلی مشابه سپری شد ، ضمن آنکه شکنجه ،کشتار و فساد همیشگی ، نه واکنشی جدی که توجهی محدود را در ایالات متحده برانگیخت ۰

به هررو دو مشکل اندك اندك موجب یك نگرانی بزرگ می‌شد ۰ نخستین مشکل قریب الوقوع بودن سقوط رژیم سوموزا بود ۰ این ترس وجود داشت که رومرو * دیکتاتور السالوادور نیز به‌همین سرنوشت دچار شود ۰ در نیکاراگوئه ایالات متحده موفق به تحمیل سوموزایسم بدون سوموزا نشد : تکنیکی معمول که هنگامی به کار می‌رود که یك وابسته‌دیگر مفید و یا قابل نجات نیست ۰ حکومت کارتر تصمیم نداشت که‌اشتباهی را که در نیکاراگوئه مرتکب شده بود ، در السالوادور نیز تکرارکند ۰

مشکل دوم جدی تر بود ، سالهای ۱۹۷۰ شاهد رشد موثر سازمانهای مردمی در السالوادور بود ۰ درآن سالها گروههای کلیسایی خودکفا ، انجمنهای روستایی ، اتحادیه‌های معلمان و غیره بر پا شد ۰ چنین چیزی همیشه نشانه‌ء خطر است ۰ این به این معنی است که‌برای دموکراسی با معنی پایه‌هایی بنیان گذاشته شده است که بر مبنای‌آن‌ممکن است تعدادزیادی‌ازمردم‌قادربه‌شرکت درترسیم‌سیاست عمومی باشندوبنابراین "بحران‌دموکراسی" رابه‌وجودبیاورندوسیستم‌تصمیم‌گیری نخبگان‌وتصدیق ازطرف مردم راکه‌برمبنای‌موضع جدید غرب " دموکراسی " خوانده می‌شد،مورد تهدید قرار دهند ۰ روشن است که افراد منزوی نمی توانند در صحنه‌ء سیاسی و یا عرصه‌های دیگر با قدرت متمرکز ،تنها رودرو شوند ۰ آنها فقط به شرطی می توانند به صحنه‌ء سیاسی راه‌یابند که برای یك کاسه کردن منابع محدود شان ،کشف حقایق ضروری،مبادله‌ء اطلاعات ، گسترش عقاید و برنامه‌ها و عملی کردن این برنامه‌هاوعقاید ،

*Romero

راهی پیدا کــــرده باشند . هنگامی که چنین ابزار و اشکال سازمانی‌ای وجود نداشته باشد ، دموکراسی تبدیل بــه یـــك بازی در میـــان گـــروه‌هـــای نخبـــه ای مـــی‌شود که به خاطر منابعی که‌در‌اختیار دارند ، می توانند شرکت کنندگان فعال و همیشگی سیستم سیاسی‌باشند . بنابراین رشد سازمانهای مردمی در السالوادور ، چیز کمی نبود ، بلکـه پیشرفتی بود با نتایج جدی بالقوه ؛ پیشرفتی که بر مبنای آن فســاد بنیاد نهاده می شد و گسترش می یافت .

در فوریه‌ء ۱۹۸۰ ، اسقف اعظم ، رومرو نامه‌ای به‌پرزیدنت کارتـر نوشت و از او درخواست کرد به خونتا کمك نظامی نکنند ، چراکه خونتـا " فقط می داند مردم را چگونه سرکوب کند و چگونه منافع الیگارشـــی السالوادور را مورد حمایت قرار دهد " . او به‌کارتر نوشت : " کمـــك بی‌تردیدباعث پیشرفت بیعدالتی‌دراینجا خواهد شد و سرکوب سازمانهای مـــردمـــی‌ای را که برای پایه‌ای ترین حقوق انسانی مبارزه‌می کننـد ، تشدید خواهد کرد " .

بهرحال ، جوهر واقعی سیاست ایالات متحده ، حرکت در جهـت نابودی سازمانهای مردمی‌ای بود که برای پایه‌ای‌ترین‌حقوق‌انسانیشـان مبـــارزه می کردند . بنابراین پرزیدنت کارتر ضمن فرستادن کمك نظامی ، به کنگره پیام داد که این کمك " نقش کلیدی ارتش‌دررفورمها را تقویت می کند " : عبارتی که آه از نهاد اورول *برآورد .

نتایج دقیقا با پیش بینی اسقف اعظم منطبق بود ، درماه‌مـــارس اسقف اعظم رومرو به وسیله‌ء جوخه‌های مرگ ترور شد . آنگاه وضعیـــت محاصره‌اعلام‌شدوتامدتهاتداوم یافت . درماه‌مه زیرپوشش رفورم ارضـــی ، جنگی شدید برعلیه دهقانان برپاشد . دهقانان قربانیان عمده‌ء‌جنـــگ کارتر - دارته در سال ۱۹۸۰ بودند . تعجب برانگیز نیست که‌همانگونه که دورانه بعدها تائید کرد ، هنگام شروع عملیات " توده‌ها باچریکهـــا بودند " .

---

*Orwell

نخستین شقاوت بزرگ، کشتارریوسامپول* بود . ششصد دهقان فراری در عملیات مشترك ارتشهای السالوادور و هندوراس کشته شدند . شاهدان عینی تعریف کردند که نوزادان جهت تمرین نشانه‌گیری به هوا پرتاب شدند ،کودکان گردن زده‌شدند و زنان شکنجه و غرق شدند . خوزه ناپلئون دارته که در مارس به خوانتا پیوسته بود ، در راستای مشروعیت بخشیدن به کشتارهای بعدی خوانتا ،کشتار جمعی ریوسامپول را به عنوان عملی مشروع توجیه کرد ،چراکه از نظر او قربانیان همگی " کمونیست " بودند . و حتما نوزاداني که با کارد قطعه قطعه شدند نیز کمونیست بودند . رسانه‌های عمومی ایالات‌متحده بیش از یکسال بر داستان سرپوش گذاشتند و آنگاه تنها به آن اشاره‌ای گذرا کردند و هنوز هم آن را به طور کامل گزارش نمی‌کنند . اگر چه در همان زمان و بلافاصله بعد از عملیات ، شواهد معتبری در دسترس بود .

در ژوئن دانشگاه مورد حمله قرار گرفت ؛ بسیاری کشته شدند، آزمایشگاه‌ها از میان رفتند و تهدید دیگری برای نظم موجود از سر راه برداشته شد . در نوامبر نیروهای امنیتی اپوزیسیون سیاسی را گردن زدند . در همان زمان رسانه‌های غیر وابسته نابود شد ، ایستگاه رادیویی وابسته به کلیسا بمباران و منهدم شد، بدن قطعه قطعه شده، سردبیر یکی از روزنامه‌ها پیدا شد و سردبیر یك روزنامه، دیگر پس از اینکه از سوءقصدهای مکرر جان سالم بدر برد، از کشور گریخت . به این ترتیب "انتخابات آزاد" پایه گذاشته شد . انتخاباتی که در دوران حکومت ریگان و به روایت لردچیتنیز *رهبر گروه اعزامی حقوق بشر پارلمان انگلیس ، مطابق معمول در فضایی از " ترور ، ناامیدی،شایعات خوفناك و واقعیات مهیب " انجام شد .

---

*Rio Sumpul *Lord Chitnis

رسانه‌های عمومی ایالات متحده پیروزی دموکراسی را شادباش گفتند. درسالهای بعدنیز، پس از آنکه " گردن زدن " و منهدم کردن سازمانهای مردمی به‌موفقیتهای قابل توجهی منجرشد، مفسرین جریان اصلی طیف سیاسی شادی و رضایت خود را از آزمایش "برپایی دموکراسی ثبت کردند. آنها در اتخاذ این موضع تنها نبودند. یك کمیسیون حکومتی هلندکه‌برانتخابات نظارت می کرد، ضمن اینکه‌تائیدکرد که " احزاب چپ تا حد قابل توجهی از روند انتخاباتی کنار گذاشته شده بودند "، نتیجه گرفت که " رای دهندگان محدوده ءگسترده‌ای برای انتخاب داشتند ". عبارت " به شکل قابل توجهی کنارگذاشته‌شده بودند " به برنامه ء کشتار جمعی، شکنجه و ناپدیدشدن دلالت می کندوعبارت "محدوده ءگسترده‌ا ی برای انتخاب " نیز مفهومی از دموکراسی را به دست می دهد که به صورت گسترده‌میان نخبگان غربی رواج دارد. کمیسیون هلندی اضافه می کند که السالوادورهمچون نیکاراگوئه " در یك جنگ‌داخلی که‌در آن نیروهای خارجی نقش عمده‌رابازی می کنند درگیرو آشفته شده است؛ جنگی که به وسیله ء چریکهایی‌برپا شده که از حمایت فعال عوامل خارجی برخوردارند ". چنین تحلیلی در میان مردمی که عقل سلیم دارند هیچ وجهه‌ای کسب نمی کند، بلکه بر عکس چشم اندازی از سطح فکری و اخلاقی نخبگان غربی به دست می دهد.

در ۲۶ اکتبر ۱۹۸۰، پیرو اسقف اعظم شهید، اسقف ریورآی داماس *، نیروهای نظامی را به خاطر " جنگی که‌برای‌کشتار و نابودی‌مردم‌عادی‌بدون دفاع " به راه انداخته بودند، محکوم کرد. چند هفته بعد دارته به همین ارتش به خاطر " خدمت جانانه‌اش به مردم و مبارزه‌اش علیه خرابکاری " تبریك گفت. پرزیدنت دارته‌بعد از قتل چهارزن آمریکایی وابسته‌به کلیسا سوگند خورد که مانع کمك نظامی به قاتلان شود. قتلی که در ایالات متحده تنها جرمی جنایی

*Rivera Y Damas

محسوب می‌شد. تمامی نقش دارته این بود. در تاریخ آمریکای لاتین، هیچ چهره‌ای به اندازه، دارته کشتار نکرده است. در طول دورانی که او می‌کوشید کشتارها رامشروعیت بخشد و برای انجام وظیفه‌ای که به عهده، اووخونتا بود، از کمك ایالات - متحده برخوردار شود، تعداد کشته شدگان بنابریك تخمین محافظه‌کارانه به چهار صد هزار تن رسید. جای تعجب نیست که او سوگلی رسانه‌ها و مفسرین ایالات‌متحده است و به عنوان "دموکراتی" بزرگ و نمونه‌ای کامل از تقوا ارزیابی می‌شود.

در اوایل سال ۱۹۸۱، ریگان کار را تحویل گرفت. آنگاه با مشارکت مستقیم ایالات‌متحده، کشتارها افزونتر و وحشیانه‌تر شد و هنگامی که نیروی هوایی ایالات متحده ماموریتهای نظامی و هماهنگ کردن بمبارانها را به عهده گرفت، سرعت کشتار دهقانان در حال فرار نیز بالا رفت. هرگاه که به نظر می‌رسید ترورها با موفقیت روبرو شده است، این وحشیگریها - که هنوز هم ادامه دارد - درایالات متحده با تحسین روبرو می‌شد. این عملیات بیش از شصت هزار کشته و بیش از یك ملیون پناهنده به جای گذاشت.

کمك عظیم ایالات‌متحده به السالوادور، دو هدف اساسی را دنبال می‌کند: به انجام رساندن کشتار و منفعت رساندن به گروههای نخبه‌ای که از آن بهره‌مند می شوند. حدود دو سوم کمکها به حسابهای بانکی این بهره مندان از برنامه، ضد شورش ریخته می شود. آنها طبیعتا ترجیح می‌دهند که مالیات دهندگان آمریکایی ضمن ثروتمند کردن آنها، خرج عملیات را نیز بپردازند. در واقع مالیات دهنده، آمریکایی در دورانی که کشتارهاادامه‌داردبه‌ثروتمندان السالوادوررشوه می‌دهد که در جای خود باقی بمانند، درحالیکه‌اقتصاداین‌کشورنه به خاطر جنگ که به خاطر پرواز سرمایه‌ها در حال سقوط است.

از این جنبه، داستان تیپیك است. قرض مشهور آمریکای لاتین

که امروز سرفصل عمده، توجه بین‌المللی است، به سختی با ذخائر ارزی آمریکای لاتین فوق ثروتمند قابل مقایسه است. بازهم یکی از واقعیتهای کمك خارجی را مشاهده می‌کنیم: وسیله‌ای که با آن فقرای جوامع ثروتمند در ازای خدمت ثروتمندان جوامع فقیر به ثروتمندان جوامع ثروتمند، به آنها کمك می‌کنند.

تاریخ مداخله، اخیر در السالوادور، یکی از کثیفترین مقاطع تاریخ ایالات متحده است. این مداخله به موفقیتهای اساسی دست یافته است. سازمانهای مردمی وسیعا نابود شده و تهدید دموکراسی از میان رفته است. بنابراین واکنش شورانگیز نخبگان غربی نسبت به حرکتی که در راستای دموکراسی صورت گرفته، به‌سادگی قابل درك است.

به پاسخ کندی به سئوالمان بازگردیم. اگر این خطر وجود داشته باشد که سازمانهای مردمی وابسته به کلیسا، انجمنهای دهقانی، اتحادیه‌ها و نهادهایی از این‌دست تهدید یك دموکراسی با معنی را با خود حمل کنند، ایالات متحده یك تروخیلو و یا حتی بدتر از او را ترجیح خواهد داد. ما یکبار دیگر می‌آموزیم که مفهوم کاسترو مفهومی پهناور است.

حوادث اخیر نیکاراگوئه سبب می‌شود که پاسخ رسمی سئوالمان‌را بهتر درك کنیم. سلسله، سوموزا دوست ارزیابی می‌شد، هر چند همانند تروخیلو، مارکوس، دووالیه و دیگر گانگسترهای مورد پشتیبانی ایالات‌متحده، زمانی که کشتار او دامن طبقات تجاری را نیز گرفت و مخالفت مردم از کنترل خارج شد، دیگر دوست محسوب نشد. تا هنگامی که به نظر می‌رسید که سوموزا می‌تواند خود را حفظ کند، ایالات متحده بخشا با کمك مستقیم و بخشا از طریق پادرمیانی دولتهای مزدوری که مرتبا به خاطر پنهان ماندن نقش ایالات متحده در عملیات به کار گرفته می‌شدند، از او حمایت کرد.

هنگامی که در سال ۱۹۷۹ روشن شد که سوموزا بیش از این حفظ شدنی نیست ، حکومت کارتر به شکلی معمول و قابل پیش‌بینی تغییر سیاست داد و دقیقا همچون موارد مشابه دیگر از " سوموزاییسم بدون سوموزا " دفاع کرد ۰ اما دو مسئله عمده وجود داشت : نخست اینکه گارد ملی که طی سالیان زیاد به وسیله ایالات متحده تربیت شده بود و با ارتش ایالات متحده ارتباط نزدیکی داشت ، جهت تضمین "ثبات" و "نظم" می‌بایدحفظ می‌شد ۰ ودیگر اینکه نخبگان تجاری کنترل روندسیاسی را در اختیار می‌گرفتند تا " دموکراسی " بر مبنای موضع جدید ایالات متحده پایه‌گذاری شود ۰

پیرو این اهداف ، ایالات متحده یك سیاست دوسویه را پیش گرفت ۰ از یك سو به بازبرپایی ـ گارد ملی اقدام کرد : از سال ۱۹۷۹ با شرکت تبعیدیهای نیکاراگوئه و افسران السالوادوری ، از سال ۱۹۸۰ با کمك و آموزش ماموران ژنرالهای نئونازی که به عنوان وابسته ایالات متحده در آمریکای مرکزی عمل می کردند ( به نقل از متخصص تروریسم، برایان جنکینز * از شرکت راند* )، واز سال ۱۹۸۱ باکنترل مستقیم ایالات ـ متحده ۰ از سوی دیگر بلافاصله یك کمك اضطراری به حکومت جدید ـ البته با هدف تقویت بخشهای تجاری خصوصی اهداء شد ۰ بانکهای بین المللی نیز کمکهایی در اختیار نیکاراگوئه قرار دادند ، چراکه می ترسیدند نیکاراگوئه قادر به پرداخت بدهیهای کلانی که نتیجه همدستی خود آنها با سوموزا بود ، نباشد ؛ به ویژه که سوموزا بابخش اعظم باقیمانده سرمایه‌های کشور گریخته بود ۰ مطابق معمول کمك شیوه‌ای بود که مالیات دهندگان ایالات متحده را مجبور می کرد به ثروتمندان و قدرتمندان داخلی و خارجی کمك کنند ۰ کوشش جهت حفظ رژیم قدیم ، ایجاد مانع در راه رفورمهای اجتماعی غیرقابل تحمل و پول ریختن به جیب بانکهای آمریکایی، مرتبا به مثابه نمودی از بزرگواری ـ

---

*Brian Jenkins　　　　*Rand

ایالات متحده و عقیده زشت ساندینیستهاکه علیرغم این بزرگواری-
بر روشهای زیان آورشان پای می فشارند ، توصیف می شود .
جدی بودن روشهای زیان آوربه‌راستی‌ثابت شده‌است . جنایات
ساندینیستهابسیارزودوازطریق‌بهبودقابل‌توجه‌بهداشت ، سطح سواد ،
سطح تغذیه و رفاه اجتماعی جلوه‌کرد . در ژانویه ۱۹۸۳ ، بانك‌توسعه
داخلی آمریکا ، پیشرفتهای نیکاراگوئه بعداز سال ۱۹۷۹ را به طور
خلاصه بیان کرد و نتیجه گرفت که این کشور " در بخش اجتماعی به
ترقی قابل توجهی دست یافته که بنیاد محکمی برای پیشرفت‌اقتصادی
-اجتماعی دراز مدت است " . این ترقی در زمینه‌های بهداشت ،سواد،
سازماندهی اجتماعی ، تولید غذا برای مردم و غیره‌حاصل‌شده است .
موسسه خیریه اکسفام *آمریکا درگزارشی که‌درمورد آمریکای‌مرکزی
در سال ۱۹۸۵ ارائه داد ، عنوان کرد که در میان کشورهایی از منطقه
که اکسفام در آنها کار می کند ( گواتمالا ، السالوادور ، هندوراس‌ونیکارا
-گوئه ) " تنها در نیکاراگوئه‌کوششی اساسی در جهت رفع بیعدالتی
در زمینه مالکیت ارضی ، گسترش بهداشت ، آموزش و ارائه‌خدمات
کشاورزی‌به‌خانواده‌های‌فقیردهقانی‌صورت‌گرفته‌است .هرچند که جنگ
کنتراها گامهای‌رفورم‌اجتماعی‌راکندکرده‌ودرحومه شمالی‌کشورگرسنگی
به‌وجودآورده‌است " .همانگونه‌که‌من دیروزاشاره‌کردم،سازمان‌آکسفام در
لندن‌بازهم‌فراتررفت واعلام‌کرددرمیان‌هفتادوشش‌کشوری‌که‌آکسفام‌درآنها
کارکرده‌است ،تعهدحکومت‌نیکاراگوئه‌به‌بهبودشرایط‌زندگی‌مردم‌وتشویق
آنهابه‌شرکت‌فعالانه‌درروندهای توسعه "یك استثناء "بوده‌است‌وبنابراین
چیزی را پایه گذاشته است که اکسفام دقیقابه عنوان " تهدید
یك نمونه خوب " از آن نام می برد . در ژوئن ۱۹۸۳ بانك جهانی‌تلاش
حکومت نیکاراگوئه جهت بهبود زندگی فقرا را " قابل توجه "خواند و
برنامه‌های این حکومت را در میان حکومتهایی که از پشتیبانی‌بانك
جهانی برخوردار شده‌اند ، جزو بهترین ها دانست و به فقدان فساد،

*Oxfam

ونیز توجه به فقرا اشاره کرد• طبیعتا ایالات متحده برای جلوگیری از اجرای برنامه‌هایی از این دست ، نهایت تلاش خود را کرده است • اما برنامه‌هایی که به شکلی ویژه مورد خصومت ایالات متحده است ،برنامه‌هایی است که برای کشاورزی خصوصی امکانات فراهم می‌کند • چراکه چنین برنامه‌هایی به تصویری که سیستم ایدئولوژیک ایالات متحده از نیکاراگوئه به مثابه یک دولت توتالیتر علم کرده است ، ضربه می‌زند •

این جنایات به دلائلی که من قبلا مورد بحث قرار دادم،غیر قابل تحمل است و باید به وسیله• روشهای معمول پاسخ داده شود : به وسیله• تروریسم بین المللی ،تحریم ،فشار به موسسات بین المللی و متحدین برای جلوگیری از کمک ،نبرد عظیم تبلیغاتی در غیر دازانه ،مانورهای تهدیدآمیز نظامی ،پروازهای هوایی به مثابه بخشی از روندی که حکومت آن را "مدیریت حسی "می‌نامد و دیگر شیوه‌های خصومت آمیزی که برای یک دولت قاهر و قوی ممکن است • هنگامی که در سال ۱۹۸۴ نیکاراگوئه پیش نویس معاهده• "کونتادورا" را پذیرفت ،حکومت ایالات متحده دچار حالتی نزدیک به هیستری شد • کمی پیش از آن رونالد ریگان به کنگره گزارش داده بود که هدف جنگ کنترا، مجبور کردن نیکاراگوئه به پذیرش معاهده است و سخنگوی دولت جورج شولتز ضمن ستایش از معاهده• دولت ، نیکاراگوئه را به خاطر جلوگیری از اجرای آن تقبیح کرده بود • هنگامی که نیکاراگوئه انتخاباتی را انجام داد که از طرف انجمن متخصصین آمریکای مرکزی در ایالات متحده ( LASA )تا حد زیادی باز و صادقانه خوانده شد، هیستری باز هم افزایش یافت • و این علیرغم کوششهای عظیمی بود که ایالات متحده برای خرابکاری در انتخابات به کار برد • کوششهایی نظیر فشار بر اپوزیسیون تجاری و نبرد دروغپردازانه در مورد تحویل ناو هواپیمابر MIG که دقیقا جهت حذف خبر انتخابات از اخبار زمان بندی شده بود • البته جناحهای سیاسی- همانطور که سناتورهای جناح کبوتر هشدار دادند- توفق داشتند که اگر نیکاراگوئه ناو هواپیمابر را جهت دفاع از حق حاکمیتش در مقابل ایالات متحده نگه دارد، انچنان گناه

غیر قابل تحملی مرتکب شده است که بمباران نیکاراگوئه‌راتوجیه می‌کند. قضاوتی که ناظران LASA در گزارش مفصلشان به دست دادند،تقریبا با نظر تمامی ناظران بین‌المللی خوانایی داشت. اما این حقایق در ایالات متحده به شدت سرپوش گذاشته شدو انتخابات ۱۹۸۴بر مبنای توافق رسانه‌ها و حکومت بازتابی نیافت. واکنش ایالات متحده نسبت به انتخابات نیکاراگوئه یك بار دیگر ترس و نفرت عمیق ایالات-متحده از اشکال دموکراتیك را روشن می‌کند.ترس و نفرت از حالتی که نتایج نتواند به شکلی کنترل شود که تسلط اتحاد تجاری -نظامی‌وابسته به قدرت ایالات متحده را تضمین کند.

همانگونه که دیروز اشاره کردم مقامات حکومتی به شکل خصوصی تایید کردند که : "خشنود هستند از اینکه می‌بینند کنتراها با فشار بر ساندینیستها، آنها را تضعیف می‌کنند و منابع محدودشان را از برنامه -های اجتماعی منحرف کرده و به سمت جنگ سوق می‌دهند" .واقعیتی که در ایالات متحده هیچ اظهار نظری را برنمی‌انگیزد، همانگونه که هیچ واکنشی برنمی‌خیزد وقتی که تحلیلگر پیشین سیا دیوید مك مایکل در دادرسی دادگاه جهانی بر مبنای تجربیات شخصی‌اش ،اندیشه‌ای را توضیح می‌دهد که انگیزه، برنامه‌ریزی سطح عالی است . اندیشه‌ای که تضعیف و بی‌ثباتی حکومت‌نیکاراگوئه را هدف دارد:

> "عملیات مرزی به این امید انجام شد که سبب حملات مرزی نیروهای نیکاراگوئه شود و بدین ترتیب طبیعت‌تجاوزکارانه این کشور را برملا کند و احتمالا سازمان تدارکاتی‌دولتهای آمریکایی را نیز وارد بازی کند. آرزو می‌شد که حکومت نیکاراگوئه آزادیهای شخصی را از میان ببرد، اپوزیسیون را دستگیر کند، طبیعت توتالیترش را آشکار کند و به این ترتیب نارضایتیهای داخلی را افزایش دهد" .

دیدگاه نخبه، طیف سیاسی ایالات متحده بر این نکته پافشاری

می کند که نیکاراگوئه باید"محبوس" و "منزوی ".شودواز "صدورانقلابش "
باز بماند . در صورت امکان باید "سرطان " ـ نامی که رونالد
ریگان ، جرج شولتز و دیگران به نیکاراگوئه داده اند ـ ریشه کن شود،
هرچندکه درمورد چگونگی اجرای این وظیفه ،اختلافهای تاکتیکی وجوددارد .
همچون موارد قبل ، تئوری سیب فاسد دوچهره دارد : به عامه مردم
چنین وانمود می شود که خطر این است که نیکاراگوئه که وابسته به شوروی
و پایگاه نظامی این کشور است ، نیمکره رافتح خواهدکرد وهرچه را که
داریم از ما خواهد گرفت . نگرانی واقعی اما "تاثیرجلوه" "پیشرفت
موفقیت آمیزی است که ممکن است برای مردم رنجدیده نقاط دیگر با
معنی باشد و به مثابه یك " ویروس " سرایت کند ، فسادراگسترش
دهد و "آزادی پنجم"را به خطر بیندازد . مسخرگی مطلق اتهامات
عمومی و مجموعه حیرت انگیز دروغها و نیرنگهایی که این نگرانی رامی-
پوشاند ، کافی است که این استنتاج را به وجود آورد که ایالات متحده
در اینمورد نیز ، شیوهٔ مرسومش را در پیش گرفته است .

دروغها وحیله‌ها به‌راستی که شگفت انگیزاست . یك مثال روشن
کننده در اینمورد ، سندی از دستگاه دولتی است که تحت عنوان **انقلابی فراتر از مرزهای ما** در سپتامبر ۱۹۸۵ منتشر شد؛ کوششی در جهت به
حداقل رساندن این احتمال که روند همزمان دادگاه جهانی به منافع
ایالات متحده در اینجا ، جرقه‌ای بزند . همانگونه که قبلا اشاره‌کردم ،
این عنوان بر مبنای یك تفسیر غلط از یك سخنرانی توماس بورخه*
انتخاب شده است . او در این سخنرانی توضیح می دهد که نیکاراگوئه
نمی تواند " انقلاب ما را صادرکند " ،بلکه فقط می تواند "نمونه ما
را صادر کند " . در حالیکه " مردم این کشورها خودشان ... باید
انقلابشان را برپاکنند" . کوشش دستگاه دولتی در راستای تحریف
این توضیحات ، به عنوان شاهدی بر نیت تجاوزکارانه نیکاراگوئه ،
بلافاصله به وسیلهٔ شورای امور نیمکره‌ای تکرار شد . نادرستی این

*Tomas Borge

برداشت ، مطمئنا برای رسانه‌ها هم شناخته‌شده بود. این در حقیقت تنها یکی از دروغهای مشابهی است که‌در مواقع مقتضی بیان می‌شود. داستان ادامه دارد. ریگان در سخنرانی ژوئن ۱۹۸۶ که در آن کاخ سفید را به حمایت از کنتراها ترغیب می‌کرد، پس از هشدار در مورد تهدید نیکاراگوئه برای موجودیت ما،رجزخوانی ویاوه‌گویی خودرا به اوج رساند و گفت : " نیکاراگوئه، کمونیست ، طبق سخنان رهبرانش خود را وقف یك انقلاب بدون مرز کرده است " . به کوتاهی یعنی اینکه رهبران نیکاراگوئه پذیرفته‌اند که قصد دارند بر ما غلبه و نابودمان کنند.

واکنش رسانه‌ها آموزنده بود. توسل ریگان به اعتراف دراماتیك کمونیستی نیکاراگوئه، یعنی اعتراف به نیت تجاوزکارانه‌اش بی هیچ تفسیری در نیویورك تایمز وجاهای دیگر گزارش شد. هرچند که‌بی‌تردید حقایق برای هر روزنامه نگاری با حداقل صلاحیت نیزروشن بود . واشنگتن‌پست در مصاحبه‌ای با معاون رئیس‌جمهور نیکاراگوئه،سرجیو- رامیرز* ،وی را جهت توضیح سخنان توماس بورخه*-منبع اتهام ریگان-که گفته بود "این انقلاب از مرزهای ما فراتر می‌رود" به مبارزه طلبید.بر مبنای یك افراط‌کبوتری رسانه‌های ایالات‌متحده، سردبیران بوستون- گلوب* نوشتند که "وزارت خارجه هرگز نتوانسته است در جهت لاف ساندینیستها،یعنی "یك انقلاب بدون مرز" ،سندی مبنی بر حمل ونقل نظامی ارائه دهد. آنها اضافه کردند که " شکست ساندینیستها در گسترش انقلابشان و سکوت خفت‌بارشان در این‌مورد می‌تواند اطمینان دوباره‌ای ایجاد کند،اما این نکته در واشنگتن نادیده گرفته می‌شود" . طبیعتا در این مقطع‌مفسران "محافظه‌کار" به وجد آمدند .مشاوران رئیس جمهور می‌توانستند کاملا مطمئن باشند که رسانه‌ها فریب را افشا نخواهند کردو وظیفه‌اشان را در لحظه ،بحرانی‌نیزادامه‌خواهندداد‌وادامه‌هم دادند .گواه

---

*Neww York Times

*Washington Post

*Sergio Ramirez

*Boston Globe

باشکوه‌دیگری بر افتخارات مطبوعات آزاد .

آنچه که شایسته، توجه‌ویژه‌است ،واکنش‌کبوترهاست .آنها بر مبنای "سکوت‌خفت‌بار" ساندینیستهادر زمینه، صدور موفقیت انقلابشان به نقاط دیگر با کمك به‌کنتراها مخالفت می‌کنند . کبوترها احساس‌می‌کنند نیازی نیست که توضیح دهند ، رئیس جمهور در مورد" لاف " دروغ می گوید و لاف واقعی به شکرانه تروریسم بین المللی ملهم از ایالات متحده شکست خورده است . وآموزنده‌تر از همه‌اینکه، آنها این شکست را به عنوان اطمینان دوباره ارزیابی‌می‌کنند . اطمینان‌ازاینکه کوششهای ساندنیستها در جهت " رفع بیعدالتی در زمینه‌مالکیت ارضی ، گسترش بهداشت ، آموزش و ارائه خدمات‌به‌خانواده‌های فقیر دهقانی " که در میان هفتاد و شش کشور در حال توسعه بی همتابوده ، به شکرانه خشونت ایالات متحده شکست خورده است .در اینجا می توان نبوغ بی‌همتای سیستم‌مغزشویی‌ایالات متحده را بربستر رقابت بازها وکبوترها به روشنی دید . رقابت بر سر اینکه چه کسی درخدمت به حیله و خشونت دولت پست تر است .

در سالهای گذشته ساندنیستها به همه چیز - از معامله موادمخدر تا قتل عام - متهم شده‌اند ، در حالیکه به حقایق غیرقابل تردیدبرنامه -های اجتماعی و اقتصادیشان در رسانه‌ها و روزنامه‌های بزرگ ، هیچ اشاره‌ای نشده است . یك نمونه تیپیك در اینمورد را در سه‌ماه‌اول‌سال ۱۹۸۶ ، می توان دید ، در آن هنگام تصمیم قریب الوقوع کنگره درمورد کمك به کنتراها ، مرکز توجه بود . در خلال اینمدت مقاله‌نویسان- نیویورك تایمز و واشنگتن پست هشتاد و پنج مقاله نوشتند واعانه دهندگان را برای‌کمك به کنتراها فراخواندند . دیدگاههای شدیدا انتقادی - و شاید کاملا انتقادی - نسبت به ساندنیستها به دیدگاههای انتقادی مشروط تغییر کرد و بنابراین یکدستی ۱۰۰٪ در مورد موضوع مرکزی ، حفظ شد .به اصطلاح مدافعان ساندنیستها به تلخی تقبیح شدند ( در مقالاتی با نامهای مستعار ، به خاطرهراس از -

واکنشهــــای احتمالی ) ، اماهیچ صدایی به ستایش برنخاست ۰ اگرچه صداهای طرفدار حتی درون محدودیتهای ایدئولوژیك رسانه‌هانیز یافت می شد . به ویژه این نکته تکاندهنده است که دو جنبــه، قوی رژیـــم ساندینیستها پشت سرودگوشخراشی ازتهمت وافتراپنهان مانده اســـت : نخست برنامه‌های سازنده ،اجتماعی ودوم این واقعیت که حکومت نیکاراگوئه برخلاف رژیمهای وابسته به ایالات متحده ـ رژیمهایی چون دارتــه در السالوادور ـ کشتار و شکنجه، وسیع را به کار نگرفته‌است ۰ عدم اشاره به نکته دوم ، بازتاب گرایشی عمومی است که برآنست شقاوتهای انجام‌شده دراطراف ما را به‌مثابه‌نقصی کم‌اهمیت ازیادها بزداید۰درمورد نکته‌اول نیز ، بگذشته‌ازیك اشاره ، غیرمستقیم توسط آبراهام‌برومرگ* مدیر پیشیـــــن روزنامه ، مسائل کمونیسم ـ که‌به نظر من نکات دقیقی دربردارد وبرآوردی کاملا پذیرفتنی از حکومت ساندینیستها و حکومتهای دیگربه‌دست می ـ دهد ـ تنها یك عبارت به برنامه‌های ساندینیستها در زمینــــه هـــای بهداشت ، سوادآموزی ، رفورم‌ارضی و توسعه اشاره دارد: عبارتــــی‌از تادشولتز* (۱۶مارس ـ NYT ) کـــه در دورانی‌که‌اتهامات " رهــبـری مخوف " ، "جامعه، سرکوبگرانه" و"شکستها" رواج داشت ،عنوان شد ۰ همانگونه که دیدیم برنامه‌های اجتماعی برای درك حمله ایالات متحده به نیکاراگوئه اهمیت دارد ۰ امادراین‌ستون‌نظرات ،اشاره‌به‌چرایـــــی جنگ ایالات متحده مجاز نبود ۰ این نکته در مورد سر مقاله ها نیـــز صـــــدق می‌کند ۰ در هشتاد سرمقاله نیویورك تایمز درموردنیکاراگوئه از سال ۱۹۸۰ تا اواسط ۱۹۸۶ ، من تنها دو عبارت در مورد این جنبـــه مهم حکومت ساندنیستها پیدا کردم ۰

البته میان هشتاد و پنج ستون نظر مناظره وجودداشت مناظـره بر سر اینکه ایالات متحده بایدچه‌روشی رابرای پاسخ به تجـــــاوزات وجنایات ساندینیستهابرگزیند۰جستجوبرای‌یافتن بحثــی درموردانیکه آیا ما باید ارتشی تروریستی برای حمله به السالوادور ـ جاییکه‌جنایات

---

*Abraham Brumberg *Tad sculz

به شدت بیشتر است ـ به وجود بیاوریم ؟ و یا جستجو برای پیداکردن یك بحث در مورد ایالات متحده و تاریخ طولانی تشویق وحمایتش از شقاوتهای وقیحانه منطقه ، جستجو یی عبث است ۰ این بحثهای به شدت محدود تنها به ما کمك می کند که این احساس را حفظ کنیم که در "جامعه‌ای باز" زندگی می کنیم ،اماهمانطورکه درمورد هندوچین دیدیم هدایت بحث درون چهارچوبی که به وسیله‌ٔ مراکز قدرت تعیین شده است ، اولویت اساسی دارد۰ مراکزی که پیش پندارشان مرزهای ممکن اندیشه را تعیین می کند ۰

روشهایی که درراستای محو واقعیتهای مستند و نمایش شکست ساندینیستهابه کار گرفته می شود ، در حال روشن شدن است ،روشهایی که یکبار دیگر جدی بودن نگرانیهای اساسی پنهان را برملا می کند۰در همین راستا ،کمیسیون ریاست جمهوری کیسینجر تلاش کرد بادرنظر گرفتن سال ۱۹۷۹ به عنوان سال مبدأ ، نشان دهد " مدیریت بد " ساندینیستها موجب سقوط اقتصادی نیکاراگوئه در یك دوره‌ٔ رشداقتصادی شده است ۰ این "سفسطه هشیارانه" ( به روایت توماس والکر* مورخ ) به آنها اجازه دادکه فروپاشی اقتصادی راکه در خلال کشتار و سرکوب سوموزای موردحمایت ایالات متحده و درسالهای ۱۹۷۸ـ۷۹ رخ داد ، به ساندینیستهانسبت دهند و بهبود سریع بعد از قتل عامها را انکار کنند ۰ در جهان واقعی اما اقتصاد بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ ، فروپاشید ،یعنی درسالهایی که ایالات متحده ووابسته‌اش اسراییل به پشتیبانی از سوموزا در دوره‌ٔ نهایی انفجارخشونتش ادامه می دادند ۰ سپس این اقتصاد به سرعت بهبود یافت ،اما جنگ کنتراها این توسعه خطرناك را عقیم کرد۰ در سال ۱۹۸۴ علیرغم‌جنگ کنتراها و علیرغم " اعتصاب سرمایه " نرخ رشددرآمدسرانه‌نیکاراگوئه از دیگر کشورهای آمریکای مرکزی بالاتر بود ، ضمن آنکه مصرف کالاهای اساسی نیز رشد کرده بود ۰ انتخاب سال ۱۹۷۷ به‌عنوان سال

*Thomas Walker

مبدا «تدبیری مناسب جهت خدشه‌دارکردن بهبود سریعی است که‌باعث نگرانی عمیق واشنگتن شد .

روشنفکران فرومایهٔ اروپا ، از تدبیری مشابه سود می جویند . جامعه‌شناس برجسته ، رالف دارندورف *توضیح می دهدکه اقتصاد " در سال ۱۹۷۷ نزولش را آغاز کرده بود " ، اما پس از انقلاب بانصف شدن درآمد سرانه ( GNP ) بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۸۵ "وعدم " توزیع چشمگیر درآمد " ، نزول تبدیل به سقوط شد "؛ گواهی دیگربر شکستهای ساندینیستها! او پس از گذراندن چند روزی در نیکاراگوئه به اتفاق یک‌هیئت بازدیدکننده ، با اطمینان مطلق به ما می‌گوید که این نکته‌ای است که " اکثر نیکاراگوئه‌ای هابه آن اعتقاد دارند " .

چنین اظهار نظرهایی از سوی بازدیدکنندگان عالیمقام به یک استاندارد تبدیل شده است و سخن آنها تا هنگامی که خلوص دکترینی را حفظ کنند ، ارزشمند تلقی می‌شود؛ خلوص دکترینی‌ای که درواشنگتن تعیین می شود . بنابراین رابرت لیکن * مبلغ کنتراها و چهرهٔ محبوب رسانه‌ها ، باهمان اطمینان به شنوندگانش تضمین می دهد که برمبنای تحقیقات عمیقش ، حمایت‌ازساندینیستها "کاملا از میان رفته است " ، در حالیکه کنتراها از حمایت گسترده اهالی‌حومه نیکاراگوئه و طرفداری کامل بسیاری ازنیکاراگوئه‌ایهای شهرنشین برخوردارند " .

این نظم استادانهٔ فریبها و دروغهای هیستریک به‌چنان اندازهٔ حیرت آوری رسیده است که حتی تفسیرش برای رسانه‌های کارگزارهم ممکن نیست . این حد از فریب ، پدیده‌ای مهم و روشنگر است . سیل دروغها به وضوح واقعیتهای ساده‌را می پوشاند . نخستین واقعیت این است که ایالات متحده به شدت تلاش می کند که‌نیکاراگوئه‌رابه‌سمت شوروی براند و به این ترتیب حمله بر علیه نیکاراگوئه‌راتحت عنوان

*Ralf Dahrendorf    *Robert Leiken

" دفاع ازخود " توجیه‌کند ۰ دومین واقعیت ساده‌ای‌که‌درمیان سیل دروغها گم‌شده است،دلیل واقعی حمله به نیکاراگوئه‌است : تهدید یک نمونه، خوب که باید قبل از آنکه "ویروس" و "آلودگی " را در منطقه گسترش دهد، ریشه‌کن شود ۰ اسناد واقعی این واقعیتها رانشان‌می‌دهد ۰ واقعیتهایی که‌باعملکرد سنتی‌ایالات‌متحده ـ که باتوجه‌به‌منافع‌واقعی‌ای‌که تعیین‌کننده، سیاست‌است ‌کاملا عقلانی‌است ـ خوانایی کامل دارد ۰ بر مبنای اصول وعملکردهای موثر و مشابه، این واقعیتها در سیستم ایدئولوژیك ایالات متحده ـ و بگذشته از استثنائات نادردرمیان‌متحدان ایالات‌متحده ـ قابل بیان نیست ۰

نمونه، نیکاراگوئه ، فهم ما از پاسخ رسمی کندی به سئوالمان‌را ، بازهم تکمیل تر می کند ۰ ایالات متحده درصورت " تهدید یك نمونه، خوب " در قلمروش ، یك " تروخیلو" را ترجیح‌خواهد داد ۰ آنهایی که خود را وقف نیازهای اکثریت فقیر می کنند ، آنهایی که در جهت برپایی سیستم سیاسی‌ای تلاش می کنند که تحت کنترل گروههای تجاری نباشد ، آنهایی که کوشش می کنند سیستم نظامی‌ای بسازند که وابسته به ایالات متحده و تحت کنترل آن نباشد، "کاسترو" ها هستند و باید به‌وسیله‌حملات مداوم ،به‌سمت شوروی رانده شوند و خشونت و فشارهای دیگر در موردشان اعمال شود ۰ آنها نباید بتوانند مرتکب جنایت پیشرفتهای موفقیت‌آمیز به نفع اکثریت‌فقیر بشوند ۰

اینها دلایل واقعی حمله به نیکارگوئه است ۰ دلایل رسمی‌ای‌که به روشنی‌شایستهٔ تحقیر است و من برای ردکردنشان وقت تلف نمی کنم ۰

من اغلب این مسائل را در ایالات متحده واروپا مطرح می کنم، البته نه در رسانه‌های عمده ـ اگرچه دراین زمینه اروپا هنوز بسیار متفاوت و بازتر است ـ بلکه‌درمقابل‌شنوندگانی‌که‌نهادهای‌ایدئولوژیك دولتی و خصوصی نمی‌توانند دسترسی به آنها رامانع شوند ۰ موضوعی مهم که در سخنرانی آخر به آن باز خواهم گشت ۰ من معمولا با چند

اظهار نظر در مورد مسئولیتهایمان و چگونگی اجرای آنها پایان‌می‌دهم · پاره‌ای از ما از کشورهای دموکراسی صنعتی غربی وکستاریکا می‌آییم؛ کشورهایی که در آنها ترس از خشونت دولتی مانع اعتراض موثربرعلیه سیاستهای حافظ " ثبات " و " نظم " نمی شود ، اگرچه قدرت‌موثری که بر سیستم اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و رسانه‌هااعمال می شود ،این وظیفه‌رامشکل و اغلب خنثی می کند · اکثریت شما اینجازندگی مـــی کنید و من بگذشته از کلامی کوتاه با پند دادن به شما جسارت نمی‌کنم ·

توجه به‌فناتیسم ریگان مفید و آموزنده است ،چراکه اگر آنـــرا خوب تفسیرکنیـــم، پندی رســا در بردارد · به چیزی که‌تروریستهای دولتی می گویند گوش دهید و خلافش را انجام دهید ·بنیادی‌تریـــن آرزو این است که نیکاراگوئه تبدیل به چیزی شود که آنها توصیف مـــی کننـد : یك وابسته به شوروی ، یك دولت شکنجه‌گر،سرکوبگرو توتالیتر که با " خدا و انسان " در جنگ است و مردم وحشت زده خود را با چماق‌و تازیانه کنترل می‌کند ·بزرگترین ترس‌آنهااین‌است‌که‌نیکاراگوئه بربستر تلاش فداکارانه در راستای وقف منابع ناچیزش برای مردم و گســترش آزادی وشرکت هشیارانه مردمی ، "منطق اکثریت "را دنبال کنـــد · وحشیگری‌ایالات‌متحده،تحقق‌آرزو و نابودی ترسش‌راهدف‌دارد ·آنهایی که با این سیاست قابل تحقیر مخالفند، باید در جهت بر بادرفتن این آرزو و به بار نشستن این ترس تلاش کنند ·

## سخنرانی چهارم : سیاست امنیت ملی

تااینجامن درمورد جنبه های گوناگون سیاست خارجی ایالات متحده ،برنامه‌هایش ونیز چگونگی اجرای آنها در عمل بحث کردم ۰ در این سخنرانی می خواهم به موضوعی متفاوت امامربوط به نکات قبلی بپردازم : سیاست امنیت ملی ،مسابقهٔ تسلیحاتی و تهدید جنگ هسته‌ای ۰

اولین نکته ،قابل تاکیدوآشکاراین است که شرایط بسیارجدی است ۰ خطر جنگ هسته‌ای نهایی وجوددارد ۰میزان این خطررانمی توان به دقت تخمین زد،اما احتمال فاجعه بی شك فراتراز آن است که یك فردمعقول بتواندبه سادگی قبول کند۰ درگذشته ،استفاده از سلاح هسته‌ای چندین بار در دستورکارقرارگرفته است و درپاره‌ای ازموارد گامهایی برداشته شده که ریسك جدی به همراه داشته است ۰ در یك بررسی از سری بررسی های موسسه ،بروکینگز* که توسط باری بلچمان* واستفان‌کاپلان* انجام شده وبریادداشتهای به تازگی منتشر شده ،فرماندهی هوایی استراتژیك مبتنی است ،اشاره می شودکه ایالات متحده بین سالهای ۱۹۴۶

*Brookings Institution

*Barry Blechman

*Stephen Kaplan

و ۱۹۷۳ ،نوزده بار سلاحهای هسته ای را آماده کردومترصد استفاده از آنها بود . تعدداین دفعات نشاندهنده آن است که رهبری ملی همواره تمایل سیاسی زنده‌ای به استفاده از سلاحهای هسته ای داشته است . درموارد دیگری نیز استفاده از این سلاحها در چشم انداز قرار گرفته وحتی تبدیل به تهدیدی جدی شده است . تشنجهای بین المللی ای که ابرقدرتها را به سمت درگیری رانده است ،بارها می‌توانسته به استفاده از این سلاحها منجر شود . بحث ژنرال ناتان توئینیگ ،رئیس ستاد مشترك در زمان پرزیدنت آیزنهاور درمورد سلاحهای هسته ای تاکتیکی ، قابل یادآوری است . اودر اواسط دهه ۶۰ ،دریك نوشته توضیح داد که : "اگر این سلاحها یك یا دوبار ،با هدفهای صحیح به کار گرفته شود ،به اعتقاد من تجاوز جاری را متوقف می کند وخرابکاریهای آتی وخطر جنگهای محدود را پیش از آنکه آغاز شوند، از سر راه برمی دارد" (تاکیدها از اوست ) . روشن است که منظور او از "تجاوز جاری" ، "تجاوز داخلی ویتنامیها" علیه متجاوزین آمریکایی و ارتشهای دست نشانده آنهاست . اوبرای اینکه نشان دهد که منظورش از خرابکاری چیست ،مثالهای متعددی می زند . کوبا ،کنگو وویتنام سه کشوری بودند که در آنها خرابکاری بسیار فراوان بود . خرابکاریهایی که تلاش جهت به قتل رساندن رهبری سیاسی را نیز دربرمی گرفت . تلاشی که در کنگو وویتنام متحقق شد واین یعنی خرابکاری توسط ایالات متحده . نظریه ،لزوم استفاده از سلاحهای هسته ای جهت "متوقف کردن خرابکاری آتی" ،قابل توجه وبررسی است . این نظریه ای است که از هنجارهای موجود- حداقل هنجارهایی که به صورت عمومی مطرح شده است - فراتر می رود ،هرچندکه درك ژنرال توئینیگ از "خرابکاری" و "تجاوز" کاملا استاندارد است . باتوجه به اصول اُولی منطق غرب ،این تنها حرف است ونه واقعیت که ایالات متحده تاکنون عامل خرابکاری وتجاوز نبوده و بنابراین به سادگی این دشمنان ایالات متحده هستند که گناهکارند وخرابکاری و تجاوز را در کشورهای خودسامان می دهند . وخرابکاری و تجاوز یعنی اینکه ، به شیوه ای عمل می کنند که ارباب را خوش نمی آید ومنطبق با برنامه هایش نیست .

تصور کنید که غرب چه واکنشی نشان می داد اگر فرمانده نظامی شوروی و یا قذافی در مورد استفاده از سلاحهای هسته ای چنین سخنانی می گفتند .

نگاهی به تعدادی از نوزده حادثه‌ای که می‌توانست به استفاده از سلاحهای هسته‌ای استراتژیک توسط ایالات متحده منجر شود، شما را شگفت زده خواهد کرد. حداقل مرا که شگفت زده کرد. یکی از این حوادث، انتخابات اوروگوئه در سال ۱۹۴۷ بود. نمونه دیگر کودتای سال ۱۹۵۴ سیا در گواتمالا بود. در آن هنگام به عنوان بخشی از برنامه ریزی مقدماتی، ایالات متحده بمب افکنهای مسلح به بمبهای هسته‌ای را به نیکاراگوئه فرستاد. بلچمان و کاپلان می‌گویند: "فرستادن این سلاحها می‌توانست به عنوان نشانه‌ای از تعهد آمریکا ارزیابی شود". می‌بینیم که نیاز به نابود کردن دموکراسی گواتمالا تا چه اندازه‌ای جدی بود.

فراموش نکنیم که این مسئله در زمانی رخ داد که هنوز اوضاع نیکاراگوئه خراب نشده بود: "در روزهای خوب قدیمی" یعنی روزهایی که نیکاراگوئه هنوز در موقعیتی بود که میتوانست به عنوان پایگاهی برای تروریسم، خرابکاری و تجاوز ایالات متحده مورد استفاده قرار بگیرد. روزهایی که نیازی نبود که انسانگرایان غربی به تحریف حقوق بشر و دموکراسی در نیکاراگوئه بپردازند و یا جنگی تروریستی را سامان دهند تا بتوانند با توجه به اهداف سیاسی ایالات متحده، "نیکاراگوئه را به مدل آمریکای مرکزی اش برگردانند" و خواستار "هدایت کشور براساس استانداردهای منطقه‌ای" شوند. "استانداردهای منطقه‌ای" و "مدل آمریکای مرکزی" ای که به گفته سردبیران واشنگتن پست در السالوادور، گواتمالا، هندوراس و رژیم سوموزا جامه عمل پوشیده بود.

معروفترین نمونه در میان این نوزده حادثه بحران موشکی کوبا بود. هنگامی که برنامه ریزان ایالات متحده پیشنهاد خروشچف را مبنی بر پایان دادن بحران از طریق برچیده شدن همزمان موشکهای شوروی از کوبا و موشکهای آمریکا از ترکیه (موشکهای کهنه‌ای که در حال تعویض با زیردریاییهای پولاریس بودند و دستور برچیده شدن آنها صادر شده، اما به اجرا در نیامده بود) رد کردند، احتمال جنگ بین $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ تخمین زده می‌شد. نخبگان ایالات متحده از این تصمیم شگفت انگیز با افتخار یاد می‌کنند. گراهام آلیسون* پروفسور هاروارد در یک بررسی معتبر از بحران برخورد آمریکا را به مثابه یکی از "عالیترین احتیاطهای دیپلماتیک" و

*Graham Allison

احتمالا بهترین ساعت ریاست جمهوری جان اف کندی " توصیف می کند ضمن آنکه اشاره می کندکه : " برمبنای کمترین برآورد ، جنگ حداقل به معنای کشته شدن صد ملیون آمریکایی ، بیش از صد ملیون روسی و ملیونها اروپایی بود " . چنین واکنشی - که به صورت گسترده ای رواج داشت - در مقابل چیزی که بی تردید باید به مثابه یکی از نازلترین لحظات تاریخ بشریت در نظر گرفته شود ، درمیان افراد معقول هیچ ارزشی ایجاد نمی کند . امروز ترکیه یکی از پایگاه های عمده ، سلاحهای هسته ای ایالات متحده است . نیروی هوایی این کشور به سلاح هسته ای مجهز است و در حالی که شوروی را هدف گرفته ، همواره در حال آماده باش است . ترکیه همچنین بخشی از ساختار بنیادی ای است که نواحی نفت خیز خاورمیانه را در محاصره دارد . قابل ذکر است که وزارت خارجه در سال ۱۹۴۵ ، نفت را " منبع شگفت انگیز قدرت استراتژیک ویکی از بزرگترین غنائم مادی همه ، تاریخ جهان " خواند . یکی از وظایف اصلی نیروهای هسته ای استراتژیک ایالات متحده در ترکیه - همچون نقاط دیگر - این است که از چیزی که " تجاوز شوروی " خوانده می شود ، جلوگیری کند . و این یعنی اینکه یک حرکت شوروی می تواند ایالات متحده را به آنجا برساند که نیروهایش را جهت " دفاع " در مقابل " تجاوز داخلی " به منطقه گسیل کند .

منطقه ، آمریکای مرکزی - کارائیب کماکان نقطه ای است که درگیری در آن می-تواند به رویارویی هسته ای منجر شود . فرض کنید ارتش وابسته به ایالات متحده نتواند اهدافی را که از حمله به نیکاراگوئه در نظر دارد ، به انجام برساند ، یعنی در عملیات تروریستی و انهدام کشور در راستای جلوگیری از رفورمهای اجتماعی و " افزایش اختلافات داخلی " شکست بخورد و موفق نشود حکومت را مجبور کند که با تجاوز به آزادیهای مدنی " ماهیت به اصطلاح توتالیترش " را نشان دهد . اهدافی که بنا بر شهادت دیوید مک مایکل * در دادگاه جهانی ، بیانگر چرایی عملیات ایالات متحده است . اگر ارتش کنترا در نیل به این هدفهای با ارزش شکست بخورد ، همانگونه که مک مایکل در جای دیگری عنوان می کند ، ایالات متحده احتمالا به ابزار دیگری متوسل خواهد شد . یک امکان می تواند متوقف کردن کشتیرانی به نیکاراگوئه احتمالا به وسیله ، ناوگان سریع السیر پیرانا * که قبلا

---

*David MacMichael

*Piranha

در عملیات تروریستی سیامورد استفاده قرار گرفت ـ باشد ۰طرحهای مربوط به این هدف از قبل به ویژه توسط سناتور دورنبرگ* رئیس کمیتهٔ انتخابی اطلاعاتی سنا تهیه شده است ۰نیکاراگوئه برای واکنش ابزاری در اختیار ندارد،اما کوبا و شوروی از این ابزار برخوردارند۰برنامه ریزان ایالات متحده مطابق معمول فکرمی‌ـ کنندکه شوروی در یك رویارویی خطرناك که می‌تواند به جنگ هسته‌ای منجر شود، درگیر نخواهدشد ۰در این صورت نیکاراگوئه می‌تواند در محاصره‌ٔ اقتصادی قرار بگیرد و امیدمی‌رود بر بستر ضعف مردم و ناتوانیشان در مقابل رنج و محرومیت یك محاصره‌ٔ موثر، بی‌دفاع بماند۰

اگر شوروی و کوبا جهت پاسخگویی به این اعمال قهرآمیز درگیر شوند، جار و جنجال هیستریکی در ایالات متحده به راه خواهد افتاد ۰جار و جنجالی که توسط دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی والبته با همکاری رسانه‌های عمومی ،به سبك معمول وآشنای همیشگی همراهی خواهدشد ۰مشاور نیروی دریایی جان لمان* پیش بینی کرده است که هرگونه تلاش ایالات متحده جهت محاصره‌ٔ نیکاراگوئه "می‌تواند ماشه‌ٔ نبرد دریایی میان ایالات متحده و شوروی را فشار دهد" ۰نبردی "که به خودی خود،یك جنگ جهانی "خواهدبود۰ احتمال بسیار کمی وجود دارد که چنین رویارویی‌هایی که پایان تاریخ بشری را اعلام خواهدکرد ،محدود شود۰

بعلاوه، هیچکس نمی تواند ارزیابی دقیقی از چگونگی وقوع حوادث ارائه دهد ۰ در واقع ، احتمال دارد که شوروی مایل به روبرویی با چنین ریسکهایی نباشد ، اما هیچ اطمینانی در این مورد وجود ندارد و رویارویی‌ها به آسانی می‌تواند بر بستر شیوه‌هایی غیرقابل پیش بینی ازکنترل خارج شود۰

در بیست سال گذشته، خاورمیانه خطرناکترین منطقه بوده است؛ منطقه‌ای که به خاطر منابع انرژی غیرقابل رقابتش که عمدتا تحت کنترل ایالات متحده است ، اهمیت استراتژیك عظیمی دارد ۰ منابع این منطقه در خلال وبعد از جنگ جهانی دوم و بر بستر جایگزینی ایالات متحده به جای فرانسه وانگلیس عمدتا در اختیار این کشور قرار گرفت ۰ایالات متحده طبیعتا نمی‌تواند تهدید شوروی به مناطق عمده نفتی را تحمل کند ۰میزان تسلیحاتی که در

---

*Durenberger *John Lehman

منطقه‌وجود دارد ، شگفت انگیزاست ۰ابرقدرتهاباقدرت تمام درمنطقه‌ای حضوردارند که درگیر نبردهای‌جدی‌بسیاری‌بوده‌است ۰ ازمیان‌این‌نبردها، جنگ اعراب واسراییل ، صلح جهانی را با بیشترین تهدیدروبروکرده‌است ۰

از اوایل دهه ۶۰ ، برنامه‌ریزان ایالات متحده به شکل فزاینده‌ای — اسرائیل‌را به مثابه "دارایی استراتژیکی" در نظر گرفته‌اند که به عنوان مانعی در مقابل "ناسیونالیسم رادیکال عرب" به کار می‌آید ۰برمبنای‌موضع جدیدایالات‌متحده، مانعی‌درمقابل‌جنبشهای‌ناسیونالیستی‌ای که از احکام ایالات متحده اطاعت نمی‌کنند و به قدری عنصر میانه روی در آنها کم‌است که قادر به درك جایگاه خود نیستند ۰ جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل‌ودر هم شکسته شدن تهدید "ناسیونالیسم رادیکال" ناصر تبلور این نقش اسرائیل بود ۰چیزی‌که‌وقایع‌بعدی‌آنراکاملترکرده‌است ۰هماهنگ با این سیاست ، ایالات متحده‌امکان یك توافق سیاسی را که در پانزده‌سال گذشته بسیارمحتمل بوده، ازمیان برده‌است ۰توافق سیاسی‌ای‌که می‌تواندبرمبنای‌یك توافق گسترده ۰بین‌المللی وبر بسترتضمین‌امنیت وتمامیت ارضی تمامی دولتهای منطقه‌و از جمله‌اسراییل و دولت نوتأسیس فلسطین در ساحل غربی و نوارغزه‌اشغالی ، حاصل‌شود ۰ تا زمانی که رویارویی‌نظامی ادامه‌داشته‌باشد ، اسراییل وابسته‌به‌ایالات‌متحده‌باقی‌خواهد ماند ۰ دولتی که ضمن وابستگی،از زاویه نظامی و تکنولوژیك بسیارپیشرفته‌است وبه‌مثابه ژاندارم خاورمیانه، به منافع استراتژیك ایالات متحده خدمت می کند ۰
اسراییل همچنین به عنوان یك " دولت مزدور" می تواند رسالت ایالات متحده را ـ همانگونه که آمریکای مرکزی در دهه ۰گذشته شاهد بوده است ـ به انجام برساند ۰

درگیریهای نظامی مداوم منطقه که قانونمندانه‌به جنگ منجرشده ومی تواند جنگهای جدیدی را هم سبب شود ،خطر همیشگی درگیری ابرقدرتها را با خود همراه دارد ۰ در سال ۱۹۸۳ رابرت ملك نامارا گفت : " ما به‌تازگی جنگ داشتیم " ۰ منظوراو ژوئن ۱۹۶۷ بود یعنی زمانی‌که‌ایالات متحده‌در ـ خلال جنگ واعراب واسراییل‌مسیر یك کشتی‌باربری شوروی رادرمدیترانه

سدکرد . در آنزمان ملك ناماراً مشاوردفاعی حکومت جانسون بود .اوبـه جزئیات بیشتری اشاره نکرد . اما حادثه احتمالا در خلال تسخیربلندیهای جولا ن توسط اسراییل و بعد از آتش بس رخ داده بود . این حرکت باهشدار-های جدی اتحادجماهیر شوروی روبروشد . درآنهنگام ناوگانهای آماده حمله شوروی و ایالات متحده در مدیترانه شرقی حاضر بودند . بعلاوه در طـول جنگ چندین برخورد از نوع " خط داغ " صورت گرفت . برخوردهایی که آشکارا تهدید آمیز بود . به گفته ملك ناماراً ، کاسیگین نخست وزیر شوروی یکبار در مورد " خط داغ " به جانسون هشدار داده بود . اوگفته بود " اگر جنگ می خواهید ، آن را خواهید داشت " . در سال ۱۹۷۳ ، ایالات متحده درواکنش نسبت به هشدار شوروی به اسراییل ، آماده باش هسته‌ای استراتژیك اعلام کرد . در آنزمان نیروهای اسراییل تلاش می کردند علیرغم آتش بس ، ارتش سوم مصر را که در محاصره بود منهدم کنند . بعلاوه ارتش اسرائیـل در موقعیتی بودکه می توانست دمشق را بمباران کند . در سال ۱۹۸۲ ، درخلال تجاوز اسراییل که با حمایت گسترده ایالات متحده صورت گرفت ، ناوگانهای شوروی و ایالات متحده باردیگر به درگیری نزدیك شدند . شوروی - هشدار داده بود که درصورت حمله اسراییل به سوریه واکنش نشان خواهدداد . پس از آنکه تفنگداران ایالات متحده جهت تضمین امنیت حکومت تحمیلی اسراییل در لبنان مستقر شدند و بعداز اینکه مقاومت لبنان اسراییل را وادارکرد که از اکثر مناطق اشغالی ، عقب نشینی کند ، تنش‌ها بازهم ادامه یافت . ناگفته نماند که احتمال وقوع یك جنگ میان سوریه و اسرائیل کماکان وجود دارد . در واقع بسیاری از متخصصین نظامی وقوع چنین جنگی را گریز - ناپذیر می‌دانند وتنها در زمان وقوع آن تردید دارند . اگر چنین جنگی رخ دهد، خطر درگیری ابرقدرتها در آن جدی است . درگیری‌ای که می‌تواند تا یك رویارویی مستقیم پیش رود واحتمالا به جنگ هسته‌ای منجر شود .

این نمونه‌هانشان می دهد که جنگ هسته‌ای ازکجاآغازخواهدشد . بر خلاف چیزی که عموما گفته می شود ، احتمال کمی وجود دارد که جنگ برسر مسائل اروپا و یا حرکت شوروی درجهت تسخیرخلیج فارس- رویای اوائل دهه

۱۹۸۰ ـ برپا شود . هیچیك از این اتفاقها هرگز محتمل نبوده است . تنها چند درگیری ای که برسر موقعیت برلین درسالهای اولیه بعداز جنگ رخ داد ، می توانست اروپا را در جنگی درگیر کند که سبب ایجاد تنش درنقاط دیگر شود . خطراولیه ٔ جنگ هسته‌ای از چیزی ناشی می شود که گهگاه "رابطه ٔ مهلك " خوانده شده است . این یعنی اینکه ممکن است پاره‌ای از درگیریهای جهان سوم از کنترل خارج شود و ابرقدرتها را درگیر کند . از اواسط دهه ٔ ۶۰ خاورمیانه خطرناکترین منطقه بوده است ، اما در نقاط دیگر و از ـ جمله آمریکای مرکزی نیز خطر کم نیست . در این مناطق و مناطق دیگر ، سیاست ایالات متحده عامل عمده ـ اگرچه نه عامل منحصر بفرد ـ تحریك و بقای تنشها و درگیریهایی است که می تواند به جنگ هسته‌ای منجر شود .

تهدید یك جنگ هسته‌ای جدی است . اما موضوعاتی که به عنوان محور ـ اکثربحثها مورد توجه قرار می گیرد ، از اهمیت چندانی برخوردار نیست . خود بحثها نیز اغلب گمراه‌کننده است . موضوعات عمده‌ای که درحال حاضر مورد بحث قرار می‌گیرد ، عبارتست از : سطح سلاحهای استراتژیك آماده ٔ عمل و جنگ ستارگان ریگان ( SDI - ابتکار دفاعی استراتژیك ) .

درمورد سطح سلاحهای استراتژیك ، اولین نکته‌ای که همگان بر آن انگشت می گذارند ، این است که تعداد کلاهکهای جنگی وموشکهایی که توسط ابرقدرتها به حالت آماده‌باش درآمده به قدری زیاد و قدرت انهدام آنها چنان عظیم است که هریك از ابرقدرتها می‌تواند دیگری را ـ البته به همراه بخش اعظم دنیا ـ ویران کند . اما حتی اگر موشکها و کلاهکها تا بخش کوچکی از زرادخانه ـ های موجود هم کاهش پیدا کنند ، پیامدهای یك مبادله ٔ هسته‌ای به شدت عظیم خواهد بود . هیچ تناسب آشکاری میان اندازه ٔ زرادخانه‌های هسته‌ای و احتمال استفاده از آنها وجود ندارد .

در مورد جنگ ستارگان ، اکثر بحثهای جاری براین نکته متمرکز است که آیا چنین سیستمی می تواند به کار بیفتد ؟ کبوترها معتقدند که این سیستم نمی‌تواند به کار بیفتد ، در نقطه ٔ مقابل بازها می گویند که چنین امکانی هست . اما در واقع این سیستم خطرناکتر از این حرفهاست و بنظر

می رسد که‌احتمال عمل کردنش هست . البته این سیستم هرگز هیچ‌کشوری را در مقابل اولین ضربه مصون نخواهد کرد. تنها فناتیکها ممکن است به چنین افسانه‌هایی اعتقاد داشته‌باشند . اما این پذیرفتنی است که‌این سیستم می تواند زیانهای یك حمله، متقابل را محدود کند و بنابراین‌هراس آور بودن دشمن را کاهش دهد. حتی بدون آگاهی تخصصی نیز می‌توان مطمئن بود که تکنولوژی پیچیده، این سیستم که نمی‌تواند کاملا آزمایش شده باشد ، در لحظه، موعود ممکن است بد عمل کند .دشمن‌باید تحلیلش را برمبنای "بدترین حالت" استوار کند؛یعنی‌امکان‌عمل‌سیستم‌را درنظر بگیردومطابق‌آن‌برنامه‌ریزی‌کند. در حالتهای بحران که‌فرصتی برای تامل وجود ندارد ، در نظر گرفتن بدترین حالت می تواند منجر به‌حمله، ناامیدانه اول شود و طرف مقابل رابه‌مبارزه‌بطلبد. اگراتحادشوروی بتواند یك حفاظ دفاعی -حتی با ظرفیت محدود - به وجود بیاورد ، ایالات متحده احتمالا حمله را آغاز خواهد کرد و چه دلیلی وجود دارد که برنامه‌ریزان شوروی‌هم‌به‌همین‌شیوه‌استدلال‌نکنند . بنابراین گسترش چنین سیستمهای "دفاعی" ای احتمال استفاده از سلاحهای هسته‌ای‌در لحظات بحرانی را افزایش می دهد . به علاوه اجزای SDI به‌هیچ عنوان صرفاًاز "سلاحهای دفاعی" تشکیل نمی‌شود.

علاوه بر "ارتباط مهلك"، پیشرفتهای تکنیکی مداوم‌تسلیحات ،یعنی گسترش سلاحهای تهاجمی احتمالا غیرقابل کشف، ویران کننده و بسیار دقیق و گسترش به اصطلاح سیستمهای دفاعی‌ای از قبیل SDI نیز تهدید جنگ هسته‌ای را با خود حمل می‌کنند. چنین سیستمهایی سبب می‌شود که دشمن ابزار تقابلی بسیار خطرناکی را گسترش دهد. ابزاری همچون استراتژیهای واکنشی کامپیوتری و دادن قدرت و مسئولیت به‌افسران‌رده‌های پایینتر .موشکهای بسیار دقیق و سریع‌السیر نیز امکان دخالت بشر رابه شدت کاهش می‌دهد و تهدید فقدان یك " عامل بازدارنده" و نبود یك‌فرماندهی عالی را به همراه دارد. به این ترتیب ابرقدرتها مجبورند که بر استراتژی "آماده برای پرتاب" مبتنی بر کنترل کامپیوتری و

افسران رده‌ء پایین تکیه کنند . همانگونه که دزموندبال اخیرا درنشریه‌ء امنیت بین‌المللی اشاره کرد، اکنون حتی فرماندهان زیردریایی ایالات‌ـ متحده برای اقدام به حمله‌ء هسته‌ای اختیارات اساسی دارند . این موضوع که امکان حمله‌ء ناامیدانه‌ء اول را بالا می‌برد ، در مورد SDI ریگان نیز صدق می‌کند .

ما می‌دانیم که سیستمهای کامپیوتری ایالات متحده به دفعات بد عمل کرده است . در موارد متعددی یک اشتباه تکنیکی و یا تفسیرنادرست اطلاعاتی که‌به کامپیوتر داده شده، منجر به برنامه‌ریزی یک حمله‌ء هسته‌ای شده و سپس با دخالت بشر عقیم مانده است . بی‌تردیدسیستمهای شوروی بسیار ناقص تر و امکان اشتباهشان بسیار بیشتر است . ایالات متحده با مجبور کردن اتحاد شوروی به اتکاء بیشتر به چنین سیستمهایی ، به شکلی جدی امنیت خود و نیز بقای بشریت را به خطر می‌اندازد .

سیستمهای تسلیحاتی عمده‌ای که اخیرا توسط ایالات متحده گسترش یافته است نیز خطرات اشاره شده را به دنبال دارد .موشکهای زیردریایی سه‌شاخه‌که بسیار دقیق وسریع ومنهدم‌کننده است ، سیستم بازدارنده‌ء زمینی‌ای را که اتحاد شوروی به آن متکی است ، به شدت تهدید می‌کند. بنابراین وجود چنین سلاحهایی سبب می‌شودکه‌شوروی شیوه‌های تقابلی‌ای را گسترش دهد که‌به‌شدت برای امنیت ایالات‌متحده خطرناک است .

SDI ریگان نیزهمین‌خطر رادربردارد .سیستمهای تسلیحاتی‌ای‌که اکنون‌توسط ایالات‌متحده‌درحال‌گسترش‌است ،امنیت‌ایالات‌متحده‌راتهدید می‌کندواحتمال‌انهدام‌ونابودیش‌راافزایش‌می‌دهد .تنهاکافی‌است‌یک‌سهل ـ انگاری و یا یک اشتباه‌محاسباتی درلحظات‌بحرانی رخ‌دهد . به‌علاوه دیر یا زود اتحاد جماهیر شوروی تکنولوژی‌نظامی‌اش‌راتادوبرابر رشد خواهد داد وبنابراین ایالات‌متحده رامجبور خواهد کردکه به اتکاء‌دیوانه‌وار بر سیستمهای‌واکنشی کامپیوتری‌ـ‌که امکان اشتباهشان محرز است ـ و کاهش دادن نقش‌مرجع مسئول‌روی‌بیاورد .سیاستی‌که‌ریسکهای‌فراوان به‌همراه‌دارد .

چنین روندی می تواند برنامه‌ریزان را به‌سوی "تحلیل بدترین شرایط" براند و احتمال اولین حمله در شرایط بحرانی را افزایش دهد .

جمعبندی اینکه : تهدیدهای جدی‌ای وجود دارد که می تواندمنجر به شروع جنگ شود ، اما بحثهای جاری میان بازها و کبوترها چگونگی این تهدید ها را روشن نمی کند . بازها در مورد چشم‌انداز حمله‌ء شوروی به اروپای غربی و یا حرکت این کشور به سوی خلیج فارس ، هشدار می دهند . این احتمالات بسیاربعیداست. تهدید جنگ بر بستر درگیری بر سرمسائل دیگری بروز می کند . کبوترها نیز براندازه‌ء زرادخانه‌های هسته‌ای وناتوانی جنگ ستارگان در نیل به اهداف‌ادعاشده،دل‌می‌سوزانند .مشکلی‌که‌بازها به آن اشاره می کنند ، جوهر مسئله نیست و نظر کبوترها نیز به نقطه‌مناسب اشاره ندارد .مشکلات‌واقعی‌رابایددرنقاطدیگرجستجوکرد .پیش از هر چیز، مشکل دخالت در جهان سوم است که سبب " ارتباط مهلك " و پیشرفت تکنیکی طرحهای تسلیحاتی می شود . از دو جنبه سیاستهای ایالات متحده تهدید جنگ هسته‌ای و احتمال نابودی این کشور را افزایش می دهد :نخست نقشی که به مثابه رهبر ابقاء و ارتقاء تنشهای جهان سوم ایفاءمی کند و بنابراین امکان رویارویی ابرقدرتها را بوجود می آورد ، و دوم گسترش تسلیحات هرچه پیشرفته تر . اما این مسائل اهمیت چندانی‌برای برنامه -ریزان ندارددودربحثهای‌جاری‌به‌صورت‌حاشیه‌ای‌عنوان‌می‌شود .ایالات‌متحده مسئول دخالت در جهان سوم و پیشرفتهای تکنیکی تسلیحاتی‌است ،هرچند که‌این‌روشهابرای‌خوداین‌کشور نیز تهدیدهای جدی به ارمغان می آورد .این نکته پرده از یك راز کوچك کثیف برمی دارد : مسئله‌ء امنیت برای برنامه-ریزان امنیتی ، مسئله‌ای حاشیه‌ای است .

نگاهی به برنامه‌ریزیهای استراتژیك نتایج مشابهی به دست می -دهد . اغلب تحلیلگران استراتژیك معتقدند که برنامه‌ریزیها به‌نظرغیر عقلانی می آید ( به عنوان نمونه‌ء SDI ) . سیستمی می تواند ، برای دفاع از قلمرو ملی چشم‌انداز ارائه‌کندکه‌به‌شکلی قاطع برکاهش عمومی نیروهای تهاجمی پای بفشارد . چنین کاهشی می تواند مانع از آن

شود که‌دشمن با سلاحهای تهاجمی جدید بر این سیستم غلبه کند ۰اما دیگر برنامه ـ های کنونی ایالات متحده ، از قبیل موشکهای سه‌شاخه D/ ۵ سبب می شود که اتحاد شوروی نیز همین برنامه‌ها را دنبال کند و ظرفیت تهاجمی خود را افزایش دهد ۰ طفره رفتن ایالات متحد از کنترل تسلیحاتی نیز پیامد مشابهی را به‌همراه دارد به علاوه یك سیستم دفاعی موشکی (BMD) همچون SDI نیازمند آن است که دشمن نیز به نوعی با آن همراهی کند ، یعنی اینکه سلاحهایی از قبیل موشکهای دریایی کروز را که از این سیستم فراتر می‌رود، گسترش ندهد ۰حکومت ریگان درحالیکه به وسیله ٔ SDI خودرا مجهز می‌کند ،به جای پاسخ دادن به پیشنهاد شوروی مبنی بر متوقف کردن چنین سلاحهایی ،صدها موشك دریایی ( SLCM )را آرایش می‌دهد ۰بنابراین شوروی نیز چندسالی دیرتر دقیقا همین کار را خواهد کرد ۰ همانگونه که تعدادی از تحلیلگران واز جمله جفری باتول واف ۰لانگ می‌گویند ،اگر کنترل تسلیحاتی تحمیل نشود، SLCM های شوروی می‌تواند پاسخ مناسبی برای سیستم BMD ایالات متحده باشد ۰در این صورت قدرت تاثیر این سیستم درمقابل موشکهای شوروی ،چندان اهمیتی نخواهد داشت ۰درواقع روسها برای آرایش موشکهای SLCM خود از امتیاز جغرافیایی برجسته‌ای برخوردارند ،چراکه کشور ما خط ساحلی طولانی‌ای دارد واکثریت مردم ما در طول این خط ساحلی زندگی می‌کنند ۰سیستم BMD وسایر سیستمهای دفاعی استراتژیك نمی‌تواند نقطه ٔ امیدی برای کاهش تهدید هسته‌ای باشد ۰تنها محدودیت تولید وصف آرایی SLCM ودیگر موشکهای دریایی ـ بدون توجه به مشکلاتی که چنین محدودیتی بر سر راه بررسی وتحقیق درمورد کنترل تسلیحاتی به وجود می‌آورد ـ تهدید هسته‌ای را کم می‌کند ۰غیرعقلانی بودن چنین برنامه‌هایی وتاثیر سوء آنها بر امنیت ،بیانگر آنست که علیرغم توضیحات شکنجه‌آور برنامه‌ریزان ،امنیت انگیزه حرکت نیست ۰

چرا همه ٔ حکومتهای ایالات متحده تا این حد در مسابقه‌ای که به سمت نابودی در جریان است ، درگیر می‌شوند ؟ برای این سئوال یك پاسخ رسمی وجود دارد : ضروری است که ما خود را در مقابل **امپراطوری شیطان** که کمر به نابودی ما بسته است ، حفظ کنیم ، یعنی بر "توطئه‌یکپارچه‌وبیرحمانه‌ای "

که قصد غلبه بر تمامی جهان را دارد، فائق شویم. این جوهر گفته‌ جان اف کندی است. این پاسخهای رسمی- حتی اگر واقعیت هم داشته باشد- اطلاعات کمی به ما می‌دهد. حرکات تجاوزکارانه و نظامی همه‌ دولتهای همواره تحت عنوان " دفاع " توجیه می‌شود. بدین ترتیب تجاوز هیتلر به اروپای شرقی به عنوان دفاع در مقابل چکسلواکی، یعنی " خنجری که قلب آلمان را نشانه رفته بود" و به مثابه حرکتی علیه قهر و حالت تهاجمی لهستانیها و نیز محاصره‌ قدرتهای امپریالیستی‌ای که قصد داشتند آلمان را خفه کنند، قلمداد می‌شود. البته تجاوز به کشورهای کوچک و فرانسه نیز دفاعی بوده و در پاسخ به حرکات خصمانه‌ فرانسه و انگلیس صورت گرفته است. اگر آمار و اسنادی در دست داشتیم، احتمالا می‌فهمیدیم که آتیلا نیز در حال دفاع از خود بوده‌است. بنابراین از آنجا که حرکات دولتی همواره به مثابه دفاع توجیه می‌شود، توجیه پاره‌ای‌ازحرکات‌مشخص به عنوان دفاع، چیزی به درك ما اضافه نمی‌کند. ما تنها سخنان سخنگویان دولتی را می‌شنویم، آنهم سخنانی که بارها شنیده‌ایم.

برای ارزیابی سخنان دفاعی، ضروری است که شرایط و اسناد تاریخی را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم. در این صورت ادعاها را چندان ارزشمند نمی‌یابیم و مورد کنونی نیز از این قاعده مستثنی‌نیست. سیاست کنونی امنیتی و بین‌المللی‌ایالات‌متحده‌به‌شکلی‌جدی امنیت این‌کشور را تهدید می‌کند و این اولین بارنیست که چنین چیزی رخ می‌دهد.

موقعیت سال ۱۹۵۰ را در نظر بگیرید. در آنزمان‌برای اولین بار پس از جنگ سیستم نظامی رشد عظیمی را آغاز کرد و بودجه‌ نظامی به‌سه‌برابر رسید. توضیح رسمی این است که این عمل واکنشی بود در مقابل جنگ کره که به مثابه نمود هدف مسکو برای غلبه بر جهان تفسیر می‌شد. این‌توضیح را به سختی می‌توان پذیرفت، چراکه پیشنهاد توسعه‌ گسترده‌ سیستم نظامی به عنوان بخشی از " استراتژی بازگشت به عقب " علیه اتحاد شوروی، چندماه پیش از جنگ‌کره در NSC- ۶۸ مطرح شد.

بنابراین گسترش نظامی عظیم سال ۱۹۵۰ ، به سختی می‌توانست واکنشی در مقابل تجاوز شوروی به کره باشد • به علاوه در تایید اینکه تجاوز به کرهٔ شمالی با ابتکار شوروی صورت گرفته ، نه در آنزمان مدرکی وجود داشت و نه اکنون چنین مدرکی وجود دارد • برنامه‌ریزان ایالات متحده این تجاوز رابه‌مثابهٔ راهی برای توجیه طرحهایی که در NSC-۶۸ و به دلائلی کاملا متفات مطرح شده بود ، قاپیدند •

همانگونه‌که قبلا بحث کردم ، چیزی که ما آن را " جنگ کره " می خوانیم، تنها مرحله‌ای ازیك نبرد بسیار طولانیتربود که‌زمانی آغاز شدکه‌ایالات متحده جنبش ملی کره رادردههٔ ۴۰باوحشیگری شگفت انگیزی ازمیان بردوراه‌اتحاد دو کره را که از سوی ناسیونالیستهای کره در شمال و جنوب کشور مورد حمایت بود ، سد کرد • در حقیقت در اواخر دههٔ ۴۰ ، حوادث مرزی بسیاری که اکثرا ازطرف جنوب دامن زده می شد ، رخ داد • با توجه به این نکات ، غیرممکن است که در اینمورد هم بتوان از " دفاع " به صورت جدی صحبت کرد •

به علاوه حالت عمومی امنیت ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ را در نظر بگیرید • همانگونه که من در سخنرانیهای قبلی عنوان کردم ، ایالات متحده از جنگ جهانی دوم با موقعیتی بیرون آمد که در تاریخ کم سابقه - اگرنه بی سابقه - بود • این کشور بعداز جنگ حدود ۵۰٪ از ثروت دنیارادراختیار داشت و مطلقا هیچ حمله‌ای تهدیدش نمی کرد ، در نیمکره‌غربی هیچ دشمنی نداشت و بر اقیانوسها و سرزمینهای آنسوی اقیانوسها کنترل داشت • در واقع برای امنیت ایالات متحده تنها یك تهدید بالقوه‌وجود داشت که هنوز تحقق نیافته بود : گسترش موشکهای میان قاره ( ICBM) با کلاهکهایی که‌قدرت تخریبی بسیار بالایی داشت ( بمب هیدروژنی) • دلنگرانی نسبت به امنیت باید آشکارادرتلاش جهت جلوگیری ازگسترش این سیستمهای تسلیحاتی یعنی تنها سیستمهایی که‌به‌راستی امنیت ایالات متحده‌راتهدید می‌کرد ، متبلورمی شد • آمار و اسناد چنین

تلاشی رانشان نمی دهد،درحالیکه امکان جلوگیری از گسترش وآرایش چنین سلاحهایی وجود داشته‌است • دهه ۱۹۷۰ ، یعنی زمانیکه‌شوروی تعداد قابل توجهی ICBM دراختیارداشت ، موقعیت مناسبی برای مذاکره بود ، اما این مذاکره هرگز انجام نشد و تاجاییکه‌مامی دانیم برنامه ـ ریزان ایالات متحده هرگز به صورت جدی به آن فکرهم نکردند • تشابه این نمونه ، با نمونه کنونی SLCM ، موشکهای سه‌شاخه ، SDI و سایر سیستمهای نظامی ای که ایالات متحده را تهدید می کنند ، کاملا آشکار است • بار دیگرمشاهده‌می‌کنیم‌که‌امنیت ، برای برنامه‌ریزان‌ایالات متحده، مسئله‌ای حاشیه‌ای بوده‌است •

اولین گسترش عمده• سیستم نظامی ایالات متحده در اوایل دهه• ۵۰ انجام شد ، اما نه به دلایل امنیتی و یا برای محافظت اروپاییها و دیگر متحدان •همین نکته در مورد گسترش برجسته•بعدی که در زمان حکومت کندی صورت گرفت نیزصدق‌می‌کند • در آن‌زمان وجودصدهاهزار موشک آماده• عمل به همراه برنامه‌هایی ازقبیل سرمایه‌گذاری روی عملیات ضد شورش (تروریسم‌بین‌المللی ) وتغییرجدی در رسالت ارتش آمریکای لاتین که پیامدهای بسیار مهیبی داشت ، موجب آغاز مرحله•جاری مسابقه• تسلیحاتی شد• در این مورد ، بهانه• رسمی ، " شکاف موشکی " بود • در طول مبارزه• انتخاباتی سال ۱۹۶۰ ،لیبرالهای‌کندی، آیزنهاور را باهمان زبانی تقبیح‌می کردند که ریگانیستها در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۸۰ علیه جیمی کارتر بکار بردند : آیزنهاور ضعیف‌بود و قاطعیت نداشت • او ثروت ما را برای چیزهای لوکس از میان می برد• در حالیکه روسها رژه• قدرت می رفتند ، هرروز قویتر می شدند و برتری موشکی‌شان ما را تهدید می‌کرد•برتری‌ای که‌به آنهاامکان می‌داد که مارا ویران و منهدم و دنیا را تسخیر کنند • آیزنهاور پاسخ داد که هیچ "شکاف موشکی "ای وجودنداشته‌است • اوحق داشت • " شکاف موشکی " به اندازه•"شکاف بمب افکنی " که قبلا مطرح شده‌بود ، فریبکارانه‌بود • در

حقیقت یك " شكاف موشكی " وجود داشت ، اما به‌نسبت یك به‌ده به‌نفع آمریكا . روسها در آنزمان تنها چهار موشك قابل استفاده‌داشتند. این موشكها نیز در معرض خطر بود و می توانست به سادگی نابود شود.

حكومت كندی به سرعت دریافت كه هیچ " شكاف موشكی " ای به نفع شوروی وجود نداشته است . اگرچه‌استراتژیستهای آمریكایی قبلا به این واقعیت كاملاآشنایی نداشتند ، اما بعداز روشن شدن مسئله‌هم‌چندان اهمیتی برای آن قائل نشدند . مشاور امنیت ملی ملك جورج باندی *، در یك جزوه‌ء داخلی نوشت كه : " شكاف موشكی در كوتاه مدت باعث جلب توجه‌به موقعیت نظامی بنیادی ما شد" . واین یعنی اینكه مسابقه تسلیحاتی شدت یافت و ظرفیت مداخله گسترش پیداكرد . بنابراین ساختن سلاح باید ادامه‌می‌یافت بی‌آنكه این‌مسئله ارتباطی با بهانه‌های آشكارا شیادانه داشته باشد . باردیگر امنیت مسئله اصلی‌نبود.

همین نكته در مورد تولید نظامی جاری ،یعنی‌سریعترین‌وافراطی‌ترین گسترش نظامی زمان صلح در تاریخ ایالات متحده نیزصدق می كند . طرحهای مربوط به توسعه ،سیستم تسلیحاتی وكاهش‌بودجه‌برنامه‌های اجتماعی ، در زمان حكومت كارترنطفه‌بست ، درست قبل از بحران گروگانگیری‌ایران‌و تعرض شوروی به افغانستان كه بهانه‌ای به دست‌آمریكا داد تا این سلاحها را برای حمله آماده كند . این سیاستها ،آشكارادرزمان ریگان گسترش یافت ، هرچند كه بودجه‌ء نظامی او كاملا برمبنای طرحهای حكومت كارتر تعیین می شد . طرحهایی كه تحت بهانه‌ء وجود یك " دریچه آسیب پذیری " كه همچون " شكاف موشكی " یك فریبكاری آشكاربود ، به اجراء درآمد .ناگفته‌نماند كه اكنون حتی‌سخنگویان دولتی‌نیزبه‌فریبكارانه بودن‌این‌بحث‌اذعان دارند . تولید تسلیحاتی همواره‌از سوی مجموعه‌ء پایان ناپذیری از حرفهای بی محتوا نظیر برتری نظامی شوروی وتهدید هستی ما از جانب این‌كشور ، همراهی شده است . همچون‌مواردديگری‌كه قبلا اشاره‌كردم، این فریبكاری سرپوشی است بردلایل واقعی‌تولید

*McGeorge Bundy

نظامی و گسترش سیستم دولتی در زمان ریگان · سیستم دولتی‌ای‌که‌تولید۔ نظامی عنصر محوری آن است · دلایل واقعی هرچه‌که‌باشد ، روشن‌است که امنیت ایالات متحده‌ومتحدانش درمقابل حمله ٔنظامی ، درمیان این دلایل ، دلیل برجسته‌ای نیست ·

واکنش آمریکا به پیشنهادهای گورباچف در مورد تشنج‌زدایی ، گواه دیگری براین نکته است که امنیت اساسا برای‌ایالات متحده مسئله‌ای حاشیه‌ای است · برخی‌ازاین‌پیشنهادهاعبارتست‌از: منع یکجانبه ٔآزمایش جاری سلاحهای هسته‌ای که گام نخستین آنرا اتحاد جماهیرشوروی با منع شش ماهه در سال ۱۹۸۵ برداشت و در سال جاری آن را تمدیدکرد ، فسخ همزمان پیمان ورشو و پیمان نظامی ناتو و خروج ناوگانهای شوروی و آمریکا از مدیترانه · پیشنهاداتی که‌می‌توانست تهدید "ارتباط مهلك " را که از درگیریهای خاورمیانه‌برمی خیزد ، به سرعت کاهش دهد · این پیشنهادها یا رد شد و یا برمبنای خدعه ٔ همیشگی رسانه‌های تحت‌کنترل نادیده‌گرفته شد · به عنوان نمونه ، در مورد منع آزمایش هسته‌ای حکومت ریگان برمبنای‌این ادعا واکنش نشان داد : چنین پیشنهادی کاملا بی معنی است ، چراکه اتحاد جماهیر شوروی به تازگی یك سری آزمایشهای شتاب زده‌انجام داده است · این‌ادعا که‌ازسوی‌مطبوعات ملی وفادارانه تکرار شد، یك فریب محض بود · اتحاد جماهیر شوروی نسبت به سال قبل آزمایشهای کمتری انجام داده‌بود · شوروی در سال ۱۹۸۵ نیز نسبت به ایالات متحده آزمایشهای کمتری انجام داد · اما به هر رو ابتکار گورباچف به همراه مجموعه‌ای دیگر از ابتکارها رد شد · ابتکارهایی که اگر دنبال‌می شد ، می توانست موجب کاهش قابل توجه تنشهای بین المللی و بنابراین کاهش تهدیدهایی شود که امنیت وحتی هستی ایالات متحده‌رابه مخاطره می افکند ·

مسئله ٔمنع‌آزمایش به‌ویژه مسئله ٔ جالبی است · حکومت عنوان می کند که منع آزمایشهای هسته‌ای می تواند اطمینان سلاحها را کم کندوبنابر۔

این غیرقابل قبول است ۰ کبوترها نیز معتقدند که اطمینان سلاحها برمبنای آزمایش آنها ـ البته اگر به‌شکلی صورت گیرد که انفجار این آلات و افزار را به همراه نداشته‌باشد ـ حفظ می شود ۰ اگر به فرض ، بحث حکومت صحیح باشد ، منع آزمایش می تواند برای امنیت ایالات متحده بسیارسود ـمند باشد ۰ در واقع می تواند گامی به سوی هدف‌منتسب به SDI ، یعنی محافظت ایالات متحده در مقابل حمله ء اول شوروی باشد ۰قدرتی که خطر انجام حمله‌اول را تقبل می کند ، می بایست اطمینانی شگرف به‌سیستم تسلیحاتی‌خودداشته‌باشد ،مگراینکه این‌حرکت در ناامیدی و بدون دخالت انسان صورت گرفته باشدو تحت شرایطی که من همراه پیامدهای موقعیت نظامی کنونی ایالات‌متحده ترسیم کردم ۰سلاحهای‌اولین‌حمله‌بایستی‌به کمال‌کارکنندوگرنه‌دشمن‌باضربه‌ای‌تلافی‌جویانه‌ومنهدم‌کننده‌پاسخ‌خواهدداد ( در واقع همه ء این حرفها ، تنها خیالپردازی است ، اما بهرصورت بگذارید ، این بحث را انجام دهیم ) ۰ اگرمنع آزمایش موجب می شودکه اطمینان سلاحها کم شود ، پس احتمال انجام حمله ء اول علیه ایالات‌متحده را کاهش می دهد و به این‌ترتیب باعث افزایش امنیت این کشور می‌شود ۰ اما کم‌شدن اطمینان برطرف پاسخگو ، تاثیری ندارد ، چراکه‌پاسخگونیازبه یك عملیات بی عیب ندارد ۰ چه اگرحتی‌قسمتی ازسلاحهای‌هسته‌ای‌قابل دسترس‌به هدف خود برسد ، نتیجه تنها یك فاجعه ء فراگیرخواهد بود ۰ بنابراین ، اگر حکومت در ادعایش حقانیت دارد ، به خاطر این دلایل هم که شده ، بایستی منع آزمایش را به شدت ترجیح دهد ۰

در واقع اگر منع جامع آزمایش سلاحهای هسته‌ای با منع‌آزمایشهای موشکی ترکیب شود ، به احتمال زیاد می تواند اطمینان سلاحها را کاهش دهد ؛ واقعیتی که اساسا همگان در مورد آن توافق دارند ۰ بدین ترتیب کاهش احتمال حمله ء اول و در ضمن محافظت بازدارنده‌را به دنبال‌خواهد داشت و بدیلی مطمئن ، کم هزینه ، قابل تائید و موثربرای جنگ ستارگان ـ یا دقیق تر بگویم به اصطلاح اهداف جنگ ستارگان ـ خواهد بود ۰ اما حکومت ریگان هیچ تمایلی به‌این پیشنهاد نشان نمی‌دهد ۰

اپوزیسیون سیاسی و رسانه‌های عمومی نیز گرایشی به این مسئله ندارند . تنها چند عنصر کاملا حاشیه‌ای که درون سیستم سیاسی گرایش زنده‌ای نیستند ، به این مسئله تمایل نشان می دهند . بار دیگر باید نتیجه‌گیری کنیم که ملاحظات مربوط به امنیت ملی ، در دنیای برنامه‌ریزی امنیت ملی به زحمت تعیین‌کننده است ، هرچند نمی توان گفت که به هیچ عنوان نقش ندارد .

مسئلهٔ منع آزمایش یک واقعیت سخت دیگر را نشان می دهد : بی تاثیری نسبتا کامل افکار عمومی . مردم از منع آزمایش هسته‌ای به نسبت یک به سه دفاع می‌کنند . اکثریت مردم نیز از منع یکجانبه ٔآزمایش از سوی ایالات متحده جانبداری می کنند . من نمی دانم که آیا همه‌پرسی‌ای در مورد پیوستن ایالات متحده به منع یکجانبه ٔ آزمایش صورت گرفته است یا نه . در واقع احتمال دارد که بخش کوچکی از مردم از این مسئله اطلاع داشته باشند . رسانه‌های عمومی به شکلی کاملا موثر ، از زمان مطرح شدن این نکته در سال ۱۹۸۵ ، مردم را از مسئله دور نگهداشته‌اند . منع آزمایش به نظر عملی می آید ، چراکه از سوی اتحاد جماهیر شوروی و نیز افکار عمومی جهانی حمایت می شود ، این حمایت مستمرا در سازمان ملل متحد نیز بروز کرده است ، در آنجا ایالات متحده در مخالفت با این گام همواره در اقلیت کوچکی قرار داشته و یا تنهای تنها بوده است . متخصصین عالیرتبه تاشیدکرده‌اند که هیچ مشکلی در راه تحقق این گام وجود ندارد . بنابراین یک منع آزمایش جامع ، به ویژه اگر با منع آزمایش موشکی همراه شود ، سیاستی شدنی است که از سوی افکار عمومی جهانی و داخلی حمایت می شود و برای امنیت ایالات متحده نیز بسیار سودمند است ، اما ایالات متحده گرایشی به آن نشان نمی دهد . به عنوان نمونه در انتخابات سال ۱۹۸۴ ، دموکراتها بگذشته از چند لفاظی تزئینی موضوع را مطرح نکردند ، در حالیکه بیش از ۷۵٪ از مردم از منع آزمایشها حمایت می کنند . این رقمی بسیار بالا است به ویژه اگر توجه شود که رسانه‌های عمومی حمایت بسیار کمی از این پیشنهاد هاکرده‌اند . تنها چیزی که می‌توان

گفت این است که علیرغم حرکتهای بسیاربرجسته، شوروی که به شکلی گسترده توسط نهادهای ایدئولوژیك ایالات متحده منکوب شده، چشم‌انداز منع آزمایش امروز از گذشته دورتر است ۰

این بررسی کوتاه، نتیجه‌گیریهای جالبی به دست می دهد : اکنون به اندازه، کافی روشن است که ملاحظات مربوط به امنیت ، در برنامه‌ریزی امنیت ملی از اهمیت کمتری برخوردار است ۰ افکار عمومی همانقدر درمورد این مسئله بی تاثیر است که عملی بودن روشهایی که می تواندسلامت و امنیت ایالات متحده را افزایش دهد ۰درحقیقت مسائل جدی‌ای که زیرپوشش لفاظیهای مرسوم پنهان است ،مسابقه به سوی انهدام را هدایت می کند ۰

در واقع نگرانیهای جدی‌ای وجود دارد که گاهی اوقات ،حتی در یادداشتهای عمومی نیز بیان شده است ۰ لفاظی در موردمسئله، دفاع تماما شیادی نیست ۰ باید شیوه‌هایی را که برای ترجمه، پیچیدگی‌های مرسوم اورولی به کار می‌آید ، به خاطر داشت ۰ ایالات متحده به دفاع از آزادی پنجم تعهد دارد ، بنابراین باید از گستره، نفوذ خوددرمقابل دشمن اصلی دفاع کند ؛ یعنی به دفاع در مقابل مردم بومی ای برخیزد که اغلب نسبت به آن چیزهایی که جرج کنان " مواد خام ما " نامید و به صورت اتفاقی در سرزمین آنها قرار دارد ، مقاصدی در سر دارند ۰همانگونه که کبوتر دیگر آدلای استیونسون در رابطه با ویتنام توضیح داد، ایالات متحده باید از خود در مقابل " تجاوز داخلی " دفاع کند وطبق توافق همه، جناحهای سیاسی نیکاراگوئه را " بازدارد " ۰ یعنی اینکه باید از قلمرو کوچك ما در اینجا در مقابل نمونه، خوب محافظت کنند ۰ ایالات متحده بی تردید نگران این است که " دسترسی‌اش " به منابع انسانی و مادی قلمرو بزرگ را " امنیت ببخشد " و به رقبا بفهماند که آنها در بهترین حالت درون " چهارچوب سراسری نظم " که توسط ایالات متحده محافظت می شود ، مسئولیتهای منطقه‌ای " دارند ۰ پس "تجاوز داخلی " نگرانی اصلی و واقعی است "۰به‌علاوه درسالهای اخیربا سربرآوردن

مراکز قدرتی چون ژاپن نگرانی دیگری نیز بروز کرده است .

در مورد درگیری ابرقدرتها باید گفت ، هیچ شکی نیست که هر دوی آنها محو دیگری از کره خاك را در سر می‌پرورانند . اما علیرغم بازگشت عناصر فناتیك تر - که برخی شان در حکومت ریگان حضور دارند - به لفاظیهای عقب مانده ، مدت زمانی طولانی است که آنها دریافته‌اند چنین چیزی بدون نابودی دوطرف غیرممکن است . همانگونه که قبلا اشاره کردم ، ابرقدرتها امروز در سیستمی درگیرند که نوعی مدیریت جهانی است و جنگ سرد نامیده می شود . در این سیستم هریك از ابرقدرتها برای توجیه خشونت ، قهر ، سرکوب ، ترور و تجاوز در قلمرو خودش ، به تهدید دشمن جهانی متوسل می شود . البته باید گفت که قلمرو ایالات متحده ، بیشتر دنیا را در بر می گیرد . دو ابرقدرت از همه حرکاتشان به عنوان " دفاع " در مقابل شیطان بزرگ نام می برند: یك روش استاندارد که در همه تاریخ برای بسیج توده‌ای به کار گرفته شده است . هر یك از ابرقدرتها به جنبش مقاومتی که با ابرقدرت مقابل درگیر است ، یاری می رساند . هر چند که ایالات متحده ، خود را قدرتی می داند که به دلیل موقعیت برترش در مدیریت جهانی ، کمك به جنبشها را در انحصار دارد و بنابراین در مورد تحریکهای ابرقدرت دیگر کنایه می زند . بطور کلی این سیستم در کوتاه مدت استوار و پایدار است ، اگرچه به صورت جدی و فشرده آکنده از خطر است و احتمالا در دراز مدت به یك فاجعه نهایی منجر خواهد شد . و این آخری نکته‌ای است که برنامه‌ریزان در نظر نمی گیرند .

بنابراین ، لفاظی دفاعی به یك معنا کاملا دقیق است ، اما باید بدانیم که آن را چگونه تفسیر کنیم و بفهمیم . واقعیتها خود را در سیستم تسلیحاتی و به اشکال متعدد منعکس می کند و به آشکارترین شکل در گسترش نیروهای غیراستراتژیك چهره می نماید . به عنوان مثال ، نزدیك به سه چهارم بودجه نظامی ریگان به نیروهای غیراستراتژیك اختصاص داده شده است ، چرا که برای دفاع از امنیت قلمرو بزرگ در مقابل " تجاوز داخلی " قدرت مداخله مورد نیاز است ، آنهم در حالیکه برخی از اوقات " تجاوز داخلی " می تواند از کمك و یاری امپراطوری شیطان - و در هماهنگی ضعیف و بسیار خطرناك

با قوانین جنگ سرد ـ برخوردار شود .

اما سلاحهای هسته‌ای استراتژیك برای مداخله در جهان سوم درنظر گرفته‌نشده‌است ،هرچند بر مبنای نظر ژنرال توئینینگ سلاحهای‌تاکتیکی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. شواهدی در دست است که نشان می دهد حکومت نیکسون در نظر داشت از سلاحهای هسته‌ای درجنگ ویتنام استفاده کند . آیزنهاور نیز در جنگ کره و ویتنام همین نظر را داشت . جنگ ویتنام می‌توانست به‌چنین مرحله‌ای برسدواگرنرسید به دلیل رشدسریع وفعال‌شدن جنبش صلح درآنزمان بود، جنبشی که به ویژه توسط دانیل السبری * گسترش یافت . اما چرا ایالات متحده‌علیرغم‌خطراتی که حیاتش را تهدید می کنند ، عمیقا به گسترش و توسعه ٔ سلاحهای استراتژیك پایبند است ؟

ایالات متحده نسبت به مسابقه تسلیحاتی استراتژیك تعهدی عمیق و پایدار دارد که به نظر من بدون تغییرات نهادی ، نمی تواند تغییرشکل یابد و یا تعدیل شود . برای این نکته دو دلیل بنیادی وجود دارد :نخست اینکه یك موقعیت مرعوب کننده جهت تضمین اینکه مداخلهٔاین‌کشور در کشورهای دیگربدون‌مجازات وزیر "چترهسته‌ای" پیش برود ،ضروری‌است . به همین دلیل‌است که نه تنها نیروهای غیر استراتژیك‌بلکه یك سیستم استراتژیك‌نیزبرای‌مداخله‌وانهدام‌لازم‌است .واینهایعنی " سیاستهای‌عملی جنگ سرد " . همانگونه که مشاور دفاعی پرزیدنت کارتر ،هارولد براون *در سال ۱۹۸۰ به‌کنگره توضیح داد ،برمبنای تواناییهای استراتژیك ، " سایر نیروهای مابه‌ابزاری‌بامعنی‌برای قدرت سیاسی و نظامی تبدیل می‌شود" . دقیقا همین نکته در همان زمان توسط ایوجین روستو*مدیرکنترل‌تسلیحاتی و آژانس خلع سلاح در دوره‌اول ریاست جمهوری ریگان‌نیزبیان‌شد .اودرسال ۱۹۷۹ نوشت که زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده " مرکزیك‌نسج‌ارتباطاتی است که قدرت سیاسی و نظامی ایالات متحده را تعریفمی کند " .

---

*Daniel Ellsberg

*Eugene Rostow

*Harold Brown

نیروهای هسته‌ای "برای منافع ما در بسیاری‌از نقاط دنیا ، ضمانت هسته‌ای به وجود می‌آورد و به ما امکان می‌دهد که از این منافع توسط دیپلماسی و یا بااستفاده از نیروهای نظامی‌نمایشی دفاع کنیم" ۰ "آنها "برای‌ما "حفاظی " فراهم می‌کنندتا "منافع جهانی "خودرانوسط" سلاحهای غیراستراتژیك یا نیروهای نمایشی "، دنبال کنیم ۰ واین یعنی مداخله ، خرابکاری ،دولتهای وابسته یامزدور و غیره ۰

بسیار پیش‌از این پاول‌نیتزه ،مولف ۶۸- NCS وعنصر موثر حکومت ریگان در حال‌حاضر، دریك سندکاملامحرمانه ( ۱۹۵۳و۱۴۱- NCS )مطرح کرد که پیشرفتهای‌تسلیحاتی شوروی "احتیاطهای بسیار بیشتری‌رادرجنگ ازما می‌طلبد " ،چراکه "ترس از جنگ هسته‌ای " وجود دارد ۰ نیتزه آنگاه از دفاع غیرنظامی‌حمایت می‌کند ۰ او معتقد است که‌دفاع غیرنظامی می‌تواند این نگرانی را رفع کند ۰ او همچنین اشاره می‌کندکه چنین برنامه‌هایی‌می‌تواند حمله‌ء اول را تسریع‌کند ۰ دفاع غیر نظامی یک خیالپردازی‌بود و ضرورت داشت که "احتیاطهای بیشتر "ازطریق تقویت "حفاظ هسته‌ای " صورت گیرد ۰توجه کنید که دو بحث مشابه نیتزه- یعنی احتیاط در حال‌اوجگیری و تسریع اولین حمله- به خیالپردازیهای کنونی جنگ ستارگان‌منجر می‌شود، اما مهمتر از آن‌باعث حفظ موقعیت‌مرعوب - کننده‌ء مکفی می‌شود ۰ موقعیتی که بر مبنای‌آن " سیاستهای جنگ سرد " در مورد مداخله و انهدام می‌تواند بدون دلنگرانیهای غیرضروری‌جاری‌شود ۰

این‌ملاحظات دلیل‌اساسی‌تعهدایالات‌متحده‌به‌مسابقه‌تسلیحاتی‌است ، امادلیل‌دیگری‌نیزبرای‌حمایت‌ازاین‌مسابقه‌وجوددارد ۰ سیستم‌پنتاگون‌ازمدتها قبل‌سیستمی‌بوده‌که‌برمبنای‌آن دولت مردم‌راتحریك‌کرده‌است‌تابه‌قسمتهای پیشرفته ء صنعت‌کمك‌هزینه‌بدهند ۰موقعیت اقتصاددولتی‌درطول‌جنگ‌جهانی دوم‌به‌مدیران شرکتها- که‌اقتصاددوران جنگ راهدایت می‌کردند- کینزگرایی‌را آموزش داد ۰آنهاآموختندکه‌دخالت گسترده ء دولت می‌تواند بر بحران سرمایه‌داری‌تسلط یابدوبرآن غلبه‌کند ۰این درس به‌ویژه‌به‌خاطرشکست شیوه- های‌بسیارمحدودترنیودیل اهمیت بسیارداشت ۰درموردچرایی‌ترجیح بازگشت

به سیستم پنتاگون (یک بازار تضمین شده دولتی برای فروش تولیدات غیرضروری به همراه کمکهای مردمی جهت تحقیق و توسعه) از میان دیگر شیوه هایی که کینزگرایی برای حمایت دولت از به اصطلاح سرمایه های "خصوصی" پیشنهاد می کند، دلایل خوبی وجود دارد. این دلایل توسط نخبگان تجارت به روشنی بیان شده است. برای سرمایه‌های تجاری "خصوصی" ، "سودها" به راستی خصوصی است، در حالیکه از مردم انتظار می رود که هزینهٔ تحقیقات ، گسترش ، حفاظت بازارهای صادراتی و دسترسی به بازارها را بپردازند. مردم باید هزینهٔ سطحی از تولید - عموما تسلیحاتی - را بپردازند. سطحی که بتواند در زمانهای سقوط اقتصادی وغیره برای شرکتها تکیه‌گاهی باشد. سیستم مدیریت دولتی در اخذ کمك اجباری از مردم ، همان چیزی است که در ساختار های ایدئولوژیك غرب ، "سرمایه‌های آزاد" نامیده می‌شود.

بر خلاف بسیاری از تصورهای غلط فقط - و یا حتی قبل از همه - صنعت نظامی در این مسئله ذینفع نیست. از آنجاکه بنیاد جامعه صنعتی امروز کامپیوتر است ، مردم به صنعت کامپیوتر ازطریق صنعت نظامی و در طول یك مرحلهٔ بسیار پرخرج تحقیق و گسترش کمك کرده‌اند. آنگاه همینکه پیشرفت این صنعت به حدی رسید که دسترسی به بازار امکانپذیر شد ، افسار سودسازی‌اش رها شد. این نکته امروز هم صدق می کند. هزینه‌های اساسی نسل بعدی کامپیوترها - نسل پنجم کامپیوترها" - توسط مردم و از طریق سیستم نظامی تامین شده است. کمك هزینه‌های مردمی از طریق پنتاگون ، ناسا - که به شدت به سیستم نظامی وابسته است - وبخش انرژی ، برای تولید سلاحهای هسته‌ای پرداخت می شود. هنگامی که کامپیوتر های پیشرفته سودآور می شود ، این صنعت خصوصی است که آنها را به بازار می برد ، در حالیکه مردم نقش خود را در راستای کمك به مراحل پرخرج اولیه ایفاء کرده‌اند. این نکته در مورد طیف گسترده‌ای از دیگر تکنولوژیهای پیشرفته نیز صادق است. برای نمونه ، هزینه‌های SDI با هزینه‌های سیستم صنعتی دولتی ژاپن ، تقریبا برابری می کند. هزینه‌ای که ایالات متحده به سبب مجموعه‌ای از دلایل اجتماعی و تاریخی ، قادر-

نیست ،آن را دوبرابر کند.

در واقع SDI برای اهداف جاری تقریبا ایده‌آل است .همچون سیستم پنتاگون، SDI می‌تواند درجهت غلبه بر مشکل مصرف بیش از حد ونیز سطح نسبتا پایین سرمایه‌گذاری که اقتصاد آمریکا را دچار مشکل می‌کند ،کمك کننده باشد. SDI مردم را مجبور می‌کند که به‌صنعتی با تکنولوژی عالی،کمك هزینه‌بدهند. SDI همچنین مسابقهٔ تسلیحاتی را گرم نگه می‌دارد و رویاروییهای بین‌المللی را به شکل فعلی‌حفظ می - کند وبنابراین از طریق شبکهٔ سیستم نظامی، سودهای درازمدت‌تری برای سیستم‌کمك مردمی - سود خصوصی فراهم می‌کند.

تاثیر درخشان سیستم تبلیغاتی ایالات‌متحده از آنجا آشکار می‌شود که این سیستم به کینزگرایی فناتیك حکومت ریگان ،ترم "محافظه‌کار" را اختصاص داده است . حکومتی که بخش دولتی اقتصاد را سریعتر از هر دوره‌ای بعداز جنگ جهانی دوم گسترش داده ،کمك هزینهٔ گستردهٔ مردمی را درخدمت صنعتی‌باتکنولوژی‌بالا و باهزینه‌های قابل پیش‌بینی، بسیج‌کرده وبه‌ویژه‌کسر درآمد عظیمی به‌وجودآورده است‌که‌اهمیت‌چندانی برای‌شرکتهایی که سیستم دولتی را کنترل می‌کنند،ندارد،اما برای‌نخبگان مالی و شرکتهایی که با ذهنیت خودخواهانهٔ ریگانیستهایی که‌آیندهٔ کشور را به‌گرو می‌گذارند،هماهنگی ندارند،از اهمیت رو به افزایشی برخوردار است . به علاوه "محافظه‌کاران" جهت تقویت دولت و محافظت آن در مقابل بررسی مردمی، محدودیت بحث آزاد و باز و نیز فشار به کسانی که ممکن است موجب بروز فساد در میان محافظه‌کاران شوند (البته اگر کسی پیدا شود) ، روشهایی ارائه داده اند.

سیستم کمك هزینهٔ مردمی به صنعت " خصوصی " که در دورهٔ بعد از جنگ گسترش یافته، پیامدهای منفی بسیاری برای اقتصادداشته است . نخستین پیامد اینکه، در مقایسه با سیستم صنعت دولتی ژاپن که‌بابازار تجاری پیوند دارد ، به شدت بدون بازده است .این سیستم‌منابع‌فکری ومادی‌راازتولیدسودمند منحرف می‌کند و به سمت‌تولیدچیزهای‌زائد برای

بازار دولتی‌ای می‌راندکه‌حیات تجاری آن‌تنها یك تصادف است •بدین ترتیب بر مبنای این سیستم ، برنامه‌دراز مدت عقلانی ممکن نیست • حتی درحیطه محدود تولید نظامی نیز مشکلات جدی‌ای در حال بروز است ، تا آنجا که پنتاگون‌جهت‌تولیداجزای تسلیحاتی پیشرفته خود هرچه بیشتر مجبور است به منابع آنسوی دریاها و پاره‌ای اوقات به کمکهای شرکتهای چند ملیتی متکی به‌ایالات متحده تکیه کند • گرایشی که‌دردرازمدت‌بازهم‌عمل خواهد کرد • درواقع طیفی ازپیامدهای آسیب زننده‌وجوددارد • اما ابداع آلترناتیوی که با نیازهای بنیادی مدیریت‌و توانایی دولت برای انجام کارکرد اولیه‌اش خوانایی داشته باشد و به نیازهای سرمایه‌ء خصوصی خدمت کند ، بی‌آنکه منافع‌مردمی-ای را ارتقا دهد که ممکن است با این تقدم محوری تداخل کند، کار ساده‌ای نیست • در همین حال سیستم عنصری را در خود پرورش می دهد که اقتصادهای محلی و نیروی کار نیز همچون سرمایه‌ء خصوصی ، مجبورند برای زنده‌ماندن به آن وابسته شوند •

اگر به موضوع اصلی برگردیم ، در مورد چرایی تعهد سازندگان‌سیاست آمریکا به مسابقه برای نابودی و چرایی حاشیه‌ای بودن مسئله‌امنیت و افکار عمومی برای برنامه‌ریزان ، دلایل بسیار خوبی خواهیم یافت • بر مبنای نگاه به دنیای واقعی است که می توان سیاستهای آمریکا در مورد کنترل تسلیحات را درك کرد • برتری ایالات متحده در مقایسه بادیگر نقاط ، اکنون ناشی از تولید نیست ، بلکه بیشتر برخاسته‌از ابداعات تکنولوژیك است • هرچند که این برتری نیز به سبب بی بازده‌بودن سیستم پنتاگون در جهت اخذ کمك مردمی برای صنعت " خصوصی " ، از دست رفته است •

بنابراین ایالات متحده از کاهش سلاحهای هسته‌ای استقبال خواهد کرد ( مسئله‌ا ی که‌اهمیتی فرعی دارد ، چراکه‌قسمت بسیارکوچکی اززرادخانه موجود می تواند موجب ویرانی غیرقابل باوری شود ) به شرطی که‌این‌دواصل بنیادی وجود داشته باشد : نخست اینکه موقعیت مرعوب کننده‌ای‌که

آزمایش آزاد خرابکاری و مداخله‌را مجاز می‌کند، بایستی حفظ شود و دوم اینکه با سیستم اجباری پنتاگون ،یعنی اخذ کمك هزینه از مردم برای بخشهای پیشرفته، صنعت تعارضی صورت نگیرد. با توجه به سیاست ایالات متحده ، جنگ ستارگان به اضافه، کاهش‌تعداد سلاحها موضوع طبیعی این کشور است ، هر چند که تناقضهای برنامه‌های تسلیحاتی- که در مورد پاره‌ای از آنها قبلا بحث شد - می‌توانند در این راه مانع‌ایجاد کنند. دکترینهای استراتژیك مورد نیاز می‌توانند طرح‌ریزی‌شود،امادرهمان حال بحث در مورد عملی بودن دفاع موشکی ، انتخاب موشکها و غیره به موازات روشهای کاملا نامربوط به این نکات پیشرفت خواهد کرد و مسابقه‌ای که به سوی ویرانی در جریان است، تداوم خواهد یافت.

من نمی‌خواهم بگویم که دلایل واقعی مسابقه برای ویرانی به تمامی به وسیله، لفاظیهایی که در مورد شیطان بزرگ به کارگرفته‌می‌شود،پنهان شده است. دقیقا همچون " تئوری سیب فاسد" (تئوری دومینو) ،حقایق به بیرون درز می‌کند. مدیران شرکتها گهگاه توضیح می‌دهند که‌ما باید بر "احکام نظامی" تکیه کنیم ، چراکه "دفاع از خانه" یکی از بزرگترین مسائلی است که سیاستمداران در تنظیم سیستم باید در نظر بگیرند (مدیر فضایی LTV ،ساموئل دانر*) . مدیر مرکز مسائل بین‌المللی‌دانشگاه‌هاروارد، ساموئل هانتینگتون* توضیح می‌دهد که : " شما ممکن است مجبور شوید حقایق را به شیوه‌ای- مداخله یا دیگر عملیلت نظامی- تحمیل کنید که این سوء تاثیر به‌وجود بیاید که در حال جنگ با اتحاد جماهیر شوروی هستید" . همانگونه که ایالات متحده" از زمان دکترین ترومن به بعد چنین کرده است ". دکترینی که به مثابه پوششی برای مبارزه، ضد شورش وحشیانه در یونان در سال ۱۹۴۷ به کار گرفته شد. بار دیگر طبقات تحصیلکرده موفق به پنهان کردن دلایل واقعی می‌شوند . آنها چهارچوب رسمی بحث را جدی می‌گیرندویاوانمودمی‌کنندکه‌جدی گرفته‌اند.

---

*Samuel Downer *Samuel Huntington

این بحث گمراه‌کننده‌خواهد بود اگر از اشاره‌به سایر قدرتها و قابل‌اشاره ترینشان ،اتحادجماهیرشوروی - که‌به‌سهم خود در مسابقه برای نابودی‌شرکت دارند- پرهیز کنم ۰ در مورد‌اتحاد شوروی باید گفت اگرچه در مورد تولید تسلیحاتی‌این کشوربربستر‌اهداف‌تبلیغاتی‌درایالات متحده مبالغه شده است ، اما بهرو از زاویه تسلیحاتی بسیارقدرتمند است و بسیار اضافه بر چیزی که برای نیازهای دفاعی قابل درك است ،اسلحه در اختیار دارد ۰ انگیزه‌های داخلی مسابقه تسلیحاتی اتحاد شوروی باانگیزه- های ایالات متحده متفاوت‌است ۰ در یك اقتصاد تحت فرمان‌دولت و در جامعه‌ای با راههای محدود برای بیان و شرکت مردمی ، لزومی ندارد که جهت سرمایه‌گذاریهای سطح بالا به نیروهای نظامی به مثابه‌اهرم فشار روی آورده شود ۰ اما عوامل داخلی دیگری وجود دارد که باعث بروز نتایج مشابه می شود ۰ به‌پاره‌ای‌از‌این‌عوامل‌قبلااشاره کردم ۰دراینجاتنها می‌توانم‌بگویم‌که‌نخبگان‌نظامی - بوروکراتیك‌حاکم‌برفشار‌تکیه‌می‌کنند ،به‌خاطر اینکه‌بتوانندکنترل‌خویش‌رابرامپراطوری داخلی ، شهروندهای امپراطوری و قمرهایشان حفظ‌کنند ۰ گرچه در مورد کشورهای قمر باید اضافه کرد که سخن گفتن در مورد دفاع تا حدی مفهوم دارد،چراکه‌هیچ‌حکومتی‌در روسیه فارغ از ترکیب آن ،کنترل خود بر اروپای شرقی راتا زمانیکه آلمان تقسیم شده ، بخشی از یك اتحاد نظامی خصمانه درغرب است ،کم‌نخواهد کرد ۰ برای این نکته دلایل تاریخی و استراتژیك کاملا آشکاری وجوددارد ۰

در مورد اروپای غربی باید گفت ،اگرچه یك تمایل بیطرفانه همواره یك امکان بوده است و بی تردید برای جنبش خلع سلاح مردمی عامل موثری است ، اما بااین وجود عناصرنخبه‌نسبت به‌سیستم‌جنگ سرد و نظامی گرایی‌تعهدی پایدار دارند ۰ علیرغم بحثهای آتشین بسیار ، به اندازه‌کافی روشن‌است که‌آنها مسئله‌تهدید حمله‌شوروی راچندان جدی نمی گیرند ۰ اروپای غربی اقتصادی به مراتب وسیع تر از شوروی دارد و اگر بخواهد می تواند سیستم نظامی‌ای در حد اتحاد جماهیر شوروی و ایالات - متحده آرایش دهد ۰ اروپا در رابطه با تشنج زدایی نیز ، به خاطر طرحهای

تجاری و بازرگانی و فارغ از مسئله، ترس از نابودی موضعی محکم دارد. پیشنهادات شوروی که لرزه بر پشت نخبگان مسلط اروپای غربی می‌اندازد، بدون هیچگونه بحثی رد شده‌است. از این‌رو ما نمی‌دانیم این پیشنهادات تا چه اندازه جدی بوده است. همانگونه که من در سخنرانی اول اشاره کردم، نگرانی پایه‌ای چیزی است که توسط جان کریستیان اسموتز* خطاب به وینستون چرچیل در سال ۱۹۴۳ بیان شد: " با جاری شدن سیاست در میان مردم ما با موجی از بی‌نظمی و کمونیسم در مقیاس وسیع روبرو خواهیم شد که همه، بخشهای اروپا را خواهد پوشاند ". "سیستم‌پیمانها" وروپارویی در اروپا مانعی جدی بر سر راه جاری شدن سیاست در میان مردم است. خطری که چنان پیامدهای احتمالی‌ای در بر دارد که نخبگان مسلط حتی می‌ترسند در موردش فکر کنند.

اگربه‌ایالات‌متحده‌برگردیم،تعهدگروه‌های‌تجاری‌که‌وسیعاً دولت را در مسابقه‌برای‌نابودی‌کنترل‌می‌کنند،عمیق‌است وبرنیازهای‌جدی‌مبتنی‌است: نگهداری‌یك "حفاظ" که‌آزمایش‌آزادسیاستهای‌مداخله‌گرانه‌وخرابکارانه‌جنگ سرددرقلمروبزرگ رامجازکندوکمك‌هزینه، عمومی‌به‌بخشهای‌پیشرفته، صنعت راتداوم‌بخشدوکماکان‌بربستربی‌توجهی‌به‌افکارعمومی‌وحتی‌مسائل‌مربوط به‌بقا.

گاهگاهی‌عنوان‌شده‌است‌که‌چنین‌برنامه‌ریزی‌ای جنون‌آمیزاست. این نکته‌حقیقت دارد، اما تعجب‌برانگیز نیست. در حکومت همچون تجارت، در برنامه‌ریزی‌منافع کوتاه‌مدت در نظرگرفته می‌شود. منافع درازمدت تنها ذهن کسانی را مشغول می‌کند که نقشی در برنامه‌ریزی‌ندارندوناگفته روشن است که در یك جامعه، رقابتی، آنهایی که خود را وقف منافع‌کوتاه‌مدت‌نمی‌کنند، در رقابتهای‌درازمدت هم نقشی‌نخواهندداشت. مانبایدازاین حقیقت‌که‌ایالات‌متحده‌درجهت‌پایان‌بخشیدن‌به‌توسعه، ICBM‌ـ تنها سلاحهایی‌که‌به‌صورت جدی‌موجودیت ایالات‌متحده‌راتهدیدمی‌کند.تلاش نمی‌کند،شگفت زده شویم. مانبایدتعجب‌کنیم‌ازاینکه‌ایالات‌متحده‌گسترش سلاحهایی‌ازقبیل‌SLCM راکه‌امروزموجودیتش‌راتهدیدمی‌کند،تشویق‌می‌کند.

*Jan Christiaan Smuts

تعجب برانگیز نیست که "شکافهای موشکی " و "دریچه‌های آسیب‌پذیری " مستقل از هرواقعیتی باز وبسته می شود ، جای شگفتی نیست که SDI ریگان بدون کمك پنتاگون وبدون انگیزه‌ء استراتژیك - که‌بعدهامطرح شد - وبی توجه به‌تهدیدی که‌متوجه‌بقامی‌کند،هنوزهم‌دنبال‌می‌شود وسرانجام‌تعجب‌آور نیست که‌ایالات متحده‌ازپذیرش روشهایی ازقبیل‌منع‌آزمایش جامع که می‌تواند به امنیتش کمك‌کند،اجتناب می‌کند ۰این نکات‌موردتوجه‌برنامه‌ریزان‌نیست ۰ نگرانی آنها این است که " اختلافات " را تا حد امکان"تداوم بخشند"تا بتوانند مانع " آلوده شدن " دیگران توسط سیستمهای فاسد شوند ، تا بتوانند حق قاطع غارت و استثمار را تضمین کنند ، تا بتوانند سیستم کمك هزینه‌ءعمومی و منافع خصوصی را تضمین کنند و به یك کلام تا بتوانند به نیازهای بخشهای صاحب امتیاز و قدرتمند جامعه خدمت کنند ۰

عامه‌ء مردم ممکن است به جنگ ستارگان به دیده‌ء تردید بنگرند و از توقف سلاحهای هسته‌ای وکم شدن هزینه‌های نظامی به جای هزینه‌های رفاهی حمایت کنند ، همانگونه که می کنند ۰ اما این نکته همچون عملی بودن منع جامع آزمایش هسته‌ای و دیگر شیوه‌هایی که امکان بقاء بشریت را افزایش می دهد،بی‌تاثیراست ۰ تا زمانیکه مردم ساکت هستند،افکار عمومی برای گروههای نخبه ای که مسئله شان کنترل وزارت خارجه است و نه مسائلی از قبیل امنیت، بقاء ،"حقوق بشر، بالابردن‌استاندارد های زندگی‌ودموکراتیزه‌کردن" از اهمیتی برخوردار نخواهد بود ۰ نه تنها مردم آمریکای لاتین ، بلکه مردم بقیه دنیا از جمله ایالات متحده، به نظر دیدروویلسون " حادثه‌ای فرعی " هستند و نه یك "نهایت " ۰ این بخاطر آن نیست که عناصر رهبری " افرادی بدی " هستند و اگر " افراد خوب " جای آنها را بگیرند ، چیز زیادی تغییر می کند ۰دلایل نهادی است وبا مشکلات باید بر بستر درك واقعیتهای اجتماعی ، بی هیچ ابهامی روبرو شد ۰

## سخنرانی ۴ و ۶ مارس ۱۹۸۶

**سئوال** : با توجه به بی تاثیر بودن افکار عمومی بر برنامه‌ریزی وبرنامه‌ـ ریزان ایالات متحده ، با توجه به مشکل بودن و نه غیرممکن بودن کسب اطلاعاتی که شما اکنون در برابر مردم افشاء می کنید و با توجه به احتمال و نه قطعیت نابودی واقعی جهان ، شما چه پیشنهادی دارید ؟

**جواب** : فردا من می‌خواهم در مورد جامعه ، ایالات متحده صحبت کنم ، می خواهم به این نکته بپردازم که این جامعه ، از زاویه داخلی چگونه است و این زمینه طبیعی ای است که باید بر بستر آن به این سئوال پاسخ داد . اما اگر بخواهم خلاصه بگویم ، پیشنهاد من چنین است : تا زمانی‌که ساختارهای نهادی کنونی بدون تغییر بماند ، تنها کاری که ما می توانیم بکنیم ـ و این خطاب به مردم ایالات متحده است و نه نیکاراگوئه ـ این است که تلاش کنیم روند پیشروی به سوی بدترین فجایع راکند کنیم .یعنی اینکه تلاش کنیم مانع برپایی سیستم دیوانه‌وار تسلیحاتی آینده‌شویم و در مقابل مداخله آتی در جهان سوم بایستیم . با علم به اینکه همکاری که می کنیم ، تنهانوار زخمبندی‌ای است بر سرطان .این کار رامی‌کنیم چراکه می‌خواهیم دنیا مدت زمانی طولانیتر به حیات خود ادامه دهد و چرا که مسئولیت داریم مردمی را که شکنجه‌وکشته‌می شوند ، مورد حمایت

قراردهیم • این‌چیزی است که"عمل بازدارنده"خوانده می شود • آنچه‌که‌در نهایت باید انجام شود تغییر نهادهاست و این وظیفه‌خطیری است •

**سئوال :** پرفسور چومسکی ،من میل دارم شما درمورد بودجه ایالات متحده‌در سال ۸۵ / ۱۹۸۴ اظهاراتی بفرمایید •چه‌مقدار ازاین‌بودجه به‌مسائل‌نظامی آموزش وپرورش ، رفاه و بهداشت اختصاص داده شده است • این سئوال‌را به این خاطر مطرح می کنم که در نیکاراگوئه نیز ما بخش عظیمی از بودجه را صرف ارتش و امور دفاعی می کنیم • می خواهم بدانم ما چگونه این مسئله مشابه را در دو موقعیت متفاوت مقایسه‌می کنیم •با توجه به اینکه ایالات متحده همچون ما با ارتشی نظیر"کنتراها"روبرونیست •

**جواب :** من به دو دلیل نمی توانم به شما ارقام دقیقی ارائه‌کنم • نخست به خاطر اینکه به واقع من آنها را به خاطر نمی آورم و دوم‌ازاین‌جهت که دستیابی به این ارقام مشکل است • بودجه نظامی تنها بودجه پنتاگون نیست • حکومت ایالات متحده اداره‌ای دارد‌که بخش انرژی خوانده‌می‌شود• دلیل وجودی این بخش، این آوای قشنگ و اساسی است که همه‌به انرژی احتیاج دارند • اما در واقع این انرژی است که‌سلاحهای هسته‌ای را می سازد • همچنین اداره‌ای با نام ناسا وجود دارد که از زاویه تئوریك به‌خاطر گردش اکتشافی در فضا و برمبنای دلایل علمی به وجود آمده است ، اما اساسا بخشی از پنتاگون است • چیزهای دیگری نیز وجود دارد که بخشی از سیستم نظامی است • بسیار مشکل است که یك محاسبه دقیق انجام بدهیم ، اما بهرتقدیر محاسباتی می توان‌کرد • احتمالا بودجه نظامی چیزی در حدود ۱۰٪ از GNP است • این بسیار کمتراز نیکاراگوئه است وازآنجا که ایالات متحده کشوری به شدت ثروتمند است ، رقم چندان مهمی نیست • اما در مورد نکات دیگر شما باید بگویم‌که من ارقام واقعی ای در دست ندارم ، اما تصویر کلی این است که در حکومت ریگان سیستم دولتی ارتقاء پیدا کرده و سیستم نظامی بیشترین افزایش را داشته‌است • در همان زمان ، سیستم رفاهی با سرعت زیاد مضمحل شده است • در واقع چیزهای دیگر ی نیز خراب شده‌است ،از جمله حقوق

مدنی ،قوانینی وجود دارد که برای پشتیبانی از برنامه‌های مشخص بـــه حمایت دولت نیازمند است ۰ به عنوان نمونه قانون آلاباما* که می‌گویـــد دولت باید از حق رای مردم دفاع کند ۰ خوب حکومت انجام چنین‌کارهایی را متوقف کرده‌است و در نتیجه سازمانهای خصوصی حقوق مدنی مجبـــور شده‌اند به جای دولت نقش تقویت‌کننـــده، قانـــــون را بـــازی کنند ۰ در ایـــالات متحده یك سازمان محافظه‌کار بسیار برجسته بـــا نام اتحادیه، آزادیهای مدنی آمریکـــا( ACLU )وجود دارد ۰ آنهـــا مجبور بوده‌اند وظیفه، تقویت قانون را در رابطه با مسائلی نظیر حـــق رای و یا حقوق زنان به عهده بگیرند ۰ آنها به مسائلی از قبیل کـــل سیستم مدنی که‌دولت‌اکنون از تقوین آن سرباز می‌زند،پرداخته‌انـــد ۰ سازمانهای خیریه، خصوصی‌ای چون ACLU مجبور بوده‌اند این کار را از طریق دادگاه‌ها انجام دهند ۰ روشی که به شدت بدون بازده است ۰

در واقع من می‌خواهم با داستان کوچکی تمام کنم : یکی از کارهایـــی که حکومت ریگان سعی‌در انجامش دارد این است که بخشهایی‌ازاقتصـــاد ملی را بفروشد ،برای نمونه در ایالات‌متحده سیستم راه‌آهنی‌وجوددارد که در حال کارکردن است ،این سیستم بخشا متعلق به دولت است و بخشـــا از طریق کمك هزینه، مردمی اداره می‌شود ۰ آنها می‌خواهند این سیستم‌را بفروشند تا سرمایه، خصوصی را رشد دهند ۰ بنابراین راه‌آهن می‌تواند به جای اینکه برای حمل و نقل مردم به کار رود، در جهت باربری استفـــاده شودودر این صورت بازده آن بسیار کم خواهد بود ۰ اگر بخواهید بـــار بفرستید می‌توانید یك ماشین را پر کنید،اما مردم از اینکه همچون بـــار حمل و نقل شوند، سر باز می‌زنند ،این نکته‌به اضافه، بسیاری‌نکات دیگر، بیانگر چگونگی قطع‌وکاهش‌خدمات‌مردمی‌است ۰ دردسامبرگذشته ACLU یك بیـــانیه منتشر کرد که در آن پیـــشنـــهاد خریـــد بخـــــش قضایی را داده‌بود ۰ آنها می‌گفتندکه حکومت ریگان‌قانون‌راتقویت‌نمی‌کند، پس چرا نمی‌گذارید ما آن را بخریم ،بهررو ما کسانی هستیم که می‌خواهیم

*Alabama

قانون را تقویت کنیم ٠بسیار خوب ، همانطور که قبلا چندین با ر اشـــاره کردم ، ایالات متحده جامعه‌ای به شدت منطبط است و بنابراین در چنیــن جامعه‌ای تا آنجا که من می دانم ، چنین مسائلی در رسانه‌هــا منعکـــــس نمی‌شود ٠

www.KetabFarsi.com

## سخنرانی پنجم

### صحنه داخلی

مایلم این سخنرانیها را با چند نکته در مورد جامعه ایالات متحده به پایان ببرم. می‌خواهم بپرسم که سیاستهای دولت چگونه شکل می‌گیرد و چه امکاناتی برای تعدیل آنها وجود دارد. سئوال بنیادی در واقع چنین شکلی پیدا می‌کند: جامعه ایالات متحده تا چه اندازه یک جامعه دموکراتیک است و عامه مردم تا چه حد قادرند بر سیاست عمومی تاثیر بگذارند؟ برای این سئوال پاسخ ساده‌ای وجود ندارد. این نکته‌ای است که از جنبه‌های بسیاری باید به آن نگریست. به من اجازه دهید به چند جنبه آن بپردازم.

یک جنبه مهم که از طریق آن می‌توان اعتبار دموکراتیک یک سیستم سیاسی را ارزیابی کرد، میزان قدرتی است که دولت برای تحت فشار قرار دادن شهروندانش، محافظت خود در مقابل بررسی و کنترل آنها، ممانعت از بیان و تجمع آزاد، حفظ اسرار دولتی و پیشبرد امور بدون اطلاع و تاثیر مردم در اختیار دارد. نکاتی از این دست، بعد از جنگ استقلال و در سالهای اولیه جمهوری به شدت مورد بحث قرار گرفت. آزادیخواهان مطرح می‌کردند اگر مردم قدرت عالیه هستند، پس دولت باید مطیع آنها

باشد ونه‌برعکس • برای مثال اگر قانونگذاران بر طبق قانون اساسی‌ازحق بیان آزاد برخوردارند و در مقابل پیگرد مصونیت دارند،پس شهروندان نیز نباید حق کمتری داشته باشند• آنها به‌ویژه باید در محکوم کردن حکومت و اعمالش آزاد باشند، بی‌آنکه هراس داشته باشند که به خاطر "تهمت فتنه جویانه" مورد پیگرد قرار گیرند• اصل "تهمت فتنه‌جویانه" تصریح می‌کرد که سخنرانیها و نوشته‌ها ـ حتی اگر به عمل منتهی نشود ـ تجاوزی جنایتکارانه محسوب می‌شود و دولت حق دارد چنین جنایتی را از طریق دادگاه‌ها و یا پارلمان مجازات کند• این واقعیتی قابل توجه و شایسته‌ء یادآوری است که در قرن هجدهم هیچکس به این دکترین قانون عمومی که از سوی مدافعان ایده‌آلهای‌آزادیخواهانه یعنی‌جان‌میلتون *،جان لاک *،بنجامین‌فرانکلین *،توماس‌جفرسون* وسایرین به عنوان قانونی مشروع پذیرفته شد ، معترض نبود• چندتن‌ازآنها حتی فراتر رفتند و اعلام کردند که حقیقت باید به دفاع در مقابل تهمت برخیزد•در واقع باید گفت اتهامات واقعی قابل مجازات‌ترمحسوب می‌شد، چراکه به اعتبار مقامات لطمه می‌زد و نظم مدنی را به خطر می‌انداخت • جدال‌برسراین‌مسئله، حتی در دموکراسیهای‌صنعتی‌غربی ـ نقاطی که‌دموکراسی پیشرفته‌تر است ـ نیز شدید بوده است • این نکته یکی از جنبه‌های‌متعددمسئله •جایگاه‌حاکمیت در سیستم سیاسی وبیانگر حقوقی است که برای مردم و مراجع دولتی در نظر گرفته‌شده است •

از این جنبه ایالات‌متحده تقریبا یکی از آزادترین جوامع موجود است، به این معنا که جامعه‌ای آزاد و باز است که در آن دولت برای‌تحت فشار قرار دادن شهروندانش ابزار محدودی در اختیار دارد•این‌حقیقتی مهم است •این‌به‌این‌معنی است که مردم بپاخواسته می‌توانندبه اشکال

---

*John Milton

*John Lock

*Benjamin Franklin

*Thomas Jefferson

گوناگون - از عملیات سیاسی تا نافرمانی مدنی - بر سیاست تاثیر بگذارند و در باره حکومت و طرحها و اعمالش نکات بسیاری بیاموزند. از این زاویه ایالات متحده از بسیاری از جوامع جهان بازتر و آزادتر است. علیرغم اخلالهایی که در عمل بروز می‌کند، "قوانین حقوقی" از شهروندان - وبیشتر در سالهای اخیر - حمایت می‌کند. قوانین اعمال اطلاعاتی را مجاز می‌شمرد و بر این مبنا دسترسی گسترده به اسناد دولتی ممکن است. نکته‌ای که در میان سیستمهای سیاسی موجود، غیر معمول - اگرنه بی‌همتا - است. جای شگفتی نیست که سیاستمداران ارتجاعی ای از نوع ریگان در راستای گسترش وتقویت دولت تلاش می‌کنند که این قوانین را محدودتر کنند.

از این زاویه ایالات متحده کاملا در نقطه مقابل ابر قدرت دوم قرار دارد؛ در نقطه "مقابل جامعه" بسته ای که در آن دولت برای فشار آوردن به مردم ابزار فراوانی در اختیار دارد و از حسابرسی شهروندانش مصون است.

از این جنبه مهم، ایالات متحده در زمره آزادترین جوامع جهان است و علیرغم یورش ریگانی بر علیه آزادی فردی وکوششی که در جهت ارتقاء قدرت دولتی به کار می‌رود، به همین شکل باقی خواهد ماند. این نکته نیز یك واقعیت بسیار مهم است. بهرتقدیر باید توجه کنیم که دلیلی برای ارتباط میان آزادی در یك جامعه و خشونت و سرکوبگری‌اش در خارج وجودندارد. تاریخ چنین ارتباطی را نشان نمی‌دهد. جامعه‌ای که از زاویه داخلی به راستی آزاد و باز است، ممکن است در خارج شکنجه‌گروسرکوبگر باشد.

چرا ما باید مطمئن باشیم که علیرغم کوششهای عناصر ارتجاعی نوع ریگانی، قدرت دولت برای فشار و کنترل محدود باقی خواهد ماند؟ پاسخ را می‌توان در جنبه‌های گسترده تر جامعه ایالات متحده پیدا کرد.

ایالات متحده یك دموکراسی سرمایه‌داری است. البته تا حدی که این مقوله‌می‌تواند معنا داشته‌باشد، چراکه‌سرمایه‌داری باایجادموانع سخت در

مقابل هر نوع دموکراسی با معنا، حد دموکراسی را محدود می‌کند. به این موضوع خواهم پرداخت . البته ایالات متحده در واقع یك جامعه سرمایه-داری واقعی نیست. چنین سیستمی به خاطر دلایلی که در طول یك قرن به‌روشنی برای حوزه‌های تجاری آشکار شده است، دیگر نمی‌توانست زنده بماند. تجارت خواهان آن است که دولت جهت تنظیم بازار در اقتصاد مداخله کند و بعلاوه منافع تجاری را مورد حمایت قراردهدوابزارخشونتش را در قلمرو بین المللی - همانگونه که وودرو ویلسون در نوشته‌های خصوصیش توضیح می‌دهد - به‌کار گیرد. به‌علاوه دولت باید خدمات دیگری نیز دراختیارثروتمندان وصاحب امتیازان قرار دهد. ازسوی دیگربخش تجارت مایل نیست که دولت تبدیل به یك رقیب قدرتمند شود و به حق ویژه آن تجاوز کند. تاجران نمی‌خواهند که دولت نیروهای مردمی‌ای را سازماندهی کندکه درپارلمان یا جاهای دیگر با سلطه تاجران بر جامعه مخالفت کنند . بنابراین بخش تجارت ازمدتها قبل نسبت به‌دولت حالت عشق - نفرت داشته‌است. آنها خواهان دولتی قوی‌هستندکه به‌نیازهایشان پاسخ گوید ودرامور داخلی و سیستم بین المللی مداخله کند، در ضمن آنها یك دولت ضعیف می‌خواهند که مزاحم امتیازات خصوصی نباشد و در جهت ارتقاء این امتیازات بکوشد. بخش وسیعی از مناظره‌سیاسی ای که در دموکراسیهای بورژوایی‌ای نظیر ایالات متحده جریان دارد، در کوشش بخشهای مختلف تجاری برای حل این‌مشکل خلاصه می‌شود. حل مشکل به شیوه‌ای که با منافع آنها - که درون یك چهارچوب مشترك گهگاه‌بایکدیگر در تقابل است - تناسب داشته باشد.

ایالات متحده‌دربسیاری‌ازجنبه‌ها بیش‌از دیگر دموکراسی‌های‌صنعتی عمده به‌نظم‌سرمایه‌داری - اگرچه نه‌به‌شکل‌ایده‌آل - نزدیك است. در یك جامعه، سرمایه‌داری‌همه‌چیز تبدیل به‌کالا می‌شودوآزادی‌نیز. درچنین‌جامعه - ای شما به‌اندازه‌توانتان‌برای‌خریدن آزادی، آزادی دارید. بنابراین ثروتمندان و صاحب امتیازان در حفظ آزادی شخصی و محدودکردن فشار دولت منفعت دارند، چراکه‌آنها نخستین کسانی‌هستندکه‌ازاین آزادی-

بهره‌می‌برند. برای‌تبین‌ابیجرهای‌سیاه محله، کلیمی‌ها ،سیستم آزادیهای رسمی اهمیت‌کمی‌دارد،چراکه‌آنهابه‌این‌نوع‌آزادی‌چندان‌دسترسی‌ندارند . بااینهمه‌ارتجاعیون‌نوع ریگانی‌تلاش‌می‌کنندبا ازمیان‌برداشتن‌کمك‌قانونی به فقرا امکان‌این‌دسترسی‌را بازهم‌محدودترکنند .به‌علاوه‌آنهاسعی‌می‌کنند محدودیتهای قانونی قدرت پلیس را کاهش‌دهند .اما ثروتمندان‌وصاحب‌امتیازان در مقابل‌مزاحمتهای‌دولت ، از آزادیهای شخصی دفاع‌می‌کنند، هر چند که در مواقع خیزش مبارزه، طبقاتی و به هنگامی که جدالهای‌داخلی بر علیه حکومت‌متنفذشان‌بالامی‌گیرد،خواست‌آنهاممکن‌است‌تغییرکند .از آنجاکه منافع نخبگان‌مسلط برمبنای محدودیت قدرت دولتی‌تامین‌می‌شود، می‌توان مطمئن بود که‌حقوق فردی در مقابل یورش‌سیاستمداران ارتجاعی ایستادگی می‌کنند ودر نتیجه اقلیتهای‌مخالف نیزازآزادیهایی‌که‌به‌وسیلهٔ صاحب‌امتیازان پشتیبانی می‌شود،بهره‌می‌برند والبته‌به اندازه، سهمشان ازامتیازات موجود . اما به هررو در جامعه، ثروتمندی‌همچون ایالات متحده، اقلیتهای ناراضی بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می‌دهند .

جنبه، دومی که بر مبنای آن می‌توان اعتبار دموکراتیك‌راارزیابی کردبه‌سادگی‌این‌است :چه‌کسانی‌تصمیمهای‌بنیادی‌رادرموردجامعه‌اتخاذ می‌کنند ودر صحنه، بین‌المللی چگونه عمل می‌کنند ؟در اینجا ما باید بین دو دسته، عمده، تصمیم‌گیریها تمایز قائل شویم :تصمیم‌گیریهای مربوط به سرمایه‌گذاری و تصمیم‌گیریهای سیاسی .دسته، اول به مسائلی از این دست می‌پردازد : چه چیز تولید می‌شود،چگونه تولید می‌شود، برای تولید چه پروسه‌ای طی‌می‌شود ،کالاهای تولیدی و سودها چگونه و بین چه کسانی توزیع می‌شود، شرایط کار چگونه اداره و کنترل می‌شودوغیره . دسته،دوم بایدبه‌سیاستهای‌دولت بپردازد . اما چه گروه‌هایی به واقع در شکل‌گیری‌سیاست شرکت دارند؟

تا آنجا که به تصمیم‌گیریهای‌سرمایه‌گذاری‌مربوطمی‌شود،چه‌درقانون و چه در عمل، این تصمیم‌گیریها از کنترل مردمی دور نگهداشته می‌شود .

ایالات‌متحده به دموکراسی کامل اشتیاقی نشان نمی‌دهد ، بلکه تنها‌مشتاق دموکراسی بورژوایی است‌و این دو متفاوتند • برای آزادیخواهان قرن هجدهم، نخستین دشمنان آزادی، سیستم فئودالی ، برده‌داری و دو نهاد قدرتمند کلیسا و دولت بودند • آنها در رویا نظم اجتماعی‌ای را می‌ساختند که در آن‌همه‌ء افراد- ودقیقتر بگوییم‌مردان سفیدپوست صاحب‌ثروت- پس از نابودی موانع آزادی،کم و بیش مساوی باشند • آنها نمی‌توانستند تمرکز قدرت موثر در سیستم صنعتی و مالی و سرمایه‌داری متحد را پیش‌بینی کنند • برای تحقق ایده‌آلهای آزادیخواهانه‌ء آنها در جهان مدرن، باید از مسئله‌ء نقش کلیسا و دولت بسیار فراتر رفت • به گمان من وارثان واقعی لیبرالیسم کلاسیك ، سوسیالیستهای لیبرال و آنارشیستها هستند که با ساختارهای هیرارشی و نهادهای قدرت به شکل‌همه‌جانبه‌تری مخالفت می‌کنند •

در یك دموکراسی بورژوایی ، نخستین نگرانی همه باید خشنودی ثروتمندان باشد • هر چیز دیگری فرعی است • جز بربسترارضاء‌خواستهای سرمایه‌گذاران، تولید ،کار و منابع سودمند برای رفاه وجود ندارد • به کوتاهی باید گفت امکان زنده ماندن وجود‌ندارد •این مسئله‌ء "همه یا هیچ " نیست ، بلکه مسئله‌ء "کم و بیش " است • فقط‌تا آنجاکه‌خواستهای ثروتمندان - کسانی که در مورد سرمایه‌گذاریها تصمیم می‌گیرند - ارضاء شود ، مردم می‌توانند به ادامه‌ء موجودیت نجیبانه‌ء‌شان به مثابه خدمتکاران خصوصی امیدوار باشند • مردمی که خود را به کسانی اجساره می‌دهند که صاحب و اداره‌کننده‌ء اقتصاد خصوصی هستند • این نکته نیز یك عامل بنیادی و با اهمیت است •

جنبه‌ء دیگر دموکراسیهای بورژوایی‌ای همچون ایالات متحده، بیعدالتی در توزیع منابع است • این بیعدالتی به این صورت‌بارزمی‌شود که تفاوتهای بزرگی در توانایی افراد برای شرکت در تصمیم گیریها- حتی در دایره‌ء تنگ تصمیمهایی که درون سیستم سیاسی اتخاذ می‌شود - وجود دارد • به‌علاوه سیستم سیاسی همچون دیگر جنبه‌های دموکراسی

سرمایه‌داری باید ارضاء خواستهای ثروتمندان را تضمین کندوگرنه‌جامعه افول خواهد کردوازهم‌خواهدپاشید. تهدید به خودداری از سرمایه‌گذاری و یا پرواز سرمایه برای اینکه تصمیم‌گیریهای درون سیستم سیاسی را به شدت محدود کند، کافی است. حقیقتی که آمریکای لاتینیها به خوبی‌از آن آگاهند.

در جهان واقعی سیاست دولتی به وسیلهء گروه‌هایی تعیین می‌شود که منابع را در اختیار دارند؛یعنی گروه‌هایی که اهرمهای‌مالکیت و مدیریت اقتصاد خصوصی را دردست دارند و یا به مثابه متخصصین ثروتمند،صاحب‌موقعیتند.درشاخهء اجرایی‌حکومت‌موقعیتهای مهم تصمیم‌گیری به‌شکل تیپیك به‌وسیلهء نمایندگان شرکتهای بزرگ، بانکها وشرکتهای سرمایه‌گذاری،نمایندگان‌چندشرکت حقوقی ـ که‌قبل‌ازهرچیز به منافع‌شرکتهاخدمت می‌کنندوازاینروبیانگرمنافع‌گسترده‌ءمالکان ومدیران هستند و نیز روشنفکرانی چون کیسینجر که به دلیل تواناییشان دربیان نکات موردتوافق قدرتمندان و ادارهء امور آنها به عنوان "متخصص" به رسمیت شناخته شده‌اند، اشغال شده است. شاخهء مقننه متنوعتر است، اما کماکان از طبقات تجاری وحرفه‌ای تشکیل می‌شود. در حقیقت از سالهای ۱۷۸۰ به بعد، قوهء مقننه چنین آرایشی داشته است.درآن سالهاوپیش‌ازاینکه جمهوری‌کاملا شکل بگیرد،برای‌یك‌دوره‌ء کوتاه قانونگذاران از طیف پهناوری از لایه‌های اجتماعی برگزیده‌شدند. اگر یك‌سناتور ویانماینده،مرد ـ ویاتصادفا زن ـ کنگره‌راترك کند، به موقعیتهایی‌نظیرکارگرصنعتی،کشاورزخرد،راننده،کامیون ویا غیره باز نخواهد گشت،بلکه به تجارت یا شرکتهای حقوقی رجعت خواهد کرد. بنابراین قانونگذاران هماهنگ با موقعیت اجتماعیشان، تعهدات، پیوندها و درکشان از واقعیت اجتماعی، طبقات متخصص ثروتمند و تجاری را نمایندگی می‌کنند.

به علاوه شرایط بیرونی صورت‌بندی سیاسی‌به‌وسیلهٔ‌همان‌گروه‌محدود

نخبگان صاحب امتیاز تعیین می شود . آنها مطالعات مربوط به برنامه - ریزی را هدایت می کنند، احزاب سیاسی را از نظر مالی اداره می کنند، سخنرانیها و تبلیغات واشنگتن را تحت تسلط دارند و با مجموعه‌ای از دیگر روشها ، شرایطی را که درون آن سیستم سیاسی عمل می‌کند، تعیین می کنند .

به کوتاهی باید گفت ، دموکراسی بورژوایی در بهترین شکل نیز بسیار محدود است .

همهٔ این نکات مدتهاست درك شده است . جان جی * دبیر کنگره، قاره‌ای و نخستین سر قاضی دادگاه عالی ایالات متحده گفت : "کسانی که صاحب کشورند باید بر آن حکومت کنند " . سیستم سیاسی همچون سیستم اجتماعی درجهت برآورده کردن نیازهای طبقات ثروتمند، شکل گرفته است . دیگران ، چنانچه شرایط اجازه دهد می‌توانند تصادفا از آن بهره ببرند . در واقع از زمان سخنان جان جی به بعد ، همین روند طی شده است . ایالات متحده همانگونه که در ناتوانی نسبی دولت جهت فشار به شهروندانش و حفظ دولت در مقابل حسابرسی مردم ، در میان دموکراسیهای صنعتی غیرمعمول است ، در محدودیت انتخاب درون سیستم سیاسی نیز غیرعادی است . حزب سیاسی‌ای که طبقه کارگر و فقرا را نمایندگی کند ، وجود ندارد ؛ حزبی که همچون احزاب سوسیالیستی کارگری و کمونیستی اروپا به پاسخ به بعضی از نیازها و منافع کارگران و فقرا علاقمند ، وبه ایجاد رفورمهای محدود در سیستم سرمایه‌داری متعهد باشد . ایالات متحده تا حد زیادی یك سیستم تك حزبی است . در این کشور حزب حاکم دارای دو بخش است که برای کنترل حکومت رقابت می‌کنند . بخش بزرگی از تاریخ سیاسی ایالات متحده ، تاریخ جدال میان کسانی است که درمورد سرمایه گذاری تصمیم‌گیری می‌کنند . ضمن آنکه چندموضوع مهم آنها را درمقابل یکدیگر قرار می‌دهد، هماهنگی سیاسی نیز وجوددارد . گهگاه این اختلافات مطرح می‌شود و جدال سیاسی بر سر آنها در می‌گیرد . به عامه

*John Jay

مردم تنها فرصت داده می‌شود تا تصمیمات نخبگان را تصویب کنند ، اما اختیار شرکت در تصمیم‌گیریها شدیدا به دایره نخبگان صاحب امتیاز محدود می شود .

بسیاری از مردم از حاشیه‌ای بودن خود و عدم ارتباط سیستم سیاسی با مسائل مردم آگاهند . نزدیک به نیمی از کسانیکه حق رای دارند ، در انتخابات ریاست جمهوری حتی در دسر رفتن به حوزه رای گیری را به خود نمی دهند . از میان کسانی که رای می دهند بسیاری بدون توجه به موضع عمومی کاندیداها درمورد موضوعهای مهم به پای صندوق می روند . به عنوان نمونه انتخابات اخیر ریاست جمهوری - ۱۹۸۴ - را در نظر بگیرید . این انتخابات مداوما به عنوان پیروزی تکان دهنده رونالد ریگان و "محافظه کاری "اش ( در واقع شکلی از میهن پرستی ارتجاعی که نسبت به محافظه کاری واقعی نوعی ارتداد است ) ارزیابی شده است . در حقیقت پیروزی تکان دهنده‌ای وجود نداشت . ریگان ۳۰٪ از آراء بالقوه را کسب کرد . از میان کسانی که به ریگان رای دادند ، ۶۰٪ شان احساس می کردند که برنامه قانونی او به کشور ضربه خواهد زد ، تنها ۱٪ از رای دهندگاه به این خاطر به او رای دادند که فکر می کردند یك " محافظه کار واقعی " است

نظرخواهیهای بعداز رای گیری نشان می دهد که نیمی از مردم اعتقاد دارند که حکومت به وسیله "تعداد معدودی سرمایه‌دار که به فکر خودشان هستند " ، اداره می شود . مثل همیشه بخش‌های صاحب امتیاز بیش از بخشهای دیگر اجتماعی در رای گیری شرکت کردند و یقه سفیدها بیش از کارگران یقه آبی به پای صندوقها رفتند . تعداد بسیار کمی از بیکاران و فقرا - که آشکارا احساس می کردند سهمی در سیستم سیاسی ندارند - در رای گیری شرکت کردند . این حقایق به ویژه به چرایی تلاشهای فوق معمولی که برای " اخذ رای " صورت گرفت ، پاسخ می دهد و دلیل تبلیغات مستمر میهن پرستانه‌ای را که در مورد عظمت دموکراسی آمریکا انجام می‌شد، برملا می‌کند . بر مبنای این تبلیغات ، بینش نیمی از مردم - اگر قرار بود به دقت توصیف شود - به مثابه بینش " مارکسیستی " و " افراطی " ،

مورد انتقاد شدید بود. با اینهمه بسیاری از مردم، علیرغم کوششهایی که سیستم دکترینی جهت متقاعد کردنشان به کار می‌برد، صحت حکم جان جی را درك می کنند.

اگرچه دراین‌مورد بررسی‌ای انجام‌نشده‌است ،امامی‌توان به درستی حدس زد که با رشد سطح تحصیلات، قدرت فهم واقعیتهای اجتماعی تنزل می کند. عدم درك این نکات درون نهاد های ایدئولوژیك نظیر رسانه‌ها، مدارس، دانشگاه و روزنامه‌های عقیدتی - که به وسیله طبقات تحصیلکرده اداره می‌شود - گواهی بر این داوری است. در یك لحظه نادر خلوص، کمیسیون سه‌جانبه بررسی "بحران دموکراسی"، مدارس و دانشگاهها را از جمله نهادهایی دانست که‌در مورد مغزشویی جوانان مسئولیت دارند. کسانیکه بیشتر مغزشویی می‌شوند و این مغزشویی در ادامه زندگیشان از طریق، رسانه‌ها، روزنامه‌ها و کتب معمولی و تحقیقی تداوم می یابد، امکان فریب خوردنشان نیز بیشتر است. به‌علاوه طبقات تحصیلکرده تنها هدف‌های سیستم‌مغزشویی نیستند، بلکه کارکنان این سیستم نیز هستند واگر قرار است آنها نقششان رابه‌مثابه تحصیلکردگان، روزنامه‌نگاران و "روشنفکران‌مسئول" ایفاکنند و امتیاز و نفوذ به دست بیاورند، منافعشان حکم می‌کندکه دکترین سیستم را بپذیرند. به‌علاوه قربانیان سیستم استعمار، برمبنای نوع زندگیشان، درکی‌حسی‌از واقعیت دارند. بنابراین، ابتذال، بیمایگی و احمقانه بودن سخنانی که ترویج می شود، چندان شگفت انگیز نیست.

برای کسانی که به اسناد واقعی اهمیت می دهند، در موردبدبینی گسترده‌ای‌که‌درمیان‌بخشهای‌غیر تحصیلکرده، مردم به چشم می‌خورد، کمبود مدرك وجود ندارد. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۶۴، یکی از مسائل اصلی مبارزه انتخاباتی، ارتقاء جنگ ویتنام بود که مورد مخالفت گسترده، رای دهندگان قرار گرفت. آنها به نسبت یك به دو به کاندیدی رای دادند که اعلام کرده بود جنگ راارتقاء نخواهد داد. در حالیکه اکنون ما می‌دانیم که او

بلافاصله پس از انتخابات ، در این جهت برنامه‌ریزی‌کرد۰ درسال ۱۹۸۰ ، هنگامی که رونالد ریگان پست ریاست جمهوری راتحویل گرفت ،کنگره و رییس جمهور بر اساس یك سیاست " محافظه‌کارانه " اندك اندك به لغوبرنامه‌های رفاهی دولت پرداختند ۰برنامه‌هایی که با توجه به‌استانداردهای اروپایی محدود بود و تحت فشار جنبشهای مردمی سالهای ۱۹۶۰ و از زمان نیودیل* برقرار شده بود ۰ در این اثناء درهمه‌ءنظرخواهیها اکثریت مردم مخالفت شدیدشان راباگامهایی که در این جهت برداشته می شد ، بیان کردند ۰ نظرخواهیها نشان می داد که مردم اعتقاد دارند که هزینه‌های نظامی باید تقلیل پیدا کند و نه هزینه‌های برنامه‌های اجتماعی ۰ برمبنای این نظرخواهیها ،مردم حتی از بالا رفتن مالیاتها حمایت می کردند ، به شرطی که مالیاتها برای برنامه‌های رفاه اجتماعی ، حفاظت محیط زیست ، بالا بردن استانداردهای ایمنی کار ، حقوق زنان ، خدمات شهری و مواردی از این دست استفاده شود ۰یعنی مواردی که به شکل گسترده‌ای درحال ازمیان رفتن بودومردم به لزوم حفظ آن اعتقاد داشتند ۰ بر مبنای یك نظرخواهی‌که اخیراانجام شد ، توماس فرگوسن *وجوئل راجرز *نتیجه‌گرفتندکه : "ازآنجا که‌همه‌ء موضوعهای مهم بمثابه انقلاب ریگان " در سیاست عمومی ، ارزیابی می شود ، افکار عمومی به طرف ضدیت با رئیس جمهورمی‌رود " ۰ همانگونه‌که من دیروز در ارتباط باسیاست امنیتی عنوان کردم ، افکارعمومی‌تاهنگامیکه مردم ساکت و آرام هستند ، هیچگونه تاثیری در سیاست ندارد ۰ کنگره ورئیس‌جمهورنه به مسئله مردم ـ آنچنانکه دکترین رسمی عنوان می کند ـ بلکه به مسائل دیگری می‌اندیشند ۰

در جهت مبارزه با حاشیه‌ای بودن عامه مردم در سیستم سیاسی ، کوششهایی وجود داشته‌است ۰ در اواخر قرن‌نوزدهم،یك جنبش‌پوپولیستی که عناصری غیرازنخبگان صاحب امتیازرا نمایندگی می‌کرد ،گسترش یافت ۰این جنبش با واکنش تند حوزه‌های تجاری مسلط روبروشدو به‌سرعت

*Thomas Ferguson *Joel Rogers *New Deal

از صحنه محو شد. نابودی این جنبش منجر به مهاجرتی عظیم به کانادا شد. این مهاجرت از ایالاتی صورت گرفت که تجربه، جنبشهای رادیکال ارضی را پشت سر گذاشته بودندوبنابراین کمک بااهمیتی به جنبش سوسیال - دمکراتیک کانادا - که همتایی در ایالات متحده نداشت - بود. سازماندهی کارگری نیز یك مبارزه، سخت وتلخ بوده است. تاریخ این سازماندهی در ایالات متحده، بیانگریکی از قابل توجه ترین خشونتهایی است که از سوی قدرت دولتی وخصوصی اعمال شده است. ما می دانیم که روزاول ماه مه، تجلی همبستگی بین المللی با مبارزات کارگری ایالات متحده است. واقعیتهای اجتماعی در ایالات متحده برمبنای این واقعیت روشن می شود که خاطره، این روز در ایالات متحده محوشده و اول ماه مه اکنون یك تعطیل کارگری نیست، بلکه موقعیتی برای صدوراعلامیه های میهن پرستانه است. این روز "روز قانون" است: روزی که در آن ریگان مطرح می کند که ایالات متحده قضاوت دادگاه جهانی را نخواهد پذیرفت و روزی که در آن "اضطرار ملی" و تحریم برعلیه نیکاراگوئه اعلام می شود.

به علاوه صنعت عظیم ارتباطات عمومی ایالات متحده از آغاز برپایی اش در اوایل قرن کوششهای موثری به کار برده است تا جنبشهای کارگری را تضعیف کند وتصمیمات مربوط به سرمایه گذاری ونقش قدرتهای متحد را مخفی نگهدارد. نتیجه چیزی است که محقق استرالیایی آلکس کاری* از آن به عنوان "یك دموکراسی تبلیغی" نام می برد. دموکراسی ای که در آن "سیستم سرمایه گذاری به اصطلاح آزاد" از جانب "خودآگاهی عمومی به مثابه یك ارزش والا" به رسمیت شناخته می شود، درحالیکه حکومتهایی که جهت گیری رفاهی دارندودر اقتصاد مداخله می کنندو نیز اتحادیه های قدرتمند - تنها نهادهای توانا به کنترل تسلط اجتماعی کامل شرکتها - به مثابه سرکوبگر، ستمکار و حتی خرابکار شناخته می شوند. البته همزمان، نقش عظیم وپیشرفته، دولت درکمك به "سرمایه - گذاری آزاد" وخدمتش به نیازهای این سرمایه گذاری ازقلم می افتدو "آنتی کمونیسم" به کمك رهبران جنبش کارگری به مثابه یك شیوه، بسیار موثر جهت

*Alex Carey

کنترل جنبش کارگری به کار گرفته می‌شود. رهبرانی که باعث شده‌اند که اتحادیه‌های کارگری سقوط کند و تنها ۲۰٪ نیروی کارگری را در بر بگیرد و رهبرانی که با انرژی تمام برای تضعیف اتحادیه‌های کارگری و از میان بردن استقلال این اتحادیه‌ها در مقابل کنترل سرمایه‌داری دولتی در خارج مرزها کار می‌کنند. حمله به "وحشت سرخ" بعد از جنگ جهانی اول و دوران بعد از جنگ جهانی دوم - که اغلب به غلط مک کارتیسم خوانده می‌شود - سرکوب دولتی و یورش تبلیغاتی‌ای را به همراه داشت که که به وسیله‌ی گروه‌های تجاری‌ای که از آگاهی فوق معمولی‌ای برخوردارند و به شدت تلاش می‌کنند که در این حیطه یکه بمانند، هماهنگ می‌شد. روشنفکران استعداد شان را مشتاقانه در خدمت نهضت بعد از جنگ جهانی دوم قرار دادند و از این توهم که ممکن است بر بستر برپاکردن موج مبارزات مردمی، قدرت را به دست بیاورند (رویای لنینیستها)، دست شستند و تشخیص دادند که کسب قدرت واقعی و امتیاز، کماکان با تمسک به بخش تجاری سیستم سرمایه داری دولتی ممکن است.

دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوائل دهه‌ی ۱۹۷۰، بار دیگر شاهد رشد فعالیتهای مردمی ای بود که می‌توانست کنترل تجاری بر سیستم سیاسی را بر بستر خیزش جنبش حقوق مدنی، سازماندهی انجمنهای محلی، جنبشهای قومی، جنبش حقوق مدنی، جنبش ضد جنگ و غیره تهدید کند. این وقایع باعث نگرانی جدی وبی‌درنگ گروه‌های نخبه شد. این جنبشها "بحرانی" را به وجود آورد که کمیسیون سه جانبه‌ی لیبرال از آن به عنوان یک تهدید بزرگ برای "دموکراسی" نام می‌برد. والبته دموکراسی‌ای که در چهار چوب سیستم دکترینی حاکم معنی می‌شد. یک عضو کمیسیون تحقیق سه جانبه چنین گفت: "ترومن می‌توانست با همکاری تعداد نسبتا کمی از بانکداران و وکلای وال استریت بر کشور حکومت کند"، اما به نظر می‌رسد با دخالت گروه‌های مردمی در قلمرو سیاسی، آن روزهای شاد، یعنی روزهایی که

"بحران دموکراسی"وجود نداشت در حال سپری شدن است ۰

نخبگان صاحب امتیاز ،یك یورش چندجانبه‌برای غلبه‌بر " بحـــران دموکراسی "برپا کردند ۰ یورشی که‌از این‌ابزار سود می‌جست : رشد شدیـــد سخنرانی‌های تجاری ، محدودیت دوباره‌ء رسانه‌ها که‌دراثر جنبش‌های‌مردمی تا حدی باز عمل می کردند ، افزایش "کنترل اذهان " ،برپایی یك جـــدال تبلیغاتی عمومی جهت محدود کردن عملیات سیاسی در چهارچوب نیـــاز ـ های قدرتمندان ، حمله به حـقـوق کارگری و مدنی با کمك حکومت ریگان که عمیقا این نیروهای ضد دموکراتیك نخبه‌را نمایندگی می‌کرد ،برداشتـــن گامهای اساسی‌جهت تضعیف‌روشهای رفاهی دولت ، گسترش سیستم‌نظامی، و پیگیـــری یك سیاست خارجی‌فعال‌مبتنی‌بر خرابکاری و مداخله‌ءنویـن و تروریسم بین المللی آشکار ۰ هدف از این حرکات غلبه برتاثیرات "بحران دموکراسی "وبازگرداندن‌عامه مردم به‌شرایط شایسته‌اشان یعنی بی تفاوتـی و فرمانبرداری بود، ضمن اینکه می باید سیستم سیاسی به مثابه بازی‌ای‌که در بین نخبگان جریان دارد ،باقی می ماند ۰

موضوعهایی‌که‌سیستم‌تبلیغاتی‌دردوران‌بعدازجنگ‌ویتنام‌به‌کارگرفت ، بیانگر این‌اهداف اســـت ۰ در اوائـــل دهـــه‌ء ۱۹۷۰ ،اکثریت بزرگـــی از مردم فـهـمـیـــده بـــودنـــد که ایالات متحده جنایتهای بسیاری مرتکب شده‌است ۰ بنابراین جهت بازگشت اسطوره " خیرخواهی آمریکا" که سالهای بسیار در بسیج مردم جهت حمایت از خشونت دولتی به کـار گرفته شده بود ، باید روشـهـایی پیدا می‌شد ۰از آنجاکه‌عملیات جنایتکارانه دولت غیرقابل انکار بود ، باید وانمود می شد که این عملیات تنها ناشـی از عیبهای یك رهبر معیوب بوده که از راه درستکاری منحرف شده اســت ونه‌برخاسته‌ازنهادهای‌ایالات متحده‌که‌برمبنای طرحهای تاریخی طولانـــی مدت‌عمل‌کرده انـــد ۰ از جـرم کوچك نیکسون آشکارا در جهت این هـدف بهره‌برداری شد ۰ در حقیقت جرائم واقعی نیکسون به دقت از جریـــان واترگیت حذف شده بود ۰

تهیه لیست دشمنان که‌علاوه‌برچهره‌های‌قدرتمندنخبه کسانی رادر

بر می‌گرفت که حضورشان در این لیست توجه چندانی برنمی‌انگیخت، سر وصدای شدیدی به راه انداخت. اما ترور سازمانده پلنگ سیاه*، فرد هامپتون* به دست پلیس سیاسی ملی ( FBI ) در شیکاگو، در روند واتر گیت مطرح نشد. این یك جنایت است که افراد قدرتمند، حتی به شکل خصوصی بدنام شوند (می‌دانم که برای هیچیك از کسانی که در "لیست دشمنان" نام برده شده بودند، اتفاقی نیفتاد، چرا که خود من هم دراین لیست بودم)، اما ترور یك سازمانده سیاه جنایت محسوب نمی شود. بخش مرکزی اتهامات واترگیت، یورش ناشیگرانهء یك گروه وابسته به نیکسون به مرکز فرماندهی حزب دمکرات بود. دقیقا در همان زمان اسناد سری منتشرشده نشان می‌دادکه FBI اززمان حکومت کندی، عملیات مشابهی علیه حزب کارگران سوسیالیست - یك حزب سیاسی قانونی - انجام‌داده است. عملیاتی‌که‌درکنارعملیات جنایتکارانهء دیگر جهت تضعیف جنبشهای مردمی و اِعمال خشونت بر علیه اقلیتها، صورت گرفته است. امااین مسائل‌که‌بسیارجدی‌ترازاتهامات نیکسون بود‌بکنارگذاشته‌شد، چراکه‌پیگرداین‌مسائل‌می‌توانست‌ازبررسی عیبهای‌شخصی‌یك‌فردبگذردوتانقدنهادی‌فرابرود. واین‌کاملاغیرقابل‌تحمل بود. درادعانامه‌ای‌که‌علیه‌نیکسون‌ارائه‌شد، از "بمباران‌مخفی‌کامبوج" نام برده‌نشد. درروندواترگیت‌اشاره‌شدکه حمله، وحشیانه‌به‌یك‌جامعهٔ‌روستایی - با ده‌ها هزار کشته- جنایت نبوده، بلکه جنایت این است که کنگره چنانکه باید از این جریان اطلاع نداشته است. به هر رو نیکسون به خاطر این جنایت موقعیت سیاسی‌اش را از دست داد. حالا آمریکا برای بازگشت به حرفهء سنتی "حسن نیت جهانی"، پاك و آماده بود.

برنامهء حقوق بشر کنگره که‌بازتاب‌بهبودچشمگیر جو اخلاقی وروشنفکری‌ناشی‌ازجنبشهای‌مردمی‌سالهای ۶۰ بود، به‌وسیله‌ء سیستم تبلیغاتی‌تصرف‌شد. سیستمی‌که‌درزمان‌حکومت‌کارتراعلام‌کردکه‌حقوق بشر "روح سیاست خارجی ماست". این تعهد بزرگ مانع حکومت‌کارتردرحمایت

*Black Panther *Fred Hampton

مشتاقانه‌از قتل عام دهها هزارتیموری‌در یك تجاوز مورد پشتیبانی‌ایالات متحده ، بمباران‌وحشیانه‌ٔ جنوب لبنان به وسیله یك وابسته‌ٔ ایالات متحده وحمایت‌از رژیمهای سوموزا و مارکوس نشد ۰ در همین حال کارتر متهم می شد که رفقای ما را " تضعیف کرده است ، درحالیکه‌دست " دشمنان ما " را باز گذاشته است ۰ هنگامی که ریگان به قدرت رسید، چنین وانمود می‌شد که بروحشت "مرض ویتنام" غلبه شده و "روح سیاست خارجی ما " به مبارزه بر علیه " تروریسم بین المللی" تحول پیدا کرده است ۰ تروریسم بین المللی "ای که بر بستر انکارشدید نقش مرکزی ایالات متحده در برپایی این " آفت عصر مدرن " تعریف می‌شد ، و بر مبنای فریب و تحریف وسیع ، جهت"اثبات"این نکته که این آفت بخشی از توطئه‌ای است که‌کرملین جهت گرفتن همه‌چیزی که‌ما داریم ،برپا کرده است ۰

اسناد تهور و ابتکار قابل توجه سیستم تبلیغاتی را نشان می دهد حرکت سیستم تبلیغاتی به شکل انکار ناپذیری موثر واقع شد ، هر چند تاثیرش در میان مردم از آنچه که عموما باور شده‌است ،کمتربود ۰

می توان ، میان هراسی‌که‌بحران دموکراسی درخانه و در کشورهای وابسته‌ای‌ازقبیل السالوادور به وجود آورد ،تشابهی‌پیداکرد ۰ در السالوادور نیز رشد سازمانهای مردمی در سالهای ۷۰ باعث نگرانی عظیمی شد ۰ پاسخ گروههای نخبه به " بحران دموکراسی " طبیعتادرخانه و خارج متفاوت است ۰ در السالوادور بر بحران به وسیله‌ٔ فراخواندن جوخه‌های مرگ غلبه می شود ۰ در خانه اما ابزار زیرکانه‌تری مورد نیاز است ۰

نکته بنیادی چیزی است که من قبلا اشاره کردم : دموکراسی بامعنی باید بر مبنای ساختار سازمانی پایه‌گذاری شود ، ساختاری‌که‌افراد منزوی را قادر کند که از طریق ائتلاف منابع محدودشان به قلمرو تصمیم‌گیری داخل شوند ، خود و دیگران را تربیت کنند ، عقاید و برنامه‌هایی راکه عملیات سیاسی به کار می آید ، فورموله کنند و جهت تحقق یافتن آنها،

تلاش کنند • درغیاب چنین سازمانهایی،دموکراسی سیاسی‌قلمرو گروه‌های تخبه‌ای است که بر منابع حکومت می کنند ،گروه‌هایی که‌درنهایت بنیان کنترلشان بر اقتصاد خصوصی استواراست • در بهترین حالت ، مجموعه امکانات درچهارچوب دموکراسی بورژوایی محصوراست •دموکراسی‌ای‌که‌در آن مردم ازشرکت درتصمیم‌گیریهای‌پایه‌ای‌درمورد تولید وکار محرومند• با اینهمه‌گامهای‌محدودبه‌سوی‌دموکراسی‌سیاسی‌ موثراز سوی قلمرو تنگ قدرتمندان‌وصاحب امتیازان به‌مثابه‌تهدیدی‌افراطی‌ارزیابی‌می‌شود •بنابراین درعصربعدازویتنام ،آنها باردیگر انرژی قابل توجهی راوقف این کردندکه تهدیدی را که متوجه تسلط نخبگان بود ، از میان ببرند •

من به دوجنبه• محوری که‌برمبنای آنها می توان اعتبار دموکراتیک یك سیستم اجتماعی ـ سیاسی راارزیابی‌کرد،اشاره‌کردم :نخست فشار قدرت دولتی به شهروندانش ومحافظت خودازکنترل‌آنها ،دوم‌چگونگی تصمیم‌گیری درسیستمهای اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی • سومین جنبه• مهم ،سیستم ایدئولوژیك است • چه مقدار آگاهی مردم از مسائل شرط لازم برای یك مشارکت دموکراتیك است ؟ من در خلال این سخنرانیها به کرات به‌این سئوال پرداخته‌ام • حق بیان آزاد به شدت در ایالات متحده محافظت می شود • در اینمورد ،کنترلهای دولتی در مقایسه با استانداردهای موجود بسیار ضعیف است • از سوی دیگر ، سیستم ایدئولوژیك بر مبنای‌اجبار های تنگی عمل می کند وکسانی که این اجبارها را نمی پذیرند از بیان ایدئولوژیك محروم می شوند • بحث مجاز است ، حتی تشویق می شود به شرطی‌که‌اصول پایه‌ای سیستم ایدئولوژیك را تقویت کند • به عنوان‌نمونه، هنگامی‌که‌روشن شد ، هزینه‌های جنگ ویتنام به شدت در حال بالا رفتن است ، این امکان به وجود آمد که موضوع جنگ در مطبوعات داخلی مورد بحث قرار گیرد ، اما فقط درمحدوده‌های‌مشخصی •یك‌آمریکایی می‌توانست از موضع‌بازهادفاع‌کندکه معتقد بودند ایالات متحده با تلاش بسنده می توانست برنده شود ، و یا از موضع کبوترها که اعتقاد داشتند ، موفقیت محتمل نبود • آرتورشلزینگر مورخ که از سوی

رسانه‌های رسمی به‌عنوان رهبر ضد جنگ معرفی می‌شود، چنین می‌گوید : اگرچه موفقیت متحمل نیست ، اما " همهء ما دعا می کنیم " که بازها راست بگویند ، ما حتی میل داریم " به فرزانگی و سیاست درست حکومت ایالات متحده که جنگی را هدایت کرد که سبب تبدیل ویتنام به سرزمینی مخروبه و ویرانه شد، درود بفرستیم " ،البته به شرطی که بازها ثابت کنند که قضاوتشان درست است ۰ کسانی که معتقدند تجاوز غلط بود ـ حتی اگر می‌توانست موفق شود ـ به‌صورت سیستماتیکی از بحث محروم می شوند ۰ چنانکه من قبلا توضیح دادم ، تاکنون تاریخ رسمی از این حادثه به عنوان حملهء ایالات متحده علیه ویتنام جنوبی نام نبرده است ، در حالیکه در جنگ هندوچین ، حملهء ایالات متحده به روشنی عنصر مرکزی بود ۰

نکاتی شبیه به این ، در سایر موارد هم به چشم می خورد ۰ به‌پاره‌ای از این موارد من قبلا اشاره‌کردم ۰ بحثی که امروز در مورد نیکاراگوئه در جریان اصلی دیدگاهی ایالات متحده درجریان است ، نمونه‌ای روشنگر است ۰ همانگونه‌که من درسخنرانی سوم در بررسی مطبوعات ملی نشان دادم، بحث تحمل می شود ، اما در محدودهء بسیار تنگ ۰ سه ماههء مهم اول سال ۱۹۸۶ را بیاد بیاورید ۰ درآن‌هنگام ، در آستانهء رای کنگره در مورد کمك به‌کنتراها بحث بالا گرفت ۰دو روزنامه بزرگ ملی ، هماهنگی صد در صد از خود نشان دادند و اجازه‌ندادند که هیچ همدلی‌ای نسبت به حکومت ساندینیستها امکان انتشار بیابد ۰ به هیچ وجه اشاره‌ای به این حقیقت مهم نشد که بر خلاف وابستگان ایالات متحده در منطقه ،ساندینیستها مردمشان را کشتار نمی کنند ۰ به رفورمهای اجتماعی ساندینیستها ـ که دلیل اصلی حمله ایالات متحده به نیکاراگوئه بود ـ نیز تنها با دو عبارت گذرا اشاره شد۰ سرمقاله‌های از سال ۱۹۸۰ به‌بعد نیز ـ تا آنجا که من توجه کرده‌ام ـ از همین نوع است ۰ در حالیکه اعلام وضعیت محاصره درنیکاراگوئه در اکتبر سال ۱۹۸۵ ، موجی از اهانتهای افسار گسیخته‌را سبب شد، اعلام وضعیت محاصره در السالوادور که دوروز بعد صورت گرفت ،هیچ بحثی به وجود نیاورد و به‌راستی هرگز در هیچیك از سرمقاله‌های نیویورك تایمز به‌آن

اشاره‌ای نشد • همهٔ اینها ، در پرتو این حقیقت غیرقابل تردید آموزنده است که از زمان برقراری وضعیت محاصره در السالوادور در سال ۱۹۸۵،این کشور با ناهنجاریهای بسیار بزرگتری مواجه بوده ،حال آنکه بر خلاف نیکاراگوئه هرگز در معرض حملهٔ ابر قدرت منطقه قرارنداشته‌است •

من هم مانند دیگران جزییات بیشتر چنین‌مسائلی‌رادرمطبوعات دنبال کرده‌ام • نتایج همیشه یکی است : کتمان و یا توجیه جنایات ایالات متحده وکشورهای وابسته به آن ، اظهارنگرانی و یا عصبانیت از جنایات ایالات متحده و وابستگانش بر مبنای شواهدی انچنان سست‌که‌به سادگی قابل رد کردن‌است و دروغگویی آشکار در مورد دشمنان رسمی •آدم انتظار دارد که چنین رفتاری را از مطبوعات رسمی یك دولت توتالیتر ببیند • اما ابعاد چنین شیوه‌ای در مطبوعاتی که فارغ از کنترلهای‌آشکار دولتی عمل می کنند ، سبب بهت و شگفتی کسانی خواهد شد که قصددارند دربارهٔ این موضوع صادقانه تحقیق کنند •دراین مورد اسنادبسیاری وجود دارد، اما در رسانه هایی که مرتبا به‌خاطر موضع "مخالفشان" ( مضحکهٔ نهایی ) در مقابل قدرت خصوصی‌و دولتی محکوم می‌شوند ، بهیچ وجه مورد توجه قرار نگرفته است •

تشخیص دلایل تمکین سیستماتیك رسانه‌ها از قدرتی خارج ازخودشان مشکل نیست • رسانه‌ها منافع‌کسانی را نمایندگی می کنند که دولت و اقتصاد خصوصی را دراختیار دارند • بنابراین کشف این نکته که آنها بحثهای عمومی را در چهارچوب نیازهای قدرتمندان وصاحب امتیازان‌محدود می کنند ، نباید شگفتی چندانی ایجاد کند •رسانه‌هادردرجهٔاول‌شرکتهای بزرگ‌هستندونخستین‌بازارآنها بخش تجاری -آگهی دهندگان - است • همچون سایر شرکتها ،آنها باید در مقابل نیازهای جماعت سرمایه‌گذار سرتعظیم فرود بیاورند • به فرض محال اگر آنها تلاش کنند که راه مستقلی را دنبال کنند ، مورد بازخواست قرار می گیرند و از صحنه محو می شوند • مدیران سطح بالای رسانه‌ها - سردبیران و غیره- از قشرهای

حرفه‌ای توانگر برخاسته‌اند و طبیعتا سعی می کنند که بینشی مشابه‌قدرتمندان و صاحب امتیازان داشته‌باشند • آنها موقعیت بایسته خود راکسب کرده‌اند و سعی می کننداین موقعیت راپا نشان دادن کفایت در انجام وظایفی که نیازهای نخبگان مسلط را بر می آورد ، حفظ کنند • به‌علاوه با توجه به وابستگیهایشان ، گرایشهای طبقاتی‌اشان و آرزوهایشان ، طبیعی است که آنها مایلند با بینش کسانیکه قدرت موثر دولتی را در دست دارند ،همراه شوند • بنابراین تنها می شود انتظار داشت که چهارچوب تفسیرها ، شکل انتخاب چیزی که "اخبار " خوانده می شود ، دیدگاه‌های مجاز و غیره به صورتی سامان پذیرد که با نیازهای قدرت دولتی ـ خصوصی‌ای که اقتصاد و سیتسم سیاسی را کنترل می کنند، همخوانی داشته باشد •

روزنامه‌نگاران و مقاله نویسان می توانند بین همنوایی وکنارگذاشته شدن ،یکی را انتخاب کنند • و در یک جامعه ثروتمند پاداشهای همنوایی می‌تواند قابل توجه باشد• کسانی که همنوایی را انتخاب می‌کنند و بنابراین درون سیستم می‌مانند ، بسیار زود عقاید و مواضع رسمی را درونی می‌کنند• افراد نادری وجود دارند که‌به‌چیزی اعتقاد داشته‌باشند و چیز دیگری بگویند • طیف مشخصی از دیدگاه‌ها ـ عموما در مورد مسائل محدود تاکتیکی و درون یک توافق مشترک در مورد " منافع ملی " ـ تحمل می‌شود•البته‌کسی‌نباید از اهمیت یکپارچگی حرفه‌ای روزنامه‌نگاران خوب و صادق بکاهد •ساختار نهادی سیستم در جوهرش با استقلال اندیشه خصومت دارد • جای تعجب نیست که‌استقلال‌اندیشه تا این اندازه اندک است . نکته این نیست که‌روزنامه‌نگاران و یا مفسرین ناصادقند ،نکته‌این است که‌به‌جزبر بستر همنوایی با نیازهای نهادی ، نمی توانند در رسانه‌های متحد جایی داشته‌باشند •البته‌درحاشیه‌های سیستم‌ـ به‌عنوان‌نمونه ،دررادیوهای محلی ـ ای که با حمایت شنوندگان اداره می‌شود ـ می‌توان انحراف ازهنجارهای غالب را پیدا کرد • حتی درون جریان اصلی نیز ، به صورت تصادفی ،

انحرافاتی وجود دارد که گاه حتی به حد " خطاهای آماری " نیز می رسد • اما بهررو ، هنجارهایی‌که در ساختارنهادی ریشه‌دارد ،به ندرت نقض می شود • این نکته با اختلافاتی چند درمدارس و دانشگاه ها نیز صدق می‌کند •

محدودیت های ایدئولوژیک رسانه‌های ایالات متحده نیز همچون سیستم سیاسی این کشور در میان دموکراسی های سرمایه‌داری غیر معمول است • به سختی می توان یك سوسیال دموکرات نرم در رسانه‌های‌توده‌ای ـ پیدا کرد • تصور یك نشریه مخالف نیز مشکل است • از این زاویه،ایالات متحده از هنجارهای دموکراسیهای سرمایه‌داری خارج می شود • این مسئله دلایل متنوعی دارد که من در اینجا نمی توانم‌به آنها بپردازم ، یکی‌ازاین دلایل قدرت این کشور و اهمیت آن در سیستم جهانی است •

بنابراین دو اصل عمده که من در سخنرانی اول به آنها اشاره‌کردم، یعنی تعهد دولت در مورد خدمت به قدرت خصوصی در عرصهٔ داخلی و بین المللی ، و تعهد نهادهای ایدئولوژیك به محدود نگهداشتن فهم مردم از واقعیتهای جامعه ، عمیقا در ساختارنهادی جامعه ریشه داردو در مقابل تغییر به شدت مقاومت می‌کند • همنوایی در دیدگاه فرموله‌شدهٔ ایالات متحده ، مدتهاست از سوی ناظرانی که چشمانی بازدارند ،تشخیص داده شده است • شصت سال بعداز انقلاب آمریکا ، الکس دوتوکوبیله، در مورد " همنوایی همگانی " ای که در ایالات متحده دیده بود ، تفسیری به دست داد • او گفت : " من هیچ کشوری را نمی شناسم که در آن تا این حد استقلال اندیشه و آزادی بحث اندك باشد "•لارنس فریدمن* مورخ ضمن نقل قول این عبارت در بازنگری‌اش از عصر فراانقلابی چنین اظهار کرد : " ملت جدید ، در زمینهٔ مخالفت با عقاب بال گسترده ،میهن پرستی ، صاحب هیچ سنت موثر ،نیرومندویاحتی‌قابل‌توجهی‌نبوده‌است " • به ویژه کیش شخصیت جرج واشنگتن * وپدران بنیانگذار ،تاافراط‌مضحکی رشد کرد و هنوز نیز ادامه دارد • در سال ۱۸۵۸ ،یکی از مخالفانِ نادر، هنری

---

*Lawrence Friedman *George Washington

دیوید تورئو* در روزنامه‌اش نوشت :

"احتیاجی به قانون کنترل پروانهٔ مطبوعات نیست . خود مطبوعات ، قانونی کافی و بیش از کافی است . در واقع اینها جماعتی هستند که گرد آمده‌اند و در مورد چیزهایی که باید فاش شود، توافق کرده‌اند . آنها در مورد یك پلاتفرم و تکفیر کسی که از آن خارج شود، توافق کرده‌اند . بنا براین یکی در هزار نیز جرئت نمی‌کند چیز دیگری را فاش کند .

بهتر است بگوییم که یکی از هزار قادر نیست که به چیز دیگری فکر کند، چراکه سیستم کنترل اندیشه به شکلی موثر جادوی خود را به کار گرفته است .

در قرن بیستم ، مسئلهٔ کنترل اندیشه به مسئله‌ای کاملا خودآگاهانه تبدیل شده و این نکته از سوی عالمان سیاسی اصلی،روزنامه ـ نگاران ، نمایندگان صنعت در حال خیزش روابط عمومی و دیگران به رسمیت‌شناخته‌شده‌است که‌درکشوری‌که صدای مردم می‌تواند شنیده شود ، تضمین اینکه آن صدا چیزهای درستی بگوید ، ضروری است . در کشوری که بر مبنای خشونت داخلی اداره می‌شود،کنترل اعمال مردم کفایت می‌کند و اندیشهٔ آنها چندان اهمیتی ندارد ، چراکه مردم در نهایت بر مبنای زور کنترل می‌شوند . اما در جاییکه خشونت داخلی محدودتراست ،کنترل اندیشه ضروری است . به کوتاهی باید گفت در ایالات‌متحده بین آزادی از فشار دولت و موثر بودن قابل توجه سیستم کنترل‌اندیشه ارتباط تنگاتنگی‌وجوددارد .این‌حقیقت اغلب درقلمروهای‌نخبگان آشکارابه‌رسمیت شناخته‌شده‌است :کسانی‌که‌براهمیت "تولیدهماهنگی " (به‌تعبیر روزنامه‌ـ نگارومفسر سیاسی‌برجسته‌والترلیپمن * )ویا "طرح‌وساخت هماهنگی " (به روایت‌ادواردبرنیز * ،یك‌چهره ٔبرجسته ٔصنعت‌ارتباطات عمومی ) تاکید کرده‌اند ، چرا که مردم باید تصمیمات دوراندیشانهٔ رهبرانی را که

*Henry David Thoreau *Walter Lippmann

*Edward Berneys

تاثیر توده‌های شستشوی مغزی نشده بدورند ، تصویب کنند .

یکی از معدود منتقدین این مفاهیم ،عالم‌سیاسی‌روبرت دال‌می‌نویسد که "اگر این نکته را در نظر بگیریم که اولویتهای سیاسی به سادگی توسط رهبران تجاری و در جهت خواست آنها ازسیستم تعیین می‌شود،بدین ترتیب مدل دموکراسی مبتنی بر همه‌پرسی، ارزشی معادل حکومت توتالیتر خواهد داشت " . به‌هررو، ضرورت کنترل اندیشه از سوی کسانی که در این زمینه فعالیت می‌کنند ، پذیرفته شده‌است .اکثریت آنها این مسئله‌را منفعلانه به مثابه یك هنجار پذیرفته‌اند .پس شگفت انگیز نیست که کمیسیون سه‌جانبه ٔ لیبرال در مورد خطر تجزیه‌وتحلیل‌منقدانه ٔنهادهای مسئول "مغزشویی جوانان " ـ به‌ویژه مدارس و دانشگاه‌ها ـ هشدار می‌دهد . روشهای "تولید هماهنگی " از روشهای تبلیغاتی‌ای که درجوامع‌توتالیتر ـ نقاطی که حکومت به وسیله ٔ چماق حفظ می‌شود ـ به کار گرفته می‌شود، زیرکانه‌تر و احتمالا موثرتر است . یکی از موثرترین روشهاتشویق مناظره است ،اما تنها در سیستمی از پیش‌فرضهای اعلام نشده که بیانگر اصول پایه‌ای سیستم دکترینی است . به این ترتیب اصول‌به شکل عقلانی بررسی نمی‌شود ، بلکه به چهارچوب اندیشه‌های مجاز تبدیل می‌شود . مناظره هر چه بیشتر درون‌محدوده‌های مجاز پیش برود، پیش‌فرضهای اولیه ٔ غیر قابل تردید به شکل موثرتری به عنوان حقایق وانمود می‌شود . من در این‌مورد نمونه‌های بسیاری به دست داده‌ام و احتمالا تاکنون هزاران صفحه چاپ کرده‌ام . دیگران نیز در این باره بسیار بحث کرده‌اند .اما در قلمروهای روشنفکری ایالات متحده هیچیك از این سخنان فهمیده نمی‌شود و به راستی که حتی شنیده هم نمی‌شود .

بنابراین نباید تعجب کنیم از اینکه علیرغم باز بودن جامعه،عناصر بنیادی برنامه‌ریزی سیاست ودلایل تاریخی آنها نادیده گرفته می‌شود و مورد اشاره ٔ رسانه‌ها و تحقیقات قرار نمی‌گیرد . نباید تعجب کنیم از اینکه اسناد غنی برنامه‌ریزی تنها در حوزه‌های محدودی شناخته‌و فهمیده می‌شود . نبایدتعجب‌کنیم‌ازاینکه‌نمایندگان رسانه‌های‌اصلی

ایالات متحده از کشف شقاوتهای کنترا که به سرعت توسط روزنامه‌نگاران کشورهای دیگر و یا بازرسان حقوق بشر برملا می شود ، عاجزند. نباید تعجب کنیم از اینکه رفورمهای اجتماعی نیکاراگوئه به همراه انتخابات ۱۹۸۴ ـ که انجام نشد ـ از اسناد تاریخی محو می شود . نباید تعجب کنیم که حمله ایالات متحده به ویتنام جنوبی انگار هرگز انجام نگرفته است . و این فهرست تمامی ندارد . روزنامه‌نگاران و سایر مفسرین یا به شکلی آگاهانه راه موفقیت را درک می کنند و یا به چنان شکل موفقیت آمیزی دکترینهای اعتقادی را درونی می کنند که از تفکر در مورد اندیشه‌های غیر قابل قبول ناتوان می شوند . در کشوری که بحث عقلانی به نظر دیوانگی غیرقابل فهمی می آید و از چیزی که همه روزه توسط سیستم تبلیغاتی به مغز همه فرو می‌شود ، بسیار دوراست ، استثنائات نادری نیز وجوددارد و می توانند در حاشیه تحمیل شود .

سیستم " تولید هماهنگی " به شدت ـ حداقل در میان طبقات تحصیلکرده ـ موفق است . تاثیر این سیستم برعامه٬ مردم کمتر است ، اما تا زمانیکه مردم منفعل و آرام هستند و " بحران دموکراسی " به وجود نمی آورند ، این مسئله اهمیتی ندارد . شواهد نشان می دهد که فاصله٬ قابل توجهی میان مردم و دکترینهای اعتقادی طبقات تحصیلکرده٬ منضبط وجود دارد . من قبلا به چند نمونه اشاره کردم ، امابرای اینکه‌مثال دیگری زده‌باشم ، نظراتی را که در مورد جنگ ویتنام وجود داشت ، به خاطربیاورید . به شکل گسترده‌ای باور شده است که انتقاد از جنگ توسط رسانه‌ها وطبقات تحصیلکرده ـ به شکل عام ـ هدایت شده است . این کاملا غلط است . مخالفت با جنگ در فضایی ازخصومتِ بی‌نهایت روشنفکران لیبرال و رسانه‌ها گسترش‌یافت . این مخالفتها تا زمانیکه حوزه‌های تجاری به خاطر هزینه‌های جنگی صحبت بر علیه جنگ را آغاز نکردند ، تبدیل به‌یک پدیده٬ قابل توجه نشد وحتی بعدازآن نیز درچهارچوب جریان اصلی‌وحوزه‌های مشخصی‌انجام‌شد . امااین‌توهم‌به‌این‌خاطر گسترش‌یافت که‌صدای‌انتقادی‌ای که‌به مثابه نتیجه٬ فعالیت توده٬ مردم در نهایت شنیده شد، صدای

اقلیت کوچکی از افرادتحصیلکرده و صاحب امتیاز بود که‌به‌شکل کاملاطبیعی با جنبشهای مردمی پیوند داشتند ۰ اما برخلاف بسیاری ازخیالپردازیهای کنونی ، این اقلیت " رهبران " جنبش نبودند و از اینکه‌نمایندگان‌جریان روشنفکری باشند نیز بسیار دور بودند ۰ یك بررسی عمیق از گرایشات " نخبگان روشنفکری " ایالات متحده که در بهار ۱۹۷۰ انجام شد ، حقایق واقعی را نشان می دهد۰ درآن سال مخالفت با جنگ بعداز حمله‌ء ایالات متحده به کامبوج در اوج خود بود ،دانشگاه‌ها پس از اعتراضات دانشجویان بسته شده بود و نارضایتی مردم به ابعادی رسیده بود که گروههای‌نخبه را کاملا به وحشت انداخته بود ۰نتایج‌بررسیها‌نشان‌می‌دهدکه‌همهٔ‌کسانیکه با جنگ مخالف بودند ، اگر قرار باشد دسته‌بندی شوند ، در دسته‌ءکبوترها قرار می گیرند ۰ اما وقتی به دلایل مخالفت آنها بازگردیم ، درمی‌یابیم‌که اکثریت آنها بر مبنای " زمینه‌های پراگماتیستی " ، یعنی ناامیدی از دستیابی جنگ به اهدافش مخالف جنگ بودند ۰ اقلیتی نیز این زاویه که " جنگ دارد خیلی خونین می شود " ، مخالف جنگ بودند۰ نکته‌ای که این‌بررسی‌آنرا " زمینه‌های‌اخلاقی " می‌خواند : حدمشخصی ازکشتار،ضرب وجرح و شکنجه مشروعیت دارد ، اما زیاده‌روی در این مورد می تواند روحهای ظریف و حساس را برنجاند ۰ مخالفت اصولی با جنگ آنقدر اندك بود ،که به سختی قابل مشاهده است ۰ احتمالا تنها ۱٪ بر این مبنا که " تجاوز غلط است حتی اگر ایالات متحده آن را انجام دهد " ، مخالف‌جنگ بودند ۰ از سوی دیگر اگر از همان روشنفکران سئوال‌می‌شدکه‌نظرشان در مورد حمله به چکسلواکی چیست ، همگی بر مبنای زمینه‌های اصولی با آن مخالفت می کردند ۰ روشن است که با این حمله برمبنای " زمینه‌های پراگماتیستی " مخالفت نمی‌شد ،چراکه‌این حمله‌به‌اهدافش رسیده‌بود ۰برمبنای " زمینه‌های‌اخلاقی" نیزموردمخالفت قرار نمی گرفت ،چرا که‌تلفات ناچیزی داشت ۰ اما در مورد ایالات متحده یا باید مسئله‌اصول به تمامی کنار گذاشته‌می شد و یا فرد موقعیت خودرا به‌مثابه‌ءیك‌روشنفکر برجسته‌ازدست می داد ۰ بررسی‌ای که‌بعداز مسئله‌استالینگراداز سوی‌ستاد

ژنرالهای آلمانی صورت گرفت ، باید نتایج مشابهی به دست داده باشد ۰
بازهم توجه‌کنید که‌کنار گذاشتن اصول یك خدعه ٔ آگاهانه‌نبود،بلکه‌روشنفکران نخبه ٔ ایالات متحده به سادگی نمی توانستند به‌مسائلی ازاین دست فکر کنند که : ایالات متحده با حمله به ویتنام جنوبی دست به تجاوز زده است و یا اصولا چنین حرکاتی می تواند غلط باشد و یا اصلا چنین چیزی صورت گرفته است ۰ حتی امروز نیز چنین حرفهایی شنیده نمی‌شود ۰

در مقابل ،بسیاری از عامه ٔ مردم برمبنای زمینه‌های اصولی با جنگ مخالفت کردند ۰ در دهه ٔ ۱۹۸۰ و بعداز یك دهه کوششهای فداکارانه جهت غلبه بر " مرض ویتنام " بیش از ۷۰٪ از مردم جنگ را "اساسا غلط و غیراخلاقی " و نه تنها " یك خطا " می دانستند ۰ در حالیکه، کبوترهای رسمی ، اقلیتی از " رهبران فکری " -که روحانیون را نیز دربر می گرفتند - واقلیت کوچکی از روشنفکران ، حتی در اوج اعتراض ضدجنگ معتقد بودند جنگ " یك خطا " بوده‌است ۰ دربسیاری ازموارد دیگر نیز نتایج مشابهی به دست آمد ۰ به عنوان نمونه‌حمله ٔ اسراییل به لبنان در سال ۱۹۸۲ ، به نسبت ۲ به ۳ در میان افراد تحصیلکرده مورد تائیدقرار گرفت ، اما در میان افرادی که تحصیلات کمتری داشتند و قادر بودند درك کنند که تجاوز و قتل عام ، همان تجاوز و قتل عام است و نه دفاع از خود در جهت عالیترین ایده‌آلهای غربی ، به همان نسبت با مخالفت روبرو شد ۰

آنچه‌که‌به‌واقع در طول اعتراض به جنگ‌ویتنام رخ داد ،آموزنده‌است :
یك جنبش مردمی به شکل خودبخودی و بدون سازمان و یا رهبریت مرکزی و در فضایی از خصومت بینهایت رسانه‌ها و دیده‌گاه‌های فورموله گسترش یافت و اشکال مختلف به خود گرفت ۰ همانگونه که من در سخنرانی دوم توضیح دادم ، این اعتراض به حدی رسید که حکومت قادر نبود به یك بسیج ملی واقعی آنچنانکه در طول جنگ جهانی دوم صورت گرفت ، اقدام کند ۰حکومت مجبوربودیك‌جنگ " تفنگ وکره " را پیش ببرد ، اما سطح حمله آنچنان بود که پیامدهای جدی‌ای برای اقتصاد ایالات متحده‌به‌وجود

آورد و سبب شد که این کشور نسبت به رقبای واقعی‌اش یعنی اروپاوژاپن سقوط کند ۰به علاوه ارتش ایالات متحده به‌مثابه‌بازتابی ازنارضایتی جامعه، از درون شروع به فروپاشی‌کرد ۰ یورش تت در ژانویه ۱۹۶۸ ، حوزه‌های اصلی تجاری را قانع کرد که باید سرمایه‌گذاری روی جنگ رقیق شود ۰ این به سادگی یعنی اینکه ، جنگ ارزش بهایی راکه باید برایش پرداخت می‌شد،نداشت ۰این بها ، بحران دموکراسی‌وتاثیرات زیان‌آور اقتصادی بود ۰ هیئتی از مردان خردمند به‌واشنگتن اعزام شد تا کاهش تدریجی دخالت ایالات متحده راتوصیه‌کنند ۰نقش ایالات‌متحده باید به‌جنگ فشرده‌درپایتخت تحول پیدا می کرد ، ضمن آنکه‌می‌بایست ارتش ایالات متحده از ویتنام بیرون کشیده‌می‌شد و برای توافقی برمبنای مذاکره ، گامهایی برداشته‌می شد ۰ حدود یکسال بعد انتقادات رسانه‌ها از جنگ - اگرچه در محدوده‌هایی که قبلا بحث شد - مشروعیت یافت ۰ در مورد پیامدهای این مسئله قبلا بحث کردم ۰

دقیقا همین مسئله در مورد آمریکای مرکزی نیز صدق می کرد ۰حکومت ریگان درحالی‌قدرت رابه‌دست گرفت‌که‌به‌دخالت نظامی‌مستقیم درالسالوادور تمایل‌آشکارداشت۰ انتشار کاغذ سفید در فوریه ۱۹۸۱ ، با ادعای مسخره تجاوز نیکاراگوئه به مثابه توطئه کرملین ، بیان آشکار این نقشه بود ۰ چنین تصور می شد که " مرض " ویتنام از میان رفته است و ایالات متحده می تواند به الگوی تاریخی مداخله ، مستقیم بازگردد ۰ برداشتی که با توجه به دیدگاه فورموله ، غیرمنطقی نبود ۰ کاغذ سفید در اروپا ، جنجالی آمیخته با تمسخر و بدبینی برانگیخت ، اما در رسانه‌های ایالات‌متحده‌به عنوان " حقیقت برتر " مورد پذیرش قرار گرفت ۰ به هرتقدیر ، واکنش مردمی غیرقابل پیش بینی ای نیز ، درمقیاسی‌قابل توجه‌سربرآورد ۰واکنشی که در ابعادی موثر ، و بر بسترتظاهرات واعتراضات خودبه‌خودی‌سازماندهی نشده بروز کرد وکلیساها در آن نقشی جدی بازی‌کردنه سرانجام به‌خاطر وحشت ازتهدیدشدن برنامه‌های‌محوری‌تری‌نظیرنظامی کردن جامعه ، ایالات متحده ، حکومت از بیان آتشین خود عقب نشینی

کرد . مدتی بعد ، رسانه‌ها انتقاد از کاغذ سفید را آغاز کردند وتا مدتی کوتاه برخورد مضحک رسانه‌ها به جنگ السالوادور ،شکل بهتری پیداکرد . حکومت مجبور بود به شیوه‌های غیر مستقیم تروریسم بین‌المللی روی بیاورد .پیامدهای این مسئله را قبلا توضیح دادم .

این نمونه‌ها و مسائل بسیار دیگر ،نشان می‌دهد که تحت نام دموکراسی موجود در ایالات متحده ،چه چیزی می‌تواند صورت گیرد. به هر تقدیر محدودیت فشار دولتی ، فرصتهای قابل توجهی جهت آموزش ، سازماندهی وعمل خارج از ساختارهای رسمی ، در اختیار می گذارد . کسانیکه در چنین تلاشهایی درگیر شوند ،به اردوگاه‌های کار و یا زندانهای روانی فرستاده نمی شوند و هدف جوخه‌های مرگ قرار نمی گیرند . البته اگر تاثیر کارشان ناچیز باشد ،به حاشیه رانده می شوند، بدنام می‌شوند ویا به سادگی نادیده گرفته می‌شوند .به طور کلی تلاشهای پراکنده اغلب عقیم می‌ماند .برای مثال در سال ۱۹۶۶ ، امکان نداشت در بوستون که احتمالا لیبرال ترین شهر ایالات متحده بود ، تظاهرات گسترده ء ضد جنگ بدون نگرانی از حمله به آن حتی در کلیساها برگزار شود . مخالفان جنگ اغلب احساس می کردند که برای گروهی از همسایگان که عموما مخالف جنگند و در اطاق پذیرایی یك خانه جمع شده‌اند صحبت می کنند و یا برای شنوندگان معدودی که در کلیسا و دانشگاه تجمع کرده وخود اغلب سازماندهندگان جنگند . این نوع تلاشهای گسترده ، سرانجام موثر واقع شد و جنبش علیه جنگ در میان بخش وسیعی از مردم به حدقابل توجهی رسید . تاثیر این تلاشها را در مقاومت اصولی و شورانگیزی می شد دید که عمدتا در میان جوانان برخاست . تفسیر استاندارد چیزی که در آن سالها اتفاق افتاد ،تفسیری به شدت غلط وحتی مجرد است .این تفسیر بازتابی از هراس نخبگان صاحب امتیاز از فعالیت همگانی است .فعالیتی که اندك اندك ازکنترل "رهبران طبیعی" آن خارج می‌شد .تاثیرات اعتراض ومقاومت به آن اندازه نبود که مانع قتل عام گسترده و انهدام هندوچین شود ، اما حداقل باعث شد که هندوچین به طریقی به حیات خود ادامه دهد ، هر چند که باید گفت جنبش اعتراضی

به‌سطح مورد انتظار نرسید.

اگر تغییرات نهادی صورت نگیرد، کوششهای مردمی‌تاثیری‌همچون جنبش ضدجنگ خواهد داشت. سیستم ایدئولوژیك دقت می‌کندکه‌تحقیقات جدی و تفسیرهای انتقادی در مورد مسائل بین‌المللی و نکات امنیتی انجام نشود. به این ترتیب فعالیت مردمی کماکان خود به خودی‌و سازماندهی نشده باقی می‌ماند و نمی‌تواند تجربیاتش را از مقطعی به مقطع دیگر انتقال دهد. این نتیجهٔ فقدان مطبوعات ویا احزاب سیاسی مخالفی است که درکارگران وفقرانفوذداشته باشد و نیز ناشی از فقدان سازمانهایی نظیر اتحادیه‌ها که می‌توانند بنیان مستمرومداومی جهت آموزش واعمال سیاسی ـ اجتماعی فراهم کنند.

با اینهمه برای اکثریت مردم، ایدئولوژی یك چیز آبکی است و با مردم بر مبنای تلاشهای متعهدانه می‌توان پیوند برقرار کرد. مردم می‌توانند به شیوه‌های بسیار، حداقل به صورت حاشیه‌ای بر رسانه‌ها تاثیر بگذارند و تصمیمات سیستم سیاسی را ـ که در آن هیچ نقشی ندارند ـ تغییر دهند. تاثیرات حرکت مردم می‌تواند کاملا قابل توجه باشد و برای قربانیان قهر دولتی معنای بسیاری به همراه بیاورد.

به علاوه نهادها همیشگی نیست. تاریخ نیزدرپایان خود نیست، هرچند که اگر تغییرات نهادی صورت نگیرد، می‌توان آنرا پایان‌یافته تلقی کرد. آینده باز و قابل پیش‌بینی است، با تهدیدهای جدی‌ای که فرارو می‌گسترد و امکانات امیدوار کننده‌ای که ارائه می‌دهد.

## سخنرانی ۵ ۰ بحث ۷ مارس ۱۹۸۶

**سئوال :** من می خواهم سئوال ساده‌ای در مورد فشارایدئولوژیك مطرح‌کنم ۰ می دانیم که در طول تجاوز به گرانادا ، ایالات‌متحده‌تاپنج روز اجازه‌نداد که روزنامه‌نگاران از گرانادا دیدن کنند ، این‌می‌توانددبه‌نوعی‌سانسور مطبوعات‌باشد ۰می‌خواهم بدانم‌در سی سال گذشته ، در چه‌مواقعی‌سانسور مطبوعات در ایالات متحده به کارگرفته‌شده‌است ۰

**جواب :** بگذارید با اشاره به این‌نکته شروع‌کنم‌که‌مطبوعات آمریکا به‌این مسئله اعتراض کردند ۰ به خاطر می‌آوریدکه من در طول بحث ، چندین‌بار به چند اصل در مورد شیوهٔ تحلیل کردن اشاره‌کردم ۰ یکی ازآنها این است که اگر چیزی آزادانه‌مورد بحث قرار گیرد ، احتمالا بی اهمیت است‌ه برای این نکته دلایل قابل قبولی وجود دارد که من در طول بحث سعی کردم آنها را توضیح دهم ۰ در طول تجاوز به گرانادا ، در واقع دولت تلاش کرد سانسور را به مطبوعات تحمیل کند ، اما این واقعیتی‌بسیار بی اهمیت بود ۰ مسئلهٔمهم، خودسانسوری مطبوعات بود ۰

پنج روز پیش از تجاوز ،حکومت‌کوبابربسترپیشنهادپذیرش دانشجویان ایالات متحده به این کشور نزدیك شده بود ۰ کوبا عنوان کرد که نیروهای کوبایی ـکه بسیار کوچك بودند ـ در مقابل ورود ایالات متحده

مقاومت نخواهند کرد و در صورتیکه نیروهای این کشور به سوی نیروهای کوبایی تیراندازی نکنند ، به سوی آنها آتش گشوده نخواهد شد . ایالات متحده پس از تجاوز ، به نیروهای کوبایی نیز حمله کرد و با آتش متقابل مواجه شد . ایالات متحده به شکل خصوصی تائید کرد که حمله به کوباییها ، در اولین روز تجاوز رخ داده است . در حقیقت یك نوع عذرخواهی خصوصی ضعیف از سوی ایالات متحده انجام شد . همه این اطلاعات در اولین روز تجاوز ، در دسترس مطبوعات ایالات متحده بود . اطلاعاتی که کل داستان رسمی تجاوز را کاملا زیر سئوال می برد .

بسیار خوب ، برای این اطلاعات چه اتفاقی افتاد ؟ نیویورك تایمز هرگز به آن اشاره نکرد . دومین نشریه اصلی ، واشنگتن پست ، در مورد آمریکای مرکزی مقاله نویس خیلی خوبی داشت که فکر می کنم یك زن از اهالی آمریکای لاتین بود . او داستانی در مورد تجاوز نوشت که فکرمی کنم متعلق به واشنگتن بود . در پایان واقعی مقاله ، یعنی جاییکه معمولا چیزهای جالب عنوان می شود ، پس از قلمداد کردن داستان تبلیغی آمریکا به عنوان حقیقت ، او نوشت :"طبق تبلیغات کوبا ، این کشور پیشنهاد همکاری کرده بود" . او همچون دیگرکارکنان مطبوعات ایالات متحده می دانست که این تبلیغات کوبا نبود . اسنادی که بعدها منتشر شد ، نشان می دهد که این تبلیغات نبود .

من شخصا این گزارشگر را نمی شناسم . اما حدس می زنم که او اطلاعات را به شکلی مطرح کرد که قابل چاپ باشد .

کمی بعد ـ فکر می کنم یکهفته بعد ـ وقتی همه چیز تمام شده بود ، بوستن گلوب که تصادفا یکی از بهترین جراید کشور است ، مقاله ای منتشر کرد که درآن حقایق به شکلی دقیق ارائه شده بود . این مقاله توسط یکی از سردبیران نوشته شده بودوتاآنجا که من می دانم تنها بحثی بود که به واقعیت مسئله پرداخته بود . حداقل در مطبوعات اصلی این تنها بحث بود . من همه روزنامه های شهرهای کوچك را نمی خوانم .

این در واقع سرکوب سخت حقایق است ونه سانسور دولتی . این نکته

بسیار مهمتر از این واقعیت است که حکومت به مقاله نویسان خارجی اجازه نداد که رنجرها را همراهی کنند ۰ مطبوعات احساس می‌کردند که غرور حرفه‌ای شان لطمه خورده است ، چراکه از مسئله پیاده شدن نیروها دور نگهداشته شده بودند ، اما آنها بر مبنای اطلاعاتی که در اختیار داشتند ، می‌توانستند اخبار بسیار مهمتری را ارائه کنند ۰ به عنوان نمونه ، من شخصا منابع محدودی در اختیار داشتم ، اما تمام این اسناد را به فاصله ء کوتاهی پس از تجاوز به دست آوردم و یك لحظه تردید نمی کنم که مطبوعات نیز در همان زمان این اسناد را در اختیار داشتند ۰ اما آنها تصمیم گرفتند که با سرکوب حقایق مستدل به دولت خدمت کنند ۰ البته تصادفا یك استثناء وجود داشت که به آن اشاره کردم ۰ خودسانسوری در مورد مقالاتی که به گذشته می پرداخت یعنی مقالاتی که در سالگرد مسئله نوشته شد نیز صدق می کرد ۰ چنین برخوردی در - ایالات متحده تیپیك است و شیوه‌ای است که بر مبنای آن سیستم اندیشه به شکلی واقعی کارها را کنترل می کند ۰

حالا به این خاطر در مورد موارد نادر سانسور دولتی بحث می‌شود که این مسئله چندان مهم نبوده و بنابراین وسیعا مورد بحث قرار گرفته است ۰

در کشورهای اروپایی احزاب کارگری وجود دارد ، اما احزاب سوسیالیست کشورهایی نظیر اسپانیا و پرتقال ، منافع کسانی را که باید از آنها حمایت می‌کردند از یاد برده‌اند ۰ آنها با ناتو همکاری می‌کنند و به مسائلی از قبیل بیکاری ، امکان گسترش می دهند ۰ آنها در واقع بخشهای مختلف یك حزب هستند ، یعنی همان چیزی که در ایالات متحده وجود دارد ۰ نظر شما در این مورد چیست ؟

به خاطر بیاورید که نکته‌ای که من اشاره کردم این بود که احزابیکه در ایالات متحده کمبود شان حس می شود - احزاب کارگری ، سوسیالیستی ، کمونیستی و غیره - احزاب رفورمیستی نرمی هستند که سیستم سرمایه‌داری دولتی را قبول دارند ، اما کم وبیش در طبقه کارگر و بخش محروم جامعه ریشه دارند و به نوعی آنها را در سیاست عمومی مشارکت می دهند و تا

حدی منافعشان را نمایندگی می کنند ۰ این توصیح به سادگی واقعیت را نشان می دهد : آنها رفورمیستهای نرمی هستند که مشکل‌واقعا جدی‌ای‌برای ساختار غالب جامعه به وجود نمی آورند ۰

اما با همهٔ اینها ، چنین احزابی اهمیت دارد ۰ به عنوان نمونه ، انگلیس را در نظر بگیرید که‌دربسیاری از جنبه‌ها به ایالات متحده‌بسیار شبیه‌است ۰ انگلیسی‌ها حزب کارگری دارند که هنگامیکه درقدرت قرار می گیرد ، بسیار بیش از حزب محافظه‌کار ،کار انجام می دهد ۰به علاوه وجود این حزب فعالیتهای اعتراضی را از تداوم مطمئنی برخوردارمی‌کند۰ هرنوع اعتراضی درانگلستان ، چه در مورد خلع سلاح ، چه در موردمداخله و چه در مورد هر چیز دیگر ،تاحدی به‌حزب کارگرمربوط‌است ۰درواقع حزب کارگر مکانیسم محدودو مشخصی به وجود می آورد که بر مبنای آن بخشهای زیادی از و از جمله کارگران می توانند درچنین فعالیتهایی درگیر شوند ۰ درواقع ، حزب کارگر، به این شکل به مردم نزدیك می شود ۰به‌این‌ترتیب حدی‌ازتداوم‌وحتی امکاناتی برای آموزش به وجود می آید که می تواند به مرور بهتر شود ۰ این یك تفاوت مهم و جالب ایالات متحده با دیگر دموکراسیهای صنعتی است ۰

**سئوال :** روز سه‌شنبه در سخنرانی دوم شما گفتید که تشنج زدایی‌شیوه‌ای است که اتحاد شوروی از آن در جهت شرکت در جنگ ، سود جسته است ۰ شما میان این نظرو نظر ایالات متحده که معتقد است آنچه‌درآمریکای مرکزی رخ می دهد ، ناشی از مداخلهٔ شوروی است ، چه ارتباطی می‌بینید؟

**جواب :** این مطمئنا واقعیت دارد که تشنج زدایی نظریه‌ای است که‌شوروی در راستای برپایی سیستمی از مدیریت جهانی مشترك دوابرقدرت ، بدان متوسل شده است ۰ سیستمی که در آن اتحادشوروی شریك کوچکتری‌است۰ در این سیستم هریك از دوابرقدرت ، حق حمایت از متحدان خود را حفظ می کند ۰ بنابراین ، به عنوان نمونه ایالات متحده توقع دارد که‌درقلمرو خود حق نابودی جنبش مقاومت را داشته‌باشد ۰درواقع ، اتحادشوروی نیز تلاش نمی کند مثلا به السالوادوریها یا گواتمالاییهایی‌که‌توسط نیروهای

طرفدار ایالات‌متحده کشته می شوند ، کمك کند ۰

هنگامیکه درگیریها جنبه بین المللی پیدا می کند ، داستان عوض می شود ۰ مثلا پرسیدنی است که چرا ویتنام شمالی و نیکاراگوئه‌بودند که در ایالات متحده به مسائل سیاسی مهم تبدیل شدند ، در حالیکه حمله‌به ویتنام جنوبی و سازماندهی تروریسم دولتی در السالوادور ، اهمیتی پیدا نکرد ؟ اتحاد جماهیر شوروی ، حتی انگشتش رانیز برای نجات مردم‌ویتنام جنوبی تکان نداد ، همانگونه که در السالوادور نیز کاری انجام نمی‌دهد ۰ در واقع چه بهتر که انجام نمی دهد ، چراکه اگر کاری انجام می داد دنیا منفجر می شد و ما اساسا نمی توانستیم در مورد مسئله صحبت کنیم ۰ اما وقتی که پای رابطه دو دولت شوروی و آمریکا در میان باشد ، آنگاه شوروی از کشوری که مورد حمله ایالات متحده قرارگرفته‌است ، دفاع می‌کند ۰ این عمل در محدوده ، بینش تشنج زدایی ـ آنچنانکه شوروی می فهمد ـ انجام می شود ۰ البته شوروی براین نکته نیز تاکید می کند که درصورتی که بخواهد جنبش مقاومتی را در قلمروش درهم بشکند ، ایالات متحده نباید دخالت کند و ایالات متحده نیز دخالت نمی کند ۰ بنابراین ایالات متحده از کارگران مجاری که به وسیله ، تانکهای روسی کشته‌می شدند ، دفاع نکرد ۰ اما هنگامیکه سیستم رابطه ، دو دولت به میان‌کشیده شود ، ایالات متحده به حمایت از قربانیان برمی خیزد ۰ حمایتی که گاه ابعاد گسترده ای پیدا می کند ۰

کتابی را که در دست دارید ،شامل متن تصحیح شده‌ٔ سخنرانیهاست • بنابراین به منابع کمی در آن اشاره شده است • از این رو من در رابطه با هر سخنرانی منابع دیگری را با نظمی تقریبی اضافه کرده‌ام • به‌علاوه بسیاری از نقل‌قولهایی را که در این کتاب ذکرشده است می‌توانید در مقاله‌ٔ تغییر جزر ومد در نشریه‌ٔ سات‌اند،۱۹۸۵ و نیز در کتابهای اولیه‌ٔ من به ویژه کتابهای "به سمت یك جنگ سرد جدید" (پانتئون، ۱۹۸۲) ، "اقتصادسیاسی حقوق بشر" (دوجلدبه‌همراه ادوارد هرمان ، سات‌اند،۱۹۷۹) و "دلایل‌دولت" (پانتئون،۱۹۷۳) پیدا کنید •

**سخنرانی اول**

امپریالیسم در خلیج ،و • ام •راجر لوئیس (آکسفورد،۱۹۷۸) •

اشغال ژاپن توسط آمریکا ،مایکل شالر (آکسفورد ، ۱۹۸۵) •

امپراطوری در حال خیزش آمریکا ،ر•و•وان آلستین (آکسفورد،۱۹۶۰) •

ایالات متحده و فیلیپین، استفان شالوم ( ISHI ، ۱۹۸۱) •

مقاله‌ٔ بینش آمریکا در مورد امنیت ملی و آغاز جنگ سرد،۸ ـ ۱۹۴۵ از ملوین لفلر ، مندرج در کتاب بررسی تاریخ آمریکا،آپریل ۱۹۸۴ •

سند NCS - ۵۴۳۲ ، سیاست ایالات متحده‌درموردآمریکای‌لاتین، ۱۸ اوت ۱۹۵۴ ، شورای امنیت ملی •

یادداشت کمك ویژه به رئیس جمهور برای امور مربوط به امنیت ملی، مندرج در بررسی سیاست ایالات متحده در مورد نیروهای نظامی‌آمریکای لاتین ،مشاور دفاع ۱۱ ژوئن ۱۹۶۵ •

سیاست در حرف، توماس •م •فرانك و ادوارد ویسباند (آکسفورد : ۱۹۷۱) •

هزینه‌های نظامی و اجتماعی جهان در سال ۱۹۸۱،روت سیوارد (ورلد پرباریتیس،۱۹۸۱) •

بررسی اقتصادی خاور دور،۱۱ اکتبر ۱۹۸۴، پاول کوئین جاج •

ارزیابی دوباره، ارتش بعد از جنگ استالین، نشریه امنیت بین‌المللی، زمستان ۳ـ۱۹۸۲ ۰

**سخنرانی دوم**

پاسخ به انقلاب :ایالات متحده و انقلاب کوبا،۱۹۶۱ـ۱۹۵۹، ریچارد ولش (انتشارات کارولینای شمالی،۱۹۸۵ ـ نقل قول از آیزنهاور ) ۰

شبکه واقعی ترور ، ادوارد هرمان (سات اند،۱۹۸۲ ) ۰

دزدان دریایی وپادشاهان :تروریسم بین‌المللی در جهان واقعی، نوام چومسکی (کلارمونت، ۱۹۸۶ ) ۰

مقاله جولیا پرستون در بوستون گلوب، ۹ فوریه ۱۹۸۶ ۰

نیکاراگوئه ، تهدید یک نمونه، خوب ؟ ، دیانا ملروس (آکسفورد، لندن ، ۱۹۸۵ ) ۰

کالبد شکافی یک جنگ ، گابریل کولکو (پانتئون،۱۹۸۵ ) ۰

مداخله، جورج ۰م ۰کاهین (کنوپف ، ۱۹۸۶ ) ۰

**سخنرانی سوم**

گزارش حقوق بشر سال ۱۹۸۵ ، COHA شورای‌امور نیمکره‌ای (واشنگتن،۱۹۸۶ ) ۰

عمل موازنه‌ای سیرزو ، گزارش واشنگتن در مورد نیمکره، COHA ،۱۶ آپریل ۱۹۸۶ ۰

نگرانیهای جاری عفو بین‌الملل در السالوادور، ضمیمه ۱ / AMR ، A ، ۸۵/۹/۲۹ ، عفو بین‌الملل ، لندن ، ژوئن ۱۹۸۵ ۰

السالوادور :تایید شکنجه زندانیان سیاسی، ضمیمه ۱ / AMR ، A ، ۸۵/۴/۲۹، عفو بین‌الملل ، لندن اکتبر ۱۹۸۵ ۰

علیرغم ادعای حکومت ، آزار توده‌ای در السالوادور ادامه دارد، عفو بین‌الملل ، ژانویه /فوریه ۱۹۸۶ ۰

سامان گرفتن در جریان عادی، آمریکا واچ، مه ۱۹۸۶ ۰

مقاله اوانز پریتچارد در اسپکتاتور، ۱۰ مه ۱۹۸۶ ۰

اعترافات یک افسر عضو جوخه‌های مرگ ، آلن ناریم ، مندرج درپروگرسیو، (مارس ۱۹۸۶) .
از یک نیروی وابسته تا یک جنبش آزادیخواهانهء ملی ، بروس کامـــرون و پن کمبل ، فوریهء ۱۹۸۶ .
گزارش به گروه بین‌المللی حقوق بشر و دفتر ویژهء آمریکای لاتیـــن در واشنگتن ، دونالد ٠ت ٠فاکس و مایکل ٠ج ٠گلنون ، آپریل ۱۹۸۵ .
تروریسم وجهل بین‌المللی ، مایکل گلنون ،مندرج در کریستین ساینـــس مونیتور ، ۲۰ مارس ۱۹۸۶ .
خون بیگناه ، تئوفیلو کابسترو (اُربیس بوك ، ماری‌کنول NY ، ۱۹۸۵) .
گمراه کردن عامه ، شورای امور نیمکره‌ای ، ۳ آوریل ۱۹۸۶ (هفتـــه نامهء اطـــلاعـــاتـــی) .
بیعدالتی ومداخله :بودجه دولت و آمریکای مرکزی، جاشوآ کهن و جوئل راجرز (سات اند، ۱۹۸۶)
بررسی تغییر جزر و مد، برادفورد براونز ، مندرج در لوس‌آنجلس تایمزو در ارتباط با هزینه‌های نظامی ایالات‌متحده در آمریکای مرکزی‌و بوجهء ملی ، ۸ ژوئن ۱۹۸۶ .
هزار روز ، آرتور ٠م ٠شلزینگر (فاسِت کِرِست، ۱۹۶۷ ، ۵-۷۰۴) ،نقل قـــول کندی .
تاثیر مداخله ، بروس کالدر (دانشگاه تکزاس ، ۱۹۸۴)
جمهوری دومنیکن ، جان کنیپرس بلاك ( آلن & آنوین ، ۱۹۸۶) .
بحران دومنیکن ، پیرو گلیس ( دانشگاه جان هاپکینز، ۱۹۸۶)
غول مقتصد ، کول بلاسیر (دانشگاه پیتزبورگ ، ۱۹۷۶) .
ایده‌آلهای آمریکایی بر ضد نهادهای آمریکایی ، ساموئل هانتینگتـــون ، مندرج در فصلنامهء پلیتیکال ساینس بهار ۱۹۸۲ و ستون مقـــالات در زمستان ۳-۱۹۸۲ .
هائیتی ، برنامهء مستند تلویزیون CBS ، شمارهء /۰۶۰۶ ، ۱۸آپریل ۱۹۸۶ .

مقاله‌ء سرجی‌جیلز در لوموند دیپلماتیك ، فوریه‌ء ۱۹۸۶ ۰
جنگهای موز ، لستر ۰د ۰لانگلی ( دانشگاه کنتاکی ، ۱۹۸۳ ) ۰
جمهوری جدید، دیوید ۰س ۰لندز ، ۱۰ مارس ۱۹۸۶ ۰
هاییتی : دو قرن مداخله‌ء خیرخواهانه‌ء ایالات متحده ، هیوسن‌رایان ، مندرج در کریستین ساینس مونیتور ، ۱۴ فوریه‌ء ۱۹۸۶ ۰
نقد گزارش سال ۱۹۸۵ وزارت کشور در مورد حقوق بشر ، آمریکا واچ ، مه ۱۹۸۶ ۰
هاییتی : وضعیت حقوق بشر در دیاتاتوری توارثی ، آمریکا واچ ، اکتبر ۱۹۸۵ ۰
اخبار و تحلیلها ، شورای امور نیمکره‌ای ، ۱و ۸ فوریه‌ء ۱۹۸۶ ۰
هاییتی : کسب و کار خانوادگی (دفتر آمریکای لاتین ، لندن،۱۹۸۵ ) ۰
مقاله‌ء رابرت ۰س ۰گرین‌برگر در وال استریت ژورنال ، ۱۰فوریه ۱۹۸۶ ۰
جنگ اسپانیا ـ کوبا ـ آمریکا و تولد امپریالیسم آمریکا ، فیلیپ ۰س ۰فونر (دوجلد مانتلی رویو ، ۱۹۷۲ ) ۰
کارخانه‌ها و کوپنهای غذا :مدل توسعه‌ء پورتوریکو ، ریچارد ویسکوف (دانشگاه جان هاپکینز، ۱۹۸۶ ) ۰
شکنجه در برزیل ، قلمرو اسقف اعظم سئو پائولو (وینتاژ ، ۱۹۸۶ ) ۰
سمضربه بر مرتع : گله‌داری و ویرانی مراتع گرمسیری‌آمریکای‌لاتین ، دوگلاس ۰ر ۰شاین ( ISHI ، ۱۹۸۶ ) ۰
قحطی و بقا در آمریکای مرکزی ، ویلیام ۰اچ ۰ دورهام (دانشگاه‌استانفورد، ۱۹۷۹ ) ۰
گزارش در مورد انتخابات در نیکاراگوئه،۴نوامبر ۱۹۸۴،باتکابه نظر ناظران دولت هلند، دکتر تام کرستین و دکتر پیت نلیسن ۰
چگونه بحران قرض آمریکای لاتین را حل‌کنیم؟ ، دیوید فلیکس ، مندرج در چالنج ، نوامبر /دسامبر ۱۹۸۵ ۰
شیوه‌های جدید رویارویی ، برایان جنکینز ( شرکت راند،ژوئن ۱۹۸۳ ) ۰
گزارش بانك توسعه‌ء داخلی آمریکا ، شماره‌ء DES /۱۳ ،نیکاراگوئه،

ژانویه ۱۹۸۶ ) .
اقتصاد جنگی نیکاراگوئه ، جیم مورل مندرج درگزارش سیاست بین المللی ، نوامبر ۱۹۸۵ .
خط سرخ بر نیکاراگوئه ، مورل ، دسامبر ۱۹۸۵ .
کونتادورا : زیر فشار اسلحه ، جیم مورل و ویلیام گودفیلو ، مندرج در گزارش سیاست بین المللی ، مه ۱۹۸۶ .
شهادت دیوید ملک مایکل در دادگاه جهانی ، ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۵ ، سازمان ملل A /۴۰/۹۰۷ ، S /۱۷۶۳۹ ، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۵ .
نیکاراگوئه ، توماس والکر ( وست ویو ، ۱۹۸۶ ) ، شماره ۷۱ .
زمان ، رالف دارندورف ، ۲۱ مارس ۱۹۸۶ ( ورلد پرس رویو مه ۱۹۸۶ ) .
بررسی اقتصاد نیکاراگوئه : ۱۹۸۵ ، ربنالدو رودریگز ، COHA واشنگتن ، ۸ آوریل ۱۹۸۶ .
سیاست کشوری و جامعه ایالات متحده : درسهای نیکاراگوئه نوام چومسکی ، مندرج در کتاب ریگان بر ضد ساندینیستها ( وست ویو ، ۱۹۸۷ ) ، گردآوری شده توسط توماس والکر .

## سخنرانی چهارم

فشار بدون جنگ ، باری بلچمان و استفان کاپلان ( موسسه بروکینگ ، واشنگتن ، ۱۹۸۷ ) .
نه آزادی ، نه سلامت ، ناتان توییننگ ( هولت ، رینهارد و وینستون ، ۱۹۶۶ ، صفحه ۲۴۵ ـ ۲۴۴ ) .
سرمقاله واشنگتن پست ، ۳۱ مارس ۱۹۸۶ .
جوهر تصمیم ، گراهام آلیسون ( لیتل براون ، ۱۹۷۱ ) .
ملک نامارا : جنگ احتمالی ایالات متحده در ۶۷ ، بوستون گلوب ، ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۳ .
سلحشوران اورشلیم ، دونالد نف ، درباره تهدید جنگ در سال ۱۹۶۷ ، سیمون & شوستر ) .

مثلث سرنوشت (در مورد تهدید جنگ در خاورمیانه) ، نوام چومسکی (سات اند ، ۱۹۸۳) .
شبح جنگ داخلی در اسراییل ، زیف شیف ، میدل ایست ژورنال بهار ۱۹۸۵ و در ارتباط با گریز ناپذیری جنگ سوریه و اسراییل .
جنگ هسته‌ای در دریا ، دزموند بال ، مندرج در امنیت بین‌المللی ، زمستان ۶ـ۱۹۸۵ .

SDI و امنیت ایالات متحده ، جفری باتول و ف .آ .لانگ ، مندرج در بولتن آکادمی هنر و علم آمریکا ، فوریه، ۱۹۸۶ .
پیشنهادات گورباچف ، AP ، ۱۸ و ۲۱ آپریل ۱۹۸۶ ،سرجی شمیمان ، نیویورك تایمزو AP ، ۲۷ مارس ۱۹۸۶ در مورد رد پیشنهادها از سوی حکومت ریگان .
نقل قولهایی از کهن و راجرز در مورد تولید تسلیحاتی .
گزارش به کنگره در مورد بودجه و برنامه‌های دفاعی ، هارولد براون ، ۲۹ ژانویه، ۱۹۸۰ .
حاشیه نویسی ، ایوجین روستو ، فوریه، ۱۹۷۹ .
نقل‌قولهایی از دانر توسط برنارد نوسیتر ، واشنگتن پست ، ۸دسامبر ۱۹۶۸ .
نقل قولهایی از هانتینگتون توسط کهن و راجرز .

سخنرانی پنجم

ظهور انتشارات آزاد ، لئونارد لوی (آکسفورد ، ۱۹۸۵) .
دموکراسی ، جاشوآ کهن و جوئل راجرز (پنگوئن ، ۱۹۸۳) .
بازسازی حزب و ساختار صنعتی آمریکا ، تحقیقی در اقتصادسیاسی ، توماس فرگوسن ، ۸۲ ـ ۱/۶ ، ۱۹۸۳ .
انتخابات ۱۹۸۴ و نیو دیل ، وینسنت ناوارو مندرج در سوسیال پولیسی ، بهار ۱۹۸۵ .

اسطوره، گردش به راست آمریکا ، توماس فرگوسن و جوئل راجرز :مندرج در آتلانتیك مانتلي ، مه ۱۹۸۶ و گردش به راست (هیل و وانگ: ۱۹۸۵) .
انقلاب آمریکا ، ادوارد کانتریمن ( هیل و وانگ ، ۱۹۸۵ ) .
جریان اصلي در تاریخ آمریکا ، گابریل کولکو (پانتئون ۱۹۸۴ )
کنترل افکار عمومي ، آلکس کاري ، دانشگاه نیو سات ویلز،۱۹۸۶ .
کاشفان ارض موعود ، لارنس فریدمن ( کنوپف ، ۱۹۷۵ ) .
مقاله، هنری دیوید تورو درژورنال به تاریخ ۲ مارس ۱۸۵۸ ،بـــه نقـــل از جـــــــان دلان در فصلنامه، تورو ، زمستان /بهار۱۹۸۴ .
رویاهای دست‌راستی،نوام‌چومسکی،مندرج در نقدادبی،بهار ۱۹۸۶ .
نخبگان روشنفکری آمریکا ، چارلز کادوشین (لیتل براون : ۱۹۷۴) .
مثلث سرنوشت ، نوام چومسکی

**به همین قلم :**

**ترجمه :**

| | |
|---|---|
| ۱ ـ مقالات و بازنگریها | لوکاچ |
| ۲ ـ پاره‌ای از نوشته‌های اولیهء فرهنگی | آنتونیو گرامشی |
| ۳ ـ دولت وایدئولوژی در خاورمیانه و پاکستان | به کوشش فرد هالیدی و حمزه علوی |

**شعر :**

۱ ـ کشدار چون صاعقه
۲ ـ دلتنگی یأس نیست

# ON POWER AND IDEOLOGY



Noam Chomsky